

# بنام دوستی

بند کاظمی صاحب کراچی اور پروفیسر حضرت عابدی صاحب، دو اولیٰ محبوب امر اللہ حضرت شوقیہ صاحبہ  
۹۵ بدیع مطابق ۱۹۳۹ میلاد بربر یافت غمناک عظیم مفتوحہ مختصر فرمودند کہ عبارت جو ترجمہ مجموعہ  
شعبہ از آثار معتد حضرت بھاء اللہ جبرائیل اسمہ الاصل بلان نیکو سرکہ تحت عنوان :

The Gleanings from the Writings of Bahá'u'lláh

بہر زولین بار تو متوسط مفید روحانی بھائی ایضاً امریکا منتشر گوید .  
زیر صحیفہ مکرّمہ نہ تنها بارہا با انگلیسی ترجمہ طبع گوید بلکہ اس ترجمہ ہا متعدد با لسن مختلفہ فرمودہ  
در اشاعت شدہ در عالم جزا بہ زندگانی عفت ہدایت سبب حیات گوید .  
تا یازدان ممتحن بلایح کہ در محفلہ امر اللہ یاد ممالک دیگر ساکن ہونند با وجود ستر ستر منابع متعددہ لارہا کہ  
بہنایت مشتاق کہ کہ تالیف فی نظیرہا بلایح کہ کہ شرف نزول یافتہ باشند و با تعین و  
در اشاعت لارہا منتخبہ و مقابلہ با ترجمہ ہا مختلفہ کاملہ برکات معانی لطیفہ ستورہ در انہا موقوف ہونند و در عرفا

و معرفت در ابلاغ حکمت و لایات خداوند عالمین به همگان بر مراتب عالیه نماند شوند و به هنگام  
خوض در این کتب بپایان بروند تا شرح جان روانی به در و در جان دست یابند .

از این جنبه در جهت تحقق آرزو نموده اند که عزیزان از رحمت مقدر معجزه عطا کنند تا عاقلان در صورت  
در کتاب ترجمه اصلیه این مجموعه تفسیر روحانیه در سایر فریادها یافتند که به طبع و نشر آنها شود .

بیت العمل عظیم که در تقاضای این سئوالات پذیرفتند و طبق دستور از مقام منبع دایره مطالعه زهوی  
و الواح در مرکز جمع به این حد رسیدند که در این باره در این باره در این باره در این باره در این باره  
و مقابله آنها انجام پذیرفت جهت تسهیل مطالعه غیر آلمانیها که هر قطعه در حاشیه صفحات عمر گذارند .

عطف تصریح معتمد این جنبه در زبان و وقار و مرغوبیت طبع و تجدید این سفر کریم دقت بسیار  
معمول داشت تا جمیع مشتاقان در سایر عالم بتوانند به سبوت به این اثر تفسیر که در کسوفی جمیع عرضه شده  
دست یابند .

در مقابله این سفر صید با نسخه انگلیسی آن به این نکتت به بخوریم که از قطعه ۱۶۱ بعد تفاوتی در شماره گذارد قطعا  
بوجه آنکه در این امر بود در الاث. مرکز جهانبها در مرقومه متوجه ۲۷ اکتوبر ۱۹۸۳ خطاب به جنبه  
طبع و نشر آثار مبارکه بزبانها فارس و عربی - آلمان غربی چنین تشریح نموده اند :

د... ترجمه این قطعه تحت شماره ۱۶۱ از سطر ۱۳ صفحه ۳۴۰ تا سطر دوم صفحه ۳۴۱ کن  
انگلیسی (ولیت - ۱۹۷۶ م) بطبع برسر است . چیزی از قطعه خود ما خود از لوح مستقر است  
شایسته است در طبع فارسی آن تحت شماره ۱۶۲ طبع نموده و قطعات بعد از آن تحت شماره ۱۶۳ تا ۱۶۶  
بطبع رسد . از طرف معتمد علم مقرر گشته است که در طبع این نسخه انگلیسی نیز این تغییر مورد نظر قرار گیرد .

نمکه محترم دیگر از آن طبق اطلاع دایره مطالعه نصوص و الواح در مرکز جمع بها موقوفه صلحیه قطعات  
۱۴۴-۱۰۳-۶۲-۵۱ با وجود مسافر روان آن دایره هنوز پیدا نشده است ، در مواضع مخصوص جهت  
اطلاع دوستان کمال لوح مبارک این عبارت چاپ شد است :

« نسخه صدر این لوح مبارک هنوز پیدا نشده است . » البته هر موقع متواضعانه این چهار قسمت لندرضلع  
و صد شوق بگوئید این صحیفه مکرّمه طرور اوراق جداگانه است لم بطبع و نشر آنها عمل هر شد .  
در این موقع در این مجله نیز با نظیر مخصوص اخبار فارسی زبان عرضه میشود این نسخه امید و طبع دارد که مطالعه  
مستمر این آثار مستقیمه الهیه علت ایجاب غیبت بی پایان آنجا دارد در تفریق و تمعن در لایات مبارکه شود و  
بانتیجه سبب اطلاع امر ضد اشتاقان گنج .

این مجله باقیم مگر بخرم و کتب خضوع و کتب نماز از عماد و عنایت معهد را غلظت کند نماید که این جمیع  
به ابو حنین لم تفسیر نامور است مضمون . همچنین از دایره محترّمه مطالعه نصوص و الواح مرکز جمع بها که در ترویج  
سفر کرم نهایت همکاری و مساعدت فرمودند و نیز از جمیع همکاران و دوست نام عزیز : مؤسسه محترم مطبوعاتی  
امیر آلمان ، خوشسور مکرّم و سایر سؤالات چاپ و انتشار سیما نه تقدیر و تشکر ننموده و موفقیت آنان را از  
رشت تا کابل ارزو میکنند .

باقی مگر تمیز و در جابر فنیق

مفرد روحانی بهایان آلمان

مجله نشر آثار امیر بزرگ با نفع فراوان عربی - آلمان غنایی

لانگن هاین - ۱۴۱ بیع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي  
أَنْزَلَ هَذِهِ السُّورَةَ  
وَجَعَلَ فِيهَا آيَاتٍ  
بَيِّنَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ  
مَنْ يُؤْتِكُمْ  
الْقَالَ بَعْدَ ذَلِكَ  
فَعَلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ  
عَالِمُونَ



سجدهات اللهم يا الهى كيف اذكرک بعد الذی اتقنت بان السن العارفين بکلت  
عن ذکرک وثنائک ومنعت طيور افده اشتاقين عن الصعود الى سماء عزک و  
عرفانک لو اقول يا الهى بانک انت عارف اشاهد بان مظاهر العرفان قد خلقت  
بامرک ولو اقول بانک انت حکيم اشاهد بان مطالع الحکمة قد ذوتت بارادک و  
ان قلت بانک انت الفرد الالط بان حقایق التفرید قد بعثت بانسانک وان قلت

انك انت العليم اُشاهد بان جواهر العلم قد حقت بمشيتك ونظرت بابداعك فسبحان  
 سبحانك من ان تشير بذكر او توصف بشيء او باشارة لان كل ذلك لم يكن الا وصف  
 خلقت وبعث بامرک واحتراعت وكلما يذكرک الذکرون ويرجع الی هو اعرفانک العارفون  
 يرجعون الی النقطة التي خضعت لسلطانک وسجدت لجمالک وذوت بجرکه من قلمک بل  
 استغفرک يا الهی عن ذلك لان بذلك ثبت النسبة بين حيايق الموجودات وبين  
 قلم امرک فسبحانک سبحانک من ذکر نسبتهم الی ما ناسب الیک لان کل النسبة مقطوعة عن  
 شجرة امرک وكل السبل ممنوعة عن مطف نفسك ومطلع جمالک فسبحانک سبحانک من  
 ان تذكر بذكر او توصف بوصف او شئ بشيء وكلما امرت به عبادک من بدائع ذکرک  
 وجواهر ثنائک هذا من فضلک عليهم ليعودن بذلك الی مقر الذمی خلق فی کينونهم  
 من عرفان انفسهم وانهم لم تنزل کنت مقدساعن وصف مادونک و ذکر ما سواک  
 وتكون مثل ما کنت فی ازل الازال لا اله الا انت المتعالی المقدر المقدس العليم .

... اول الامر عرفان الله واحسنه هو التمسك بما نزل من سماء شيتة لهيمنة على من في

السموات والارضين ...

امریکه لم نزل لایزال مقصود بیتین غایه رجای مسلمان بوده باراده مطلقه و شیت نافذ  
 ظاهر شده اوست موعودی که جمیع کتب الهی با و بشارت داده مع ذلک اهل ارض از  
 او خافل و محجوب مشاهده میشوند بگوای اولیای حق حجب نمایند شاید بعرفانش فائز گردید  
 و باین معنی عامل اینست امری که اگر یک قطره در سبیلش کم شود صد هزار حبه مکافات  
 آنرا مشاهده نماید یعنی مالک شود بگوای دوستان این شأن عظیم را از دست مدبید و  
 از این مقام بلند خافل مشوید عباد عالم بقصور موهوم چه مقدار جانها انفاق نموده بینمایند  
 و شما الحمد لله مقصود فائزید و بموعود رسیدید باعانت حق جل جلاله این مقام را حفظ  
 نمائید و بآنچه سبب و علت ارتفاع امر است متمسک جوئید آنه یا مکرّم بالمعروف و بما  
 یرتفع به مقام الانسان فی الامکان تعالی الرحمن منزل هذا اللوح البدیع ...

امروز روز فضل عظم و فیض کبیر است باید کل کمال اتحاد و اتفاق در ظل سدّه  
 عنایت الهی ساکن و مسیح باشند و متمسک نمایند بآنچه الیوم سبب عزت و ارتفاع است



طوبی لقوم تحرکت علی ذکر ہم قلمی الاصلی و نعیماً للذین استرنا اسمائهم حکمة من عندنا  
 از حق طلبید تا جمع را مؤید فرماید بر آنچه لدی العرش مقبولست زود است بساط  
 عالم جمع شود و بساط دیگر گسترده گردد ان زبک لهوا الحق علام الغیوب .

... امروز روزیست که بحر رحمت ظاهراست و آفتاب عنایت مشرق و سحاب جود  
 مرتفع باید نمونس پر مرده را بنام محبت و مودت و میناه مرحمت تازه و خرم نمود اجناس  
 الهی در هر مجمع و محلی که جمع شوند باید بقسمی خضوع و خشوع از هر یک در تسبیح و تقدیس الهی  
 ظاهر شود که ذرات تراب آن محل شهادت دهند بخلوص آن جمع و جذبیه سیانات روحانی  
 آن شخص زکوة ذرات آن تراب را اخذ نمایند نه آنکه تراب بلسان حال ذکر نماید اما فی  
 منکم چه که در محل مشقات فلاحین صابریم و بکل ذی روح اعطای فیض فیاض که در من وجود  
 گذارده نموده و مینمایم مع همه این مقامات عالیه و بطورات لائحه که جمع ما محتاج وجود  
 از من ظاهراست با حدی غنیه نموده و مینمایم و بکمال خضوع در زیر قدم کت ساکنم ...  
 ... باید کت با یکدیگر برق و مدارا و محبت سلوک نمایند و اگر نفسی از ادراک بعضی  
 مراتب عاجز باشد یا نرسیده باشد باید بکمال لطف و شفقت با او تکلم نمایند و او را

مُتَذَكِّرْ كُنْ مِنْ دُونِ أَنْكَ دَرِخُوذِ ضَلٰى وَعَلْوٰى مُشَاهِدَهٗ نَمَیْنِدَهٗ اَصْلَ الْیَوْمِ اِخْذِ رَحْبَهٗ  
 فِیْ مَوْضَاۓتِ دِیْكَرِ نَبَیْدِ نَظْرَ كِبُو حَاكٍ وَبِزْرَ كِیْ طُرُوفٍ بَاشِدِ كِیْ كَفٰى اِخْذِ مَمْدُوۃٗ وَدِیْكَرِیْ كَاكِبِ  
 وَبَحْیْنِ دِیْكَرِیْ كُوْبٰى وَدِیْكَرِیْ سَدْرِیْ اَمْرُو نَظْرَ كَلِّیْ بَا مَوْرٰى بَاشِدِ كِهٖ سَبَبُ اَنْتِشَارِ اَمْرٰتِهٖ  
 كَرُوۡدِ حَقِّ شَاہِدِ وَكُوَاہِ اَسْتِ كِهٖ ضَرِّیْ اَزْ بَرَامِیْ اِیْنِ اَمْرِ الْیَوْمِ عَظْمِ اَرْفَادِ وَنَزَاعِ وَجَدَالِ وَكَلُوۡرِ  
 وَبُرُوۡدِ تَابِیْنِ اِحْبَابِ نَبُوۡدَهٗ وَنِیْتِ اِحْتِبُوۡا بِقَدْرَةِ اَسْمٰہِ وَسَلْطٰنَهٗ ثَمَّ اَلْفَوَابِیْنِ اَلْقُلُوۡبِ  
 بِاَسْمِ الْمَوْلٰى الْعَلِیْمِ الْحَكِیْمِ اَزْ حَقِّ حَلِّ جَلَالَهٗ نَحْوِ اِهْمِدِ كِهٖ بِلَدَّتِ اَعْمَالِ دَرْ سَبِیْلِ اَوْ وَنَحْوِ  
 وَخُشُوۡعِ دَرْ حَبِّ اَوْ مَرْزُوۡقِ شُوۡیْدِ اَزْ خُوۡدِ بَكْزِیْدِ وَدَرْ سَاۡیِرِیْنِ نَكْرِیْدِ نَتْمَاۡیِ جِهْدِ رَاۡدِ رُبِیْتِ  
 نَاسِ مَبْذُوۡلِ دَاۡرِیْدِ اَمْرِیْ اَزْ حَقِّ پُوۡشِیْدَهٗ نَبُوۡدَهٗ وَنِیْتِ اَكْرَبِ رَضَاۡیِ حَقِّ حَرَكْتِ نَمَیْنِدِ  
 بِیْفِیْضَاتِ لَا تَنَآهٰی فَا نَزْخَوَا هِنْدِ شَدِّ اِیْنِ كِتَابِ مَبِیْنِ كِهٖ اَزْ تَسْلَمِ اَمْرِ رَبِّ الْعَالِیْنِ  
 جَارِیْ وَظَاہِرِ شَدِّ تَفْكَرِ وَاِنَّمَا نَزَّلْنَا فِیْہِ وَكُوۡنُوۡا مِّنَ الْعَالِیْنِ ...

جمیع احزاب مختلفہ ارض منتظر و چون آفتاب حقیقت از افق عالم طالع کل معرض  
 الا من شاء الله اگر الیوم مقامات نفوس موقنہ ذکر شود بیم نیست از فرط سرور بعضی  
 ہلاک شوند نقطہ بیان میفرماید: نطفہ یک سالہ یوم ظہور و اقوی است از کل من

فی البیان و همچنین میفرماید و قد کتبت جوهره فی ذکره و هو انه لا یثار بشارتی و لا یجاب  
تزل فی البیان اگر نفسی در بحر ستوره در این کلمه عین تفکر نماید فی جمله بر مقام این  
امر اعظم اقدس اعلی آگاه شود مقام ظهور که معلوم شد مقام طائفین معلوم و واضح است  
لعمریه نفسی که از نفسی در این امر برآید معادله نمی نماید با و کنوز ارض طوبی لمن فاز و لالتحان

فی الحقیقه امروز روز مشاهده و اصفاست هم ندای الهی مرتفع است و جسم انوار  
و جوارق ظهور مشرق و لایح باید جمیع آنچه شنیده شد محو نمود و بعدل و انصاف در  
آیات و بنیات و ظورات ناظر شد امروز عظیم است چه که در جمیع کتب بیوم الله معروض  
جمیع انبیا و اصفا طالب تعالی این یوم بدیع بوده اند و همچنین احزاب مختلفه ارض و چون  
آفتاب ظهور از سما مشیت الهی اشراق نمود کل منصف و مدبوش مشاهده گشتند الا من شابه  
یا ایتها الذاکر حجاب اکبر بشیر از مشاهده منع نمود و از شنیدن ندا باز داشت ان شایسته  
آفاق بنور اتفاق منور شود و در جمیع جمع من علی الارض نقش خاتم الملک الله منقطع گردد...

... تا شد اتحی تلمک ایام فیها استحق الله کل النبیین والمرسلین ثم الذین هم كانوا  
خلف سرادق عصمه وفسطاط العظمة وخباء العرة وكيف هؤلاء المشركین ...

یا حسین بعضی از اضراب ارض منظر ظهور حسینی بودند چه که از قبل اصفیای حق جل  
عباد را بشارت داده اند بطور آن حضرت بعد از قائم و همچنین اخبارش نمودند که درین  
ظهور آن مطلع فیوضات الهی جمع بسیار و مرسلین حتی قائم در ظل علم مبارک آن حضرت  
جمع میشوند چون وقت رسید و عالم بانوار وجه منور گشت کل اعراض نمودند مگر نفوسی که  
اصنام ظنون و هوی را بقوت مالک آسمان شکستند و قصد مدینه ایقان نمودند امروز  
رحیق مستوم باسم قیوم ظاهر و جاری خدا کاساً مننه ثم اشرب بهذا الاسم المبارک الحمد ...

میقات اُمم منقضى شد و وعده های الهی که در کتب مقدسه مذکور است جمع ظاهر  
و شریعه الله از صهیون جاری اراضی و جبال اورشلیم تجلیات انوار رب مزین طوبی لمن تفکر  
فیما نزل فی کتب الله المبین استیوم ای دوستان الهی تفکر نماید و باذان داعیه همتها

کلمه الله کنید تا از فضل و رحمت او از زلال استقامت بیاشامید و بر امر الله مثل جبل راسخ و  
 ثابت باشید در کتاب اشعیا میفرماید: « ادخل الى الصخرة و اجتبي في التراب من امام  
 هيبة الرب ومن بهاء عظمتة. » اگر نفسی در همین آیه تفکر نماید بر عظمت امر و جلالت قدر  
 يوم الله مطلع میشود و در آخر آیه مذکور میفرماید: « و سيمو الرب وحده في ذلك اليوم »  
 امروز روزی است که ذکرش در کل کتب از قلم امر ثبت گشته ما من آیه الا و قد نادى بهذا الاسم  
 و ما من كتاب الا ويشهد بهذا الذكر المبين لونه ذكر ما نزل في الكتب و اصحف في ذكر هذا <sup>تظهور</sup>  
 ليصير هذا اللوح ذا حجم عظيم بايد اليوم كل بعنايات الهية مطمئن باشند و بکمال حکمت در  
 تبلیغ امر جهاد نمایند تا جمیع بانوار فخر معانی منور شوند ...

جَهِدْ هَذَا الْيَوْمَ الَّذِي فِيهِ تَضَوَّعَتْ نَفَحَاتُ الرَّحْمَنِ فِي الْأَسْكَانِ جَهِدْ هَذَا  
 الْيَوْمَ الْمُبَارَكِ الَّذِي لَا تُعَادِلُهُ الْقُرُونُ وَالْأَعْصَارُ جَهِدْ هَذَا الْيَوْمَ إِذْ تَوَجَّهَ وَجْهُ الْقِدَمِ  
 إِلَى مَقَامِهِ إِذْ أَنْدَدَتِ الْأَشْيَاءُ وَعَنْ وَرَائِهَا الْمَلَأَ الْأَعْلَى يَا كَرِيمُ أَنْزِلِي بِمَا قَبْلَ الْيَكْتِ  
 وَجْهَ اللَّهِ مَا لَكَ مَلَكُوتُ الْأَسْمَاءِ وَفَاطِرُ السَّمَاءِ إِذَا أَخَذْنَا هِمَّتِنَا مِنَ السَّرُورِ وَمَا دَتِ بَابِي  
 إِلَيْكَ نَفْسِي لِأَقْبَالِكَ الْفَدَاءَ وَلِعْنَاتِكَ الْفَدَاءَ وَلِتَوَجَّحُكَ الْفَدَاءَ قَدْ هَلَكْنِي يَا مُطَّلِعَ الْحَيَاةِ  
 فَرَأَيْتَ وَأَعْرَفْتَنِي بِهَجْرِكَ لَكَ الْحَمْدُ يَا سَمْعَتِي نَدَائِكَ وَشَرَفْتَنِي بِقُدُومِكَ وَيَا سَيْتِي مَنْ  
 نَفَحَاتِ آيَاتِكَ وَصَرِيرِ قَلَمِكَ الَّذِي جَعَلْتَهُ صَوْرًا بَيْنَ عِبَادِكَ فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُكَ الْمُبْرَمَ نَفَخْتَ  
 فِيهِ إِذَا قَامَتِ الْقِيَمَةُ الْكُبْرَى وَطَهَّرْتَ الْأَسْرَارَ الْمَكُونَةَ فِي خَزَائِنِ مَالِكِ الْأَشْيَاءِ فَلَمَّا بَلَغْنَا  
 إِلَى ذَاكَ الْمَقَامِ الْأَعْلَى قُلْنَا يَا كَرِيمُ أَحْمَدِي رَبِّكَ قَدْ كُنْتَ مَعْتَرِقَةً بِنَارِ الْفِرَاقِ إِذَا مَا جِ  
 بَحْرُ الْوَصَالِ إِمَامٍ وَجْهَكَ بِذَلِكَ قَرَّتْ عَيْنُكَ وَعَيْنُ الْوُجُودِ وَابْتَسَمْتَ لِعَرَاغِيبِ وَالشُّهُودِ  
 طُوبَى لَكَ يَا جَعَلَكَ اللَّهُ فِي هَذَا الْيَوْمِ مَقَرَّ عَرْشِهِ وَمَطْلِعَ آيَاتِهِ وَمَشْرِقَ بَيْنَاتِهِ طُوبَى  
 لِعَبْدٍ طَافَ حَوْلَكَ وَذَكَرَ ظُكُورَكَ وَبُرُوزَكَ وَمَا فَرَّتْ بِهِ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ رَبِّكَ خُدَى كَالسَّحَابِ  
 بِاسْمِ رَبِّكَ الْأَعْظَمِ شَمُّ شُكْرِيهِ بِمَا بَدَّلَ حَزْنَكَ بِالسَّرُورِ وَهَمَّكَ بِالْفَرَجِ الْأَكْبَرِ حَمْدُهُ مِنْ عِنْدِهِ

أَن يُحِبَّ الْمُقَامَ الَّذِي اسْتَقَرَّ فِيهِ عَرْشُهُ وَتَشَرَّفَ بِقُدُومِهِ وَفَارَ بِلِقَائِهِ وَمِنْهُ ارْتَفَعَ نَدَاهُ  
 وَصَعِدَتْ زَفْرَاتُهُ يَا كَرِيمَ شَيْئِي صَنِيعُونَ قَوْلِي أَنِّي الْمَكْنُونُ بِسُلْطَانِ عِلْبِ الْعَالَمِ وَبِنُورِ سَائِطِ  
 بِهِ اشْرَقَتِ الْأَرْضُ وَمَنْ عَلِيمًا يَا كَأَنَّ تَكُونِي مُتَوَقِّفًا فِي مَقَامِكَ اسْرَعِي ثُمَّ طَوِّبِي فِي  
 مَدِينَةِ اللَّهِ الَّتِي نَزَلَتْ مِنَ السَّمَاءِ وَكَعْبَتِ اللَّهِ الَّتِي كَانَتْ مَطَافَ الْمُقَرَّبِينَ وَالْمَخْلَصِينَ مِنَ الْمَلَكُوتِ  
 الْعَالِينَ وَاحْتَبِ أَنْ أَبْشُرَ كُلَّ نَفْسٍ مِنْ بَقَاعِ الْأَرْضِ وَكُلَّ مَدِينَةٍ مِنْ مَدَائِنِهَا بِهَذَا الطُّورِ الَّذِي  
 بِهِ انْجَذَبَ قَوَادِمُ الطُّورِ وَنَادَتْ السُّدْرَةَ الْمَلِكَةَ وَالْمَمْلُوكَاتِ لِلرَّبِّ الْأَرْبَابِ هَذَا يَوْمٌ فِيهِ  
 بُشِّرَ الْحَبْرَ وَالْبَرَّ وَاخْبِرَ بِمَا يَطِيرُ مِنْ بَعْدِ مِنْ عَنَايَاتِ اللَّهِ الْمَكْنُونَةِ الْمَشْتُورَةِ عَنِ الْعُقُولِ وَالْأَبْصَارِ  
 سَوْفَ تَجْرِي سَفِينَتُهُ اللَّهُ عَلَيْكَ وَيُظْهِرُ أَهْلَ الْبَهَائِ الَّذِينَ ذَكَرَهُمْ فِي كِتَابِ الْأَسْمَاءِ تَبَارَكَ  
 مَوْلَى الْوَرَى الَّذِي بَدَّكَرَهُ انْجَذَبَتِ الذَّرَاتُ وَنَطَقَ لِسَانُ الْعِظَمَةِ بِمَا كَانَ مَكْنُونًا فِي عِلْمِهِ وَخُجِرُوا  
 فِي كَنْسَةِ قُدْرَتِهِ أَنَّهُ هُوَ الْمُسَمَّى عَلَى مَنْ فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ بِاسْمِهِ الْمُعْتَدِرِ الْغَيْرِ الْمُنْبَعِ .

ان ارتقبوا يا قوم ايام العدل وانحسار قداقت باسحق اياكم ان تحسبوا منها وتكونن من

العافلين ...

ناظر بایام قبل شوید که چه قدر مردم از عالی و ادانی که همیشه منتظر طورات احدیه  
 در هیماکل قدسیه بوده اند بقتیمی که در جمع اوقات و اوان مترصد و منتظر بودند و دعایا و تعویذ  
 مینمودند که شاید نسیم رحمت الهیه بوزیدن آید و جمال موعود از سراق غیب بعرضه ظهور  
 قدم گذارد و چون ابواب عنایت مفتوح میگردد و غمام مکرمت مرتفع و شمس غیب از افق  
 قدرت ظاهر میشد جمع تکذیب مینمودند و از لقای او که صین لقاء الله است احتراز میجنبند...  
 تا تل فسه مانید که سبب این اغفال چه بود که باین قسم باطلعات جمال ذمی اجمال سلوک  
 مینمودند و هر چه که در آن از مننه سبب اعراض و انماض آن عباد بود حال هم سبب اغفال این  
 عباد شده و اگر بگوئیم حجج الهیه کامل و تمام نبود لکن سبب اعراض عباد شد این کفرست  
 صراح لأجل آنکه این بغایت از فیض فیاض دور است و از رحمت منبسطه بعید که نفسی را  
 از میان جمع عباد برگزیند برای هدایت خلق خود و باو حجت کافیه و افسه عطا فرماید و  
 معذک خلق را از عدم اقبال باو مغذب فرماید بلکه لم نزل جو سلطان وجود بر همه ممکنات  
 بنظور مظاہر نفس خود احاطه فرموده و آنی نیست که فیض او منقطع شود و یا آنکه امطار رحمت از  
 غمام عنایت او ممنوع گردد پس نیست این امورات محدثه مگر از انفس محدوده که در وادی کبر



و غرور حرکت بینماید و در صحرای بعد سیر بینماید و بطنونات خود و هر چه از علمای خود شنیده  
 همان را تائسی مینماید لهذا غیر از اعراض امری ندارند و جز اغماض حاصلی نخواهند و این معلوم  
 است نزد هر ذی بصری که اگر این عباد در ظهور هر یک از مظاهر هفتاد و هفتاد و هفتاد و هفتاد  
 را از آنچه دیده و شنیده و ادراک نموده پاک و مقدس میبندند البته از جمال الهی محروم نمینمایند  
 و از صرم قرب و وصال مطالع قدسیه ممنوع نمیگشتند و چون در هر زمان محبت را بمعرفت  
 خود که از علمای خود شنیده بودند میزان مینمودند و بعقول ضعیفه آنها موافق نمی آمد لهذا  
 از اینگونه امور غیر مرضیه از ایشان در عالم ظهور بطهور میآید ...

نوبت بموسی رسید و آن حضرت بصحای امر و بیضای معرفت از فاران محبت الهیه  
 با شعبان قدرت و شوکت صدائیه از سینای نور بعرصه ظهور ظاهر شد و جمیع من فی الملک را  
 بملکوت بقا و آثار شجره و فاد دعوت نمود و شنیده شد که فرعون و ملأ او چه اعتراضها نمودند  
 و چه مقدار احجار طنونات از نفس مشرک بر آن شجره طیبیه وارد آمد تا بحدی که فرعون و ملأ او  
 همت گماشتند که آن نار سدره ربانیه را از ماژ تکذیب و اعراض افسرده و محمود نمایند و غافل  
 از اینکه نار حکمت الهیه از آب عنصری افسرده نشود و سراج قدرت ربانیه از باد های مخالف  
 خاموشی نپذیرد بلکه در این مقام ما سبب اشتعال شود و باد عدلت خط لوائتم بالبصر اجدید  
 تظرون و فی رضی الله تسکون ...

چون ایام موسی گذشت و انوار عینی از فخر روح عالم را احاطه نمود جمیع یهود آنرا  
 نمودند که آن شخص که در توراة موعود است باید مروج و مکمل شریع توراة باشد و این جوان  
 ناصری که خود را مسیح الله مینامد حکم طلاق و سبب را که از حکمهای عظم موسی است نسخ نمود  
 و دیگر آنکه علائم ظهور مسنوز ظاهر نشده چنانچه یهود مسنوز تمظر آن ظنورند که در توراة مذکور  
 است چه قدر از مظاهر قدس احدیه و مطالع نور از لیتیه که بعد از موسی در ابداع ظاهر شده  
 و هنوز یهود بجهات نفیة شیطانیه و ظنونات اکتیه نفیة محبت بوده هستند و مظرند  
 که هیکل مجبول باعلامات مذکوره که خود ادراک نموده اند کی ظاهر خواهد شد کذلک  
 اخذ هم الله بذنبهم و اخذ عنهم روح الایمان و عذبهم ببارکانت فی حاویة ابجیم موقودا و  
 این بود مگر از عدم عرفان یهود عبارات مسطوره در توراة را که در علائم ظهور بعد نوشته شده  
 چون بحقیقت آن پی نبه دند و بظاهر هم چنین امور ظاهر نشد لهذا از جمال عیسوی محروم شدند  
 و بقاء الله فائز گشتند « و کانوا من المنتظرین » و لم یزل و لایزال جمیع امم بهین جلیات  
 افکارنا لایقه تمسک بسته و از عیونهای لطیفه رقیقه جاریه خود را بی بهره و بی نصیب نمودند ...  
 بر اولی العلم معلوم و واضح بوده که چون نار محبت عیسوی ججیات حد و دیو در استوخت  
 و حکم آن حضرت فی ابجد بر حسب ظاهر جریان یافت روزی آن جمال ضعیفی بعضی از اصحاب  
 روحانی ذکر سراق فرمودند و نار اشتیاق افروختند و فرمودند که من میروم و بعد میآیم

و در مقام دیگر فرمودند من میروم و میآید دیگری تا بگوید آنچه من نگفتم ام و تمام نماید آنچه  
 را که گفته ام و این دو عبارت فی الحقیقه یکی است لکن تم فی مظاہر التوحید بعین شہد و  
 و اگر بیدیه بصیرت معنوی مشاهده شود فی الحقیقه در عهد خاتم هم کتاب عینی و امر او ثابت شد  
 در مقام هم که خود حضرت فرمود منم عینی و آثار و اخبار و کتاب عینی را هم تصدیق فرمود که من عند  
 در این مقام نه در خودشان فرقی مشهود و نه در کتابشان غیرتی ملحوظ زیرا که هر دو قائم با مراد بودند  
 و هم مطلق بذکر الله و کتاب هر دو هم مشعر بر او امر الله بود از این جهت است که خود عیسی فرمود من  
 میروم و مراجعت میکنم ، مثل شمس که اگر شمس الیوم بگوید من شمس لوم قبلم صادق است و اگر بگوید در حد  
 یومی که غیر انم صادق است همچنین در ایام ملاحظه نمایند که اگر گفته شود که کل یک شیئی از صبح و صادق  
 است و اگر گفته شود که بعد و اسمی و رسمی غیر همدانم صادق است چنانچه می بینی با اینکه یک شیئی اند  
 با وجود این در هر کدام اسمی دیگر و خواصی دیگر و رسمی دیگر ملحوظ میشود که در غیر آن نمیشود و  
 همین بیان و قاعده مقامات تفصیل و فرقی و اتحاد مظاہر قدسی را ادراک فرمایند تا تلویحات  
 کلمات آن متبوع اسما و صفات را در مقامات جمع و فرقی عارف شوی و واقف گردی و  
 جواب مسأله خود را در موسوم نمودن آن جمال ازلی در هر مقام خود را با اسمی رسمی تمامه بیانی ...

چون غیب ازلی و سابق هویة شمس محمدی را از افاق علم و معانی مشرق فرمود از جمله  
 اعتراضات علمای یهود آن بود که بعد از موسی نبی مبعوث نشود علی طلعتی در کتاب مذکور است

که باید ظاهر شود و ترویج ملت و مذہب اورا نماید تا شریعہ شریعت مذکورہ در توراہ ہمہ  
 ارض را احاطہ نماید اینست کہ از لسان آن ماندگان وادی بُعد و ضلالت سلطان احدی  
 میفرماید « و قالت الیہود یدانہ مغلولۃ فقلت ایدیکم و لغوا بما قالوا بل یداہ مبوطان  
 ترجمہ آن اینست کہ گفتند یہود ان دست خداستہ شدہ بستہ باد و دستہای خود ایشان  
 ملعون شدند بآنچہ افترا بستند بلکہ دستہای قدرت الہی ہمیشہ باز و مہین است یدایہ  
 فوق ایدیکم » اگرچہ شرح نزول این آیہ را علمای تفسیر مختلف ذکر نمودہ اند و لکن بر مقصود  
 ناظر شوید کہ میفرماید نہ چنین است یہود خیال نمودند کہ سلطان حقیقی طلعت موسوی رخت نمود  
 و خلعت پیغمبری بخشید و دیگر دستہایش مغلول و بستہ شد و قادر نیست بر ارسال رسولی بعد از  
 موسی مطلق این قول بی معنی شوید کہ چقدر از شریعہ علم و دانش دور است و الیوم جمیع  
 این مردم با شال این مضررات مشغولند و حسن ارسال پیش میگذرد کہ این آیہ را تلاوت  
 مینمایند و بر یہود من حیث لای شاعر اعتراض مینمایند و مطلق نشند و ادراک نمودند بانیکہ خود ستر او  
 جہراً میگویند آنچہ را کہ یہود بان محققند چنانچہ شنیدہ اید کہ میگویند جمیع ظورات فتنی شدہ  
 ابواب رحمت الہی مسدود گشتہ دیگر از مشارق قدس منسوی شمس طالع نمیشود و از حجبہ  
 قدم صمدانی اسواجی ظاہر گردد و از خیام غیب ربانی ہیکلی مشہود نیاید اینست ادراک این ہیج  
 فیض کلثیہ و رحمت منبسطہ کہ بہیج عقلی و ادراکی انقطاع آن جائز نیست جائز دانستہ و از اطراف

جوانب کمر ظلم بسته و بهت گماشته اند که نارسده را بجا به طبع طنون محسوس نمایند و غالب  
از اینکه زجاج قدرت سراج احدیه را در حسن حفظ خود محفوظ میدارد ...

چنانچه سلطنت حضرت رسول حال در میان ناس ظاهرو هویداست و در اول امر  
آن حضرت آن بود که شنیدید چه مقدار اهل کفر و ضلال که علمای آن عصر و اصحاب ایشان  
باشند بر آن جوهر طهرت و سازج طینت وارد آوردند چه مقدار خاشاکها و خارها که بر مثل  
عبور آن حضرت میرختند و این معلوم است که آن اشخاص بطنون خبیثه شیطانیه خود اذیت  
به آن بیکل ازلی را سبب رسنگاری خود میدانستند زیرا که جمیع علمای عصر مثل عبدالله ابی و  
ابو عامر راهب و کعب بن اشرف و نصر بن حارث جمیع آن حضرت را تکذیب نمودند و نسبت  
بجنون و اقرار دادند و نسبتهایی که «نعوذ بالله من ان یجری به المداد او یتحرک علیه لعنم او  
یحمده الألواح» بی این نسبت با بود که سبب ایذای مردم نسبت به آن حضرت شد و این معلوم  
و واضح است که علمای وقت اگر کسی را در و طرد نمایند و از اهل ایمان ندانند چه بر سر آن  
منفس میآید چنانچه بر سر این بنده آمد و دیده شد اینست که آن حضرت فرمود «ما اودی  
نبی مثل ما اودیت» و در فرقان نسبتها که دادند و اذیتها که به آن حضرت نمودند همه مذکور است  
«فارجوا الیه لعنکم موبق الامر تظلعون» حتی قسمی بر آن حضرت سخت شد که احدی با آن حضرت  
و اصحاب او چندی معاشرت نینمود و پهنی که خدمت آن حضرت میرسد کمال اذیت را با او

حال امروز مشاهده نما که چقدر از سلاطین با اسم آن حضرت تعظیم مینمایند و چه قدر از بلاد و اهل آن که در ظل او ساکنند و بنسبت بآن حضرت افتخار دارند چنانچه بر منابر و کلدسته این اسم مبارک را بکمال تعظیم و تکریم ذکر مینمایند و سلاطینی هم که در ظل آن حضرت داخل شده اند و تمیص کفر را تجدید ننموده اند ایشان هم بزرگی و عظمت آن شمس عنایت مقرر و معترفند اینست سلطنت ظاهره که مشاهده میکنی و این لابد است از برای جمیع انبیاء که یا در حیات و یا بعد از عروج ایشان بموطن حقیقی ظاهر و ثابت میشود ...

و این معلوم است که تغییرات و تبدیلات که در همه ظهور واقع میشود همان غمامی است تیره که حایل میشود بصر عرفان عباده را از معرفت آن شمس الهی که از مشرق هویه اشراق فرمود زیرا که سالها عباد بر تقلید آباء و اجداد باقی هستند و آداب و طریقی که در آن شریعت مقرر شده تربیت یافته اند کمر تبه بشنوند و یا ملاحظه نمایند شخصی که در میان ایشان بوده و در جمیع حدود بشریه با ایشان یکیان است و مع ذلک جمیع آن حدودات شرعیه که در قرنهای متواتره بآن تربیت یافته اند و مخالف و منکران را کافسه و فاسق و فاجره دانسته اند همه را از میان بردارد البته این امور حجاب و غمام است از برای آنها نیکه قلوبشان از سبیل انقطاع نخشیده و از کوشش معرفت نیاشامیده و بجز استماع این امور چنان محجب از ادراک آن شمس گشته

کہ دیکر بی سوال و جواب حکم بر کفرش میکنند و قوی بر قلس میدهند چنانچه دیده اند و شنیده  
 از قرون اولی و این زمان نیز ملاحظه شد پس باید جہدی نمود تا با عانت نصیبی از این حجابات  
 ظلمانی و غمام امتحانات ربانی از مشاہدہ آن جمال نورانی ممنوع نشویم و اورا بفلس و شناسیم ...

بِسْمِ الْمُجَلِّيِّ عَلَى مَنْ فِي الْأَمْكَانِ

بَايَاتِ الْأَعْلَى قَدَاتِي رُبْعِ لَبِيَانِ بِمَا تَقَرَّبَ عَيْدُ الرَّحْمَنِ قُمْ بَيْنَ الْمَلَأِ الْأَنْشَاءِ بِالذِّكْرِ وَالشَّيْءِ  
 عَلَى شَانِ يُجَبِّدُ بِهِ قَمِيصُ الْأَمْكَانِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الصَّابِرِينَ قَدْ طَلَعَ نَيْتُهُ الْأَبْهَاجِ مِنْ أَوْقِ سَمَاءِ  
 أَسْمَاءِ الْبَهَاجِ بِمَا تَرْتِينَ مَلَكُوتِ الْأَسْمَاءِ بِاسْمِ رَبِّكَ فَاطِرِ السَّمَاءِ قُمْ بَيْنَ الْأُمَمِ بِهَذَا الْأِسْمِ الْأَعْظَمِ  
 وَلَا تَكُنْ مِنَ الصَّابِرِينَ أَنَا نَزَيْكَ مُتَوْفَعًا عَلَى اللَّوْجِ هَلْ أَخَذْتِ الْخَيْرَةَ مِنْ أَنْوَارِ الْجَمَالِ وَالْجَمَالِ  
 بِمَا سَمِعْتَ مَقَالَاتِ أَهْلِ الضَّلَالِ أَيَاكَ أَنْ يَمْنَعَكَ شَيْءٌ عَنِ ذِكْرِ هَذَا الْيَوْمِ الَّذِي فَكَّرْتَ  
 رَجِيئُ الْوِصَالِ بِأَصْبَحِ الْفُتْرَةِ وَاجْلالِ وَدُعَى مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ وَأَحْرَتِ الْأُصْطَبَاءِ  
 بَعْدَ الَّذِي وَجَدْتَ نَفْعَاتِ أَيَّامِ اللَّهِ أَنْ كُنْتَ مِنَ الْمُجْتَبِينَ يَا مَالِكَةَ الْأَسْمَاءِ وَفَاطِرَةَ السَّمَاءِ  
 لَسْتُ مُجْتَبِئًا مِنْ شُنُونَاتِ يَوْمِكَ الَّذِي أَصْبَحَ مِصْبَاحَ الْهُدَى بَيْنَ الْوَرَى وَآيَةُ الْعِدَمِ لِمَنْ فِي  
 الْعَالَمِ لَوْ كُنْتُ صَامِتًا هَذَا مِنْ حُجَبَاتِ خَلْقِكَ وَبَرِّيَّتِكَ وَكَوْنْتُ سَاكِنًا أَنَّهُ مِنْ سُبُحَاتِ أَهْلِ

مَمْلُوكِيكَ تَعْلَمُ مَا عِنْدِي وَلَا أَعْلَمُ مَا عِنْدَكَ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ يَا سَيِّدَ الْمُهَيَّمِينَ عَلَى الْأَسْمَاءِ  
لَوْ جِئْتَنِي أَمَرَكَ الْمُبْرَمُ الْأَعْلَى لِأَحْيَيْتُ مَنْ عَلَى الْأَرْضِ بِالْكَلِمَةِ الْعُلْيَا الَّتِي سَمِعْتَهَا مِنْ لِسَانِ قَدْرِكَ  
فِي نَعْلُوكِ عَزْرِكَ وَبَشَرْتَهُمْ بِالْمَنْظَرِ الْأَبْيِ مَعَامِ الَّذِي فِيهِ ظَهَرَ الْمَكْنُونُ بِاسْمِكَ الظَّاهِرِ الْمُهَيَّمِينَ  
الْقِيَوْمِ يَا قَلَمَ هَلْ تَرَى الْيَوْمَ غَيْرِي أَيْنَ الْأَشْيَاءُ وَظُهُورَاتِهَا وَأَيْنَ الْأَسْمَاءُ وَمَلَكُوتِهَا وَالْبُحُورِ  
وَأَسْمَارِهَا وَالظُّوَاهِرِ وَأَثَارِهَا قَدْ أَخَذَ الْعَفَاءَ مِنْ فِي الْأَنْشَاءِ وَحَذَا وَجْهِي الْبَاقِي لِشَرْقِ الْمُنِيرِ  
هَذَا يَوْمٌ لَا يُرْمَى فِيهِ إِلَّا الْأَنْوَارُ الَّتِي أَشْرَقَتْ لِأَحْتِ مِنْ نُفُوقِ وَجْهِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْكَرِيمِ قَدْ قَبَضْنَا  
الْأَرْوَاحَ بِسُلْطَانِ الْقُدْرَةِ وَالْإِقْتِدَارِ وَشَرَعْنَا فِي خَلْقِ بَدِيعِ فَضْلًا مِنْ عِنْدِنَا وَأَنَا الْفَضْلُ الْقَدِيمُ  
هَذَا يَوْمٌ فِيهِ يَقُولُ اللَّاهُوتُ طُوبَى لَكَ يَا نَسُوتُ بِمَا جَعَلْتَ مُوْطِئِي قَدَمِ اللَّهِ وَمَتَرَعَرَشِي الْعَظِيمِ  
وَيَقُولُ الْجَبْرُوتُ نَفْسِي لَكَ الْفِدَاءُ بِمَا اسْتَقَرَّ عَلَيْكَ مَعْبُودُ الرَّحْمَنِ الَّذِي بِهِ وُجِدَ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ  
هَذَا يَوْمٌ فِيهِ اسْتَطَرَّ كُلُّ عَطِيرٍ مِنْ عَطِيرِ مَقْبُوسِ الَّذِي تَضَوَّعَ عَرْفُهُ بَيْنَ الْعَالَمِينَ هَذَا يَوْمٌ فِيهِ فَاضَ  
بَسْمُ الْحَيَّوَانِ مِنْ فَمِ مَشِيئَةِ الرَّحْمَنِ هَلُمُّوا وَتَعَالَوْا يَا مَلَأَ الْأَعْلَى بِالْأَرْوَاحِ وَالْقُلُوبِ قُلْ هَذَا مَطْعَمُ  
الْغَيْبِ الْمَكْنُونِ لَوْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ فِي هَذَا مَطْعَمِ الْكُفْرِ الْخَمْرُونَ إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَاصِدِينَ وَهَذَا مَجْبُودُ  
مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ لَوْ أَنْتُمْ مِنَ الْمُتَعَبِّينَ يَا قَلَمُ إِنَّا نَصَدَقُكَ فِيمَا اعْتَدَرْتَ بِهِ فِي الْقِسْمِ مَا تَقُولُ فِي الْحَقِّ  
الَّتِي نَزَيْكَ فِيهَا يَقُولُ نَحْتَا مِنْ سُكْرِ خَمْرِ لِقَائِكَ يَا مَجْبُودَ الْعَالَمِينَ قُمْ بِشِرِّ الْأِمَّاكِنِ بِمَا تَوَجَّهَ  
الرَّحْمَنُ إِلَى الرِّضْوَانِ ثُمَّ أَهْدِ النَّاسَ إِلَى الْجَنَّةِ الَّتِي جَعَلَهَا اللَّهُ عَرْشَ الْجَنَانِ إِنَّا جَعَلْنَاكَ الشُّوْرَ



الْأَعْظَمَ بِحَيَوَةِ الْعَالَمِينَ قُلْ تِلْكَ جَبَّةٌ رُقِمَ عَلَى أَوْرَاقِ مَا عَرِسَ فِيهَا مِنْ حَسْبِ الْبَيَانِ قَدْ ظَهَرَ  
 الْمَكْنُونُ بِبَدْرَةِ وَسُلْطَانِ إِثْنَيْ عَشْرَةَ تَنْمَعُ مِنْ حَصِيفِ أَشْجَارِهَا يَا مَطَا الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ قَدْ ظَهَرَ مَا لَمْ يَشْهَدْ  
 مِنْ قَبْلِ وَأَتَى مَنْ كَانَ غَيْبًا مُسْتَوْرًا فِي أَرْزُلِ الْأَزَالِ وَمِنْ هَزِيرِ أَرِيحًا قَدْ أَتَى الْمَالِكُ وَالْمَلِكُ تَلَهُ  
 وَمِنْ خُرِيرِ مَا تُحَا قَدْ قَرَّتِ الْعَيُونُ بِمَا كَشَفَ الْغَيْبِ الْمَكْنُونُ عَنْ وَجْهِ الْجَمَالِ سِتْرَ الْجَمَالِ وَنَادَى  
 فِيهَا الْحَوْرِيَّاتِ مِنْ أَعْلَى الْغُرَفَاتِ أَنْ إِشْبَهُوْنَا يَا أَهْلَ الْجَبَانِ بِمَا تَدُقُّ أَيْمَانُ الْقَدَمِ الثَّقَوَاتِ الْعَظِيمِ  
 فِي قَلْبِ السَّمَاءِ بِاسْمِ الْأَبْهَى وَأَدَارَتْ أَيْدِي الْعَطَاءِ كَوَثْرَ الْبَقَاءِ تَقْتَرِبُوا ثُمَّ اشْرَبُوا هَنِيئًا كَلِمُ  
 يَا مَطَالِحَ الشُّوقِ وَمَشَارِقِ الْأَشْتِيَاقِ إِذَا طَلَعَ مَطْلَعُ الْأَسْمَاءِ مِنْ سُرَادِقِ الْكِبْرِ يَا مُنَادِيَّ بَيْنَ  
 الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ يَا أَهْلَ الرِّضْوَانِ دَعُوا كَانُوا وَسِ الْجَبَانِ وَمَا فِيهِمْ مِنْ كَوَثْرِ الْحَيَوَانِ لِأَنَّ أَهْلَ لِسَانِ  
 وَخَلْوِ الْجَنَّةِ الْبَقَاءِ وَشَرِبُوا رَحِيقَ الْوِصَالِ مِنْ كَأْسِ جَمَالِ رَجْمِ الْغَنِيِّ الْمُتَعَالِ يَا تَسْمُوعُ  
 ذِكْرَ الْأَشْيَاءِ وَتَوَجَّهْ إِلَى وَجْهِ رَبِّكَ مَا لِكِ الْأَسْمَاءِ ثُمَّ زَيْنِ الْعَالَمِ بِطِرَارِ الْطَافِ رَبِّكَ سُلْطَانَ  
 الْقَدَمِ لِأَنَّا نَسْجِدُكَ يَوْمَ فِيهِ تَخْلَى الْمُعْصُومُ وَعَلَى مَا لِكِ الْغَيْبِ وَالشُّهُودِ بِاسْمَائِهِ الْحُسْنَى وَشَمْسِ  
 الْطَافَةِ الَّتِي مَا أَطْلَعَ بِهَا الْأَنْفُ الْمَيْمِنَةَ عَلَى مَنْ فِي الْأَبْدَاعِ لِأَنْظَرِ أَخْلُقَ الْآبَعِينَ الرَّاقَةَ وَ  
 الْوُدَادِ لِأَنَّ رَحْمَتَنَا سَبَقَتْ الْأَشْيَاءَ وَأَحَاطَ فَضْلُنَا الْأَرْضِينَ وَالسَّمَوَاتِ وَهَذَا يَوْمٌ فِيهِ يُسْقَى  
 الْمُعْصُونَ كَوَثْرَ الْبَقَاءِ وَالْمُقَرَّبُونَ سَبِيلَ الْقُرْبِ وَالْبَقَاءِ وَالْمُؤَحِّدُونَ حَسَمَ الْوِصَالِ فِي هَذَا  
 الْمَثَلِ الَّذِي فِيهِ يَنْطَلِقُ لِسَانُ الْعَطْمَةِ وَالْإِجْلَالِ الْمَلِكِ لِنَفْسِي وَأَنَا الْمَالِكُ بِالْإِسْتِحْقَاقِ اجْتَدِبُ

الْقُلُوبَ بِذِي الْمَجُوبِ قُلْ هَذَا لِمَنْ تَسْمَعُونَ وَهَذَا مَطْلَعُ وَحْيِ اللَّهِ لَكُمْ تَعْرِفُونَ  
 وَهَذَا مَشْرِقُ أَمْرِ اللَّهِ لَكُمْ تَقِفُونَ وَهَذَا مَبْدُؤُ حُكْمِ اللَّهِ لَكُمْ تُصِفُونَ هَذَا لِقَوْلِ  
 الظَّاهِرِ الْمَسْئُورِ لَكُمْ تَنْظُرُونَ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ دَعُوا مَا عِنْدَكُمْ بِاسْمِ إِلَهِكُمْ عَلَى الْأَسْمَاءِ وَ  
 تَعَمَّقُوا فِي هَذَا الْبَحْرِ الَّذِي فِيهِ سُرِّي لَنَا لِي الْحِكْمَةُ وَالتَّبْيَانُ وَتَمُوجُ بِاسْمِ الرَّحْمَنِ كَلِمَاتُ  
 يُعَلِّمُكُمْ مِنْ عِنْدِهِ أُمُّ الْكِتَابِ قَدْ آتَى الْمَجُوبُ بِيَدِهِ الْيُمْنِي رَحِيقُ اسْمِهِ لِمَنْ شِئْتُمْ طُوبَى لِمَنْ  
 أَقْبَلَ وَشَرِبَ وَقَالَ لَكَ الْحَمْدُ يَا مُنْزِلَ الْآيَاتِ تَأْتِيهِ مَا بَقِيَ مِنْ أَمْرِ آلَا وَتَقَطَّعَ بِأَمْرِهِ  
 وَمَا مِنْ نِعْمَةٍ إِلَّا وَقَدَّرْتَهُ بِالْفَضْلِ وَمَا مِنْ كَوْثَرٍ إِلَّا وَقَدَّرْتَهُ فِي الْكُتُوبِ وَمَا مِنْ قَرَحٍ إِلَّا وَ  
 أَدَارَهُ الْمَجُوبُ أَنْ أَقْبَلُوا وَلَا تَوْقَهُوا أَقْلَ مَنْ أَنْ طُوبَى لِلَّذِينَ طَارُوا بِأَجْحَتِهِ الْإِطْعَامِ إِلَى  
 مَقَامِ عِبَادَةِ اللَّهِ فَوْقَ الْأَبْدَاعِ وَاسْتَقَامُوا عَلَى الْأَمْرِ عَلَى شَأْنٍ مَا سَعَتُمْ أَوْ هَامَ السَّمَاءُ وَلَا خُودُ  
 الْأَفَاقِ يَا قَوْمِ هَلْ مِنْكُمْ مَنْ أَحَدٌ يَدْعُ الْوَرَى مُقْبِلًا إِلَى اللَّهِ مَالِكِ الْأَسْمَاءِ وَيَضَعُ مَا عِنْدَ النَّاسِ  
 بِسُلْطَانِ اسْمِ إِلَهِكُمْ عَلَى الْأَشْيَاءِ آخِذًا بِبَيْدِ الْقُوَّةِ مَا مَرَبِهِ مِنْ لَدَى اللَّهِ عَالِمِ السِّرِّ وَالْأَجْهَالِ  
 كَذَلِكَ نَزَلَتْ النِّعْمَةُ وَتَمَّتِ الْحُجَّةُ وَاشْرَقَ لِسْرَانُ مَنْ أُفِقَ الرَّحْمَنُ إِنَّ الْفَوْزَ لِمَنْ قَبِلَ  
 قَالَ لَكَ الْحَمْدُ يَا مَجُوبَ الْعَالَمِينَ وَكَانَ الْحَمْدُ يَا مَقْصُودَ الْغَارِفِينَ أَنْ فَسَّحُوا يَا  
 أَخْلَ اللَّهُ بِذِكْرِ آيَاتِهِ مِنْهَا ظَهَرَ الْفَرْجُ الْأَعْظَمُ بِمَا نَطَقَ لِسَانُ الْقَدَمِ إِذْ خَرَجَ مِنَ الْبَيْتِ مُتَجَهِّبًا  
 إِلَى مَقَامِ فِيهِ تَحْتَلِي بِاسْمِهِ الرَّحْمَنِ عَلَى مَنْ فِي الْأَمْكَانِ تَأْتِيهِ لَوْ ذَكَرَ اسْرَارَ ذَاكَ الْيَوْمِ لِيَضْمُقَ

مَنْ فِي الْمَلِكِ وَالْمَلَكُوتِ الْآمِنِ شَاءَ اللهُ الْمُقْتَدِرِ الْعَلِيمِ الْحَكِيمِ إِذَا خَذَ سُكْرُ خَمْرِ الْآيَاتِ  
مُنْظَرِ الْبَتِينَاتِ وَخَتَمِ الْبَيَانِ بِذِكْرِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْمُتَعَالَى الْمُقْتَدِرُ الْعَزِيزُ  
الْعَلَّامُ .

قلم الأمر يقول الملك يومئذ لله لسان القدره يقول السلطنة يومئذ لله ورفاه  
العماد على غصن البقاء تغن عظمة لله الواحد بجوار حماته الأمر ترن على افان الرضوان  
الكرم يومئذ لله الواحد القهار ديك العرش في اجمة القدس يدلع بان الغلبة يومئذ لله  
الفرد المقدر القهار قلب كل شيء في كل شيء ينادى العفو يومئذ لله الأحد الفرد المهيمن  
الشارح روح البهاء فوق الرأس مقام الذي لن يشار بآشارة الممكنات ينطق تائه طهنة  
ساذج لهدم ذوالعظمة والاقدر لا اله الا هو العزيز المقدر المتعالى اعليم المحيط البصير الخبير  
المهيمن النوار يا ايها العبد الذي اردت رضا الله وجهه بعد الذي كل انفضوا عن جماله  
الاحدة من اولى الابصار فجزاك الله من فضله حسناً باقياً دائماً بما اردته في يوم  
فيه الانظار ثم اعلم باننا لو نلتقى عليك رشحا عما رشح علينا من رشحات اسجر القضا من اولى النقل  
والنبضا لتسكى وتنوح في العشي والابكار فياليت سجد في الارض من منصف ذى بصير يعرف

ما ظهر في هذا الظهور من سلطنة الله واقداره ويذكر الناس خالصاً لوجه الله بالسر والاجها  
لعل الناس يقوتم وينصرت هذا المظلوم الذي اتى بين يدي هولاء الفجار اذ اروح القدس  
نطق عن درائي ويقول صرف القول على تصرف اخر لتلايخزن الذي اراد الوجه من حجبك  
وقل اني ما استنصرت من احد من قبل ولن استنصر من بعد بفضل الله وقدرته وانه قد نصرني  
بالحق اذ كنت في العراق وجادل مع كل الملل وخطني بالحق وحسب جنبي عن المدينة بسطان  
الذي لا ينكره الاكل منكم مكار قل ان جندي توكلني وحزبي اعتمادي ورايتي حتى وانيس  
ذكر الله الملك المقدر العزيز المتحار وانك انت يا ايها السائر في حب الله قم على امر الله وقل  
يا قوم لا تشروا هذا الغلام بزخرف الدنيا ولا بنعيم الآخرة تالله اتحق لن يعادل لشعر منه  
كل من في السموات والارض اياكم يا قوم لا تبدلوه بما عندكم من الدرهم والدينار فاجلوا  
حبه بضاعة لارواحكم في يوم الذي لن ينفعكم شئ ويضطرب الاركان وتيشعرب لود الناس  
وتشخص في الابصار قل يا قوم خافوا عن الله ولا تتكبروا عند ظهوره خروا بوجهكم سجداً  
لله ثم اذكروه في اناء الليل واطراف النهار وانك فاشتعل من هذه النار الملتبته المشتعلة  
في قطب الامكان على شأن لن يحمدها بحور الاكوان ثم اذكر ربك لعل يتذكرن بذكرك عبداً  
الغلاء ويستبشرن به الاخيار ...

بگوای عباد امروز روز دیگر است لسان دیگر باید تا قابل شناسی مقصود عالم شود  
 و عمل دیگر باید تا مقبول در گاه گردد جمیع عالم طالب این یوم بودند که شاید موفق شوند  
 آنچه لایق و سزاوار است طوبی از برای نفسی که امورات دنیا و ارازا مالک الوری منح  
 نمود غفلت ناس بمقامی رسیده که از خف مدینه و نسف جبل و شق ارض آگاه نشده و نشوند  
 اشارات و علامات کتب ظاهر و در هر صبح مرتفع معذکب جمیع از خسر غفلت مدبوسند  
 الا من شاء الله هم روز ارض در بلای جدیدی مشاهده میشود و انا فانا در تراید است ازین  
 نزول سوره رئیس تا این یوم نه ارض سکون فائز است و نه عباد باطمینان مزین گاهی مجادله  
 گاهی محاربه گاهی امراض مزمنه مرض عالم بمقامی رسیده که نزدیک بیاس است چه که طبیب  
 ممنوع و متطبب مقبول و مشغول ...

غبار تفاق قلوب را احند نموده و ابصار را احاطه کرده سوف یرون ما عملوانی آیام<sup>نه</sup>  
 کذلک یغیبک انجیر من لدن مقدر تدیر ...

والنبأ العظيم قد اتى الرحمن سلطان مبين ووضع له من على الأرض جمعين  
 قد نفع في الصور اذا سكرت الابصار واضطرب من في السموات والارضين الا من اخذته  
 نجات الآيات واتطع عن العالمين هذا يوم فيه تحدث الأرض بما فيها والمجرمون  
 اتقاهم لو كنتم من العارفين وانثقتهم الوهم واتت السماء بدخان مبين نرى الناس صرعى  
 من خشية ربك المقدر القدير نادى المناد ونقعت اعجاز النفوس ذلك قهر شديد  
 ان اصحاب الشمال في فرسة وشهيق واصحاب اليمين في مقام كريم يشربون خمر الجحيم  
 من ايادي الرحمن الا انهم من الفائرين قد رجت الأرض ومرت ابجال نرى الملكة  
 مردفين اخذت الكواكب العباد نرى في وجوههم آثار بقع كذلك حشرنا المجرمين يهرعون  
 الى الطاغوت قل لا عاصم اليوم من امر الله هذا يوم عظيم نريهم الذين اختلفت نظرو  
 ايها ولا يشعرون قد سكرت ابصارهم وهم قوم عموم حجتهم مفتريات نفهم وانها  
 داخنة عند الله لهم بين القيوم قد نزع الشيطان في صدورهم وهم اليوم في عذاب  
 غير مردود يسرعون الى الاشرار بكتاب العجاير كذلك يعملون قل طويت السماء و  
 الارض في قبضته والمجرمون اخذوا بناصيتهم ولا يفتنون يشربون الصديد ولا يعرفون

قل قد اتت نصيحتي وخرج الناس من الاجداث وهم قيام يظرون ومنهم مسرع  
 الى شطر الرحمن ومنهم مكث على وجهه في النار ومنهم متحيرون قد تزلت الآيات وهم عنها  
 معرضون واتى لسرمان وهم عنه غافلون اذا راوا وجه الرحمن سئيت وجوههم وهم  
 يلعبون يهبطون الى النار ويسبون انهار نور فعلى الله عما يظنون قل لو تفرحون اؤمسون  
 من الغيظ قد شقت السماء واتى الله سلطان مبين تنطق الاشياء كلها الملك لله المقدر  
 العليم الحكيم اعلم انما في سجن عظيم واحاطتنا جنودنا نظم بما اكتسبت ايدي المشركين  
 ولكن اعلام في بهجة لا يعاد لها ما في الارض كلها تالله في سبيل الله لا يحزنه ضر الذين ظلموا  
 ولا سطوة المنكرين قل ان ابداء افق لهذا الامر ومنه اشرفت شمس الفضل بنبيا لا تمنعه  
 سجات الا وهام ولا ظنون المعتدين اتبع مولك ثم ذكر العباد كما انه يذكر تحت  
 السيف وما منعه نفاق الغافلين ...

اشرف نجات ربك في الاطراف ولا توقف في امره اقل من ان سوف يأتي نصره  
 ربك الغفور الكريم ...

قل انما انزلنا من جهة العرش ما بالبيان لينيت به من قلوبكم نبات الحكمة والتبيان فلما  
 تشكرون ان الذين استنكفوا عن عبادة ربهم اولئك قوم مدحسون واذا تسلى عليهم الآيات  
 يصرون تكبرين يصرون على الحنث ولا يشعرون والذين كفروا اولئك في ظل من يحوموم  
 قد ات الساعة وهم يلعبون قد اخذوا بناصيتهم ولا يعرفون قد وقعت الواقعة وهم عنها يفرون  
 وجاءت الساعة وهم عنها معرضون هذا يوم يهرب فيه كل مرد من نفسه وكيف ذوى القرني لو انتم  
 تفقهون قل بالله قد نفع في الصور ونرى الناس هم مضطعون وصاح الصائح ونادى المنايا ملك الله  
 المتقدر الميسر استيوم هذا يوم فيه شاخت الابصار و فرغ من في الارض الا من شاء ربك لعلم  
 الحكيم قد اسودت الوجوه الا من اتى الرحمن بقلب منير قد سكرت ابصار الذين كفروا عن النظر  
 الى الله العزيز الحميد قل اما قرتم القرآن فاسترئوا العقل تجدون الحق انه لصراط مستقيم  
 هذا صراط الله لمن في السموات والارضين ان نسيتم القرآن ليس البيان عنكم بعيد ان بين  
 ايدكم ان استرئوه لعل لا تتركبوا ما ينوح به المرسلون قوموا من الاجداث الى متى ترقدون  
 هذه نعمة اخرجني الى من ينظرون هذا ربكم الرحمن انتم تجدون قد زلزلت الارض واخرت  
 ثقلاها فاقتم تشكرون قل اما ترون الجبال كالعمن والقوم من سطوة الامر مضطربون تلك



بيوتهم حاوية على عروشها وهم جند مغرقون هذا يوم فيه اتى الرحمن على ظلال العرفان سلطان  
 مشهود انه لهواثا هادي على الاعمال وانه لهو المشهود لو انتم تعرفون قد انظرت سما الاديان  
 وانشت ارض العرفان والملكه منزلون قل هذا يوم التغابن الى من تحربون قد تدمرت  
 ابحال وطويت السما والارض في قبضته لو انتم تعلمون هل لاحد من عاصم لافونف الرحمن  
 الا الله المقدر العزيز المنان قد وضعت كل ذات حمل حملها ونرى الناس سكارى في هذا يوم  
 الذي فيه اجتمع الانس والجان قل انى الله شكك با انه قد اتى عن مطلع الفضل بقدره وسلطان  
 ام فى آياته ان استحووا ابصار ان هذا هو البرهان قد ازلفت البصيرة عن العين وسعرت البصيرة  
 وتلك هى النيران ان ادخلوا الجنة رحمة من عندنا واشربوا فيها حسرا لحيوان من يد الرحمن  
 هنيئا لكم يا اهل الجنة انتم الفائزون هذا ما فاز به المقربون وانه لما مكوب الذي  
 وعدتم به فى الفرقان ثم فى لبيان جزاء من ربكم الرحمن طوبى لتسارين ان يا عبدنا نظر  
 ان اشكر الله بما نزل لك فى السجى هذا اللوح لتذكر الناس بايام ربك العزيز اعلم  
 كذلك استسنا لك ببيان الايمان من ماء الحكمة والبيان وهذا ماء الذي كان مستوي عرش

رب الرحمن كان عرشه على الماء فكر لتعرف وقل

الحمد لله رب العالمين

و بر اولی العلم و افنده منیره واضح است که غیب هویه و ذات احدیه مقدس از بروز  
و ظهور و صعود و نزول و دخول و خروج بوده و متعالیت از وصف هر و اصفی و ادراک هر  
درکی لم یزل در ذات خود غیب بوده و هست و لایزال کینونت خود مستور از ابصار و انظار  
خواهد بود لا تدرك الأبصار و هویدرک الأبصار و هو اللطیف الخبیر ...

و چون ابواب عرفان ذات ازل بر وجه ممکنات مسدود شد لهذا بقضای رحمت و  
«سبقت رحمته کل شیء و وسعت رحمته کل شیء» جوهر مقدس نورانی را از عوالم روح روحانی  
بسیا کل عتبه انسانی در میان خلق ظاهر فرمود تا حکایت نمایند از آن ذات ازلیه و سابقه قدسیه  
و این مرایای قدسیه و مطالع هویه تمام از آن شمس وجود و جوهر مقصود حکایت نمایند مثلاً  
علم ایشان از علم او و قدرت ایشان از قدرت او و سلطنت ایشان از سلطنت او و جمال ایشان  
از جمال او و ظهور ایشان از ظهور او و ایشانند نمازن علوم ربانی و مواقع حکمت صمدانی و مظاہر  
فیض نامتناهی و مطالع شمس لایزالی ...

و این بسیا کل قدسیه مرایای اولیه ازلیه هستند که حکایت نموده اند از غیب الغیوب  
و از کل اسما و صفات او از علم و قدرت و سلطنت و عظمت و رحمت و حکمت و عزت و وجود و کرم

وجمع این صفات از ظهور این جواهر احدیه ظاهری و هویدا است و این صفات مختص بعضی از  
 بعضی نبوده و نیست بلکه جمیع انبیای مقربین اصفیای تقدسین باین صفات موصوف و باین  
 اسماء موسومند نهایت بعضی در بعضی مراتب اشده طوراً و اعظم نوراً ظاهره میشوند چنانچه میفرماید  
 تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض پس معلوم و متفق شد که محل ظهور و بروز جمیع این صفات عالیه  
 و اسمای غیر متناهیة انبیا و اولیای او هستند خواه بعضی از این صفات در آن همیائل نوریه بر حسب  
 ظاهر ظاهر شود و خواه نشود نه نیست که اگر صفتی بر حسب ظاهر از آن ارواح مجتهده ظاهر نشود  
 نفی آن صفت از آن محال صفات الهیه و معادن اسماء ربوبیه شود لهذا بر همه این وجودات منزه  
 و طلعات بدیعه حکم جمیع صفات الله از سلطنت و عظمت و امثال آن جاری است اگر چه بر حسب  
 ظاهر سلطنت ظاهره و غیر آن ظاهر نشوند ...

قل ان الغیب لم یکن له من یجلی لظنیر به انه لم ینزل کان مقدساً عما ینذکر و میبصر انه لبا لمنظر الا کبر  
 میطق اتی انا الله لا اله الا انا اعلم بحکمیم قد اظہرت نفسی و مطلع آیاتی و به نطق کل شیء علی انه  
 لا اله الا هو الفرد الواحد لمسلم نجیر ان الغیب یعرف بنفس الظور و الظور بکیس نوتہ لبرهان العظم  
 بین الامم ...

ای سلمان بسیل کل بذات قدم مسدود بوده و طریق کل مقطوع خواهد بود و محض فضل و  
 عنایت شمس مشرقه از افق احدیه را بین ناس ظاہر فرموده و عرفان این نفس مقدسه را عرفان  
 خودت را فرموده من عرفتم فقد عرف الله و من سمع کلماتهم فقد سمع کلمات الله و من قرأ  
 بهم فقد اقرب الله و من اعرض عنهم فقد اعرض عن الله و من کفر بهم فقد کفر بالله و هم صراط الله  
 بین السموات و الارض و میزان الله فی ملکوت الامر و الخلق و هم طهور الله و خیمه بین عباده  
 دلالت بر برتیه ...

حاملان امانت احدیه که در عوالم ملکئیه حکم جدید و امر بدیع ظاهر میشوند چون این طیار  
 عرش باقی از سما و شیت الهی نازل میگردد و جمیع بر امر مبرم ربانی قیام میفرمایند لهذا حکم  
 یک نفس و یک ذات دارند چه جمیع از کائنات محبت الهی شاربند و از اشارت شجره توحید مزوق  
 و این مظاهر حق را دو مقام مقرر است یکی مقام صرف تجرید و وجه تفرید و در این مقام اگر  
 کل را یک اسم و رسم موسوم و موصوف نمائی باسی نیست چنانچه میفرماید: «لَا تَفْرُقْ بَيْنَ  
 أَحَدٍ مِنْ رُسُلِي» زیرا که جمیع مردم را بتوحید الهی دعوت میفرماید و بگوشت رفیض و فضل نامتناهی  
 بشارت میدهند و کل مخلوق بتوت فائزند و بردا و مکرمت مقدر است که نقطه نشانه آن میفرماید  
 «أَنَا السَّبِیُّونَ فَاَنَا» و همچنین میفرماید «مَنْ آدَمَ أَوَّلَ وَنُوحَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ» و همین مضمون را طلعت  
 علوی هم نموده اند و امثال این بیانات که مشعر بر توحید آن مواقع تجسید است از مجاری  
 بیانات ازلیه و مخازن لسانی علمیه ظاهر شده و در کتب مذکور گشته و این طلعات مواقع حکم  
 و مطالع امرند و امر مقدس از حجاب کثرت و عوارضات تعدد است است که میفرماید:  
 «وَأَنَا فَرْنَا إِلَّا وَاحِدَةً» و چون امر واحد شد البته مظاهر امر هم واحدند و همچنین ائمه دین و سایر اهل  
 یقین فرمودند: «أَوْلَانَا مُحَمَّدٌ وَأَسْمَاءُ مُحَمَّدٍ وَأَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ» باری معلوم و متحقق آنجباب بوده

که جمیع نبیا هیاکل امر الله هستند که در قیام مختلفه ظاهر شدند و اگر بظرف لطیف ملاحظه فرمائی همه را در یک رضوان ساکن بینی و در یک هوا طائر و بر یک بساط جالس و بر یک کلام ناطق و بر یک امر آمر اینست اتحاد آن جوهر وجود و شمس غیر محدود و محدود پس اگر یکی از این مضایر قدسیه بفرماید من رجوع کل انبیاء برستم صادق است و همچنین ثابت است در هر طور بعد صدق رجوع ظهور قبل ...

مقام دیگر مقام تفصیل و عالم خلق و ترش حدودات بشریه است در این مقام هر کدام را یکی معین امری مقرر و ظهوری مقدر و حدودی مخصوص است چنانچه هر کدام بامی موسوم و بوصفی موصوف و بامری بدیع و شرعی جدید مأمورند چنانچه میفرماید: «لَيْكُ الْرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَ آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ آتَيْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ» نظر باختلاف این مراتب و مقامات است که بیانات و کلمات مختلفه از انبیاء سیاح علوم سبحانی ظاهر میشود و الا فی الحقیقه نزد عارفین مضدمات مسائل التبیان جمیع در حکم یک کلمه مذکور است چون کثیر ناس اطلاع بر مقامات مذکوره نیافته اند اینست که در کلمات مختلفه آن هیاکل متحده مضطرب و متزلزل میشوند باری معلوم بوده و خواهد بود که جمیع این اختلافات کلمات از اختلافات مقامات است اینست که در مقام توحید و علو تجرید اطلاق ربوبیت و الوهیت واحدیت صرفه و هویت سبجه بر آن جوهر وجود شده و میشود زیرا که

جمیع برعش ظهور الله ساکنند و بر کرسی بطون الله واقف یعنی ظهور الله بطورشان ظاهر  
 و جمال الله از جمالشان باهر چنانچه نعمات ربوبیه از این هیماکل احدیه ظاهر شد و در مقام نبی  
 که مقام مبین و تفصیل و تحدید و اشارات و دلالات ملکیت است عبودیت صرفه و فقرت  
 و قنای بات از ایشان ظاهر است چنانچه میفرماید «انی عبد الله و ما انا الا تبره مثلکم»  
 ... و اگر شنیده شود از مطاوع جامعه «انی انا الله» حق است و ریبی در آن نیست چنانچه  
 بکرات مبرهن شد که بطور و صفات و اسمای ایشان ظهور الله و اسم الله و صفة الله در ارض  
 ظاهر است که میفرماید: «وَمَارَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ» و همچنین: «إِنَّ الَّذِينَ  
 يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ» و اگر نغمه «انی رسول الله» برآرند این نیز صحیح است و شکی در  
 در آن نه چنانچه میفرماید «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ» و در این مقام همه  
 مُرسلند از نزد آن سلطان حقیقی و کینونت ازلی و اگر جمیع ندای «انا خاتم النبیین» برآرند انهم  
 حق است و شبهه را راهی نه و بسببلی نه زیرا که جمیع حکم یک ذات و یک نفس و یک روح و یک جسد و یک  
 امر دارند و همه مظهر بدئیت و ختمیت و اولیت و آخریت و ظاهرت و باطنیت آن روح الارواح  
 حقیقی و سازج السوانج از لیسند و همچنین اگر بفرمایند «نحن عباد الله» این نیز ثابت و ظاهراست  
 چنانچه بظاہر در وقتی تری عبودیت ظاهر شده اند احدی را یارای آن نه که به آن نخوابد عبودیت  
 در امکان ظاهر شود امینت که از آن جوهر وجود در مقام استغراق در بحار قدس صمدی و ارقا.

بمعارج معانی سلطان حقیقی از کار رباتیه و الوهیت ظاهر شد اگر درست ملاحظه شود در همین مرتبه  
 نتایجی استی و قنای در خود مشاهده نموده اند در مقابل هستی مطلق و بقای صرف که گویا خود را معدوم  
 صرف دانسته اند و ذکر خود را در آن ساحت شرک شمرده اند زیرا که مطلق ذکر در این مقام دلیل  
 هستی و وجود است و این نزد واصلان بس خطا چه جای آنکه ذکر غیر شود و قلب و لسان و دل  
 و جان بغیر ذکر جانان مشغول گردد و یا چشم غیر جمال او ملاحظه نماید و یا گوش غیر نغمه او شنود  
 و یا رجل در غیر بسیل او مشی نماید ...

... باری نظر باین مقام ذکر رباتیه و امثال ذلک از ایشان ظاهر شده و در مقام راست  
 انهار رسالت فرمودند و همچنین در هر مقام باقتضای آن ذکر می فرمودند و همه را نسبت بخود داده اند  
 از عالم امر الی عالم خلق و از عوالم رباتیه الی عوالم ملکیه اینست که آنچه بفرمایند و هر چه ذکر نمایند  
 از الوهیت و رباتیت و نبوت و رسالت و ولایت و امامت و عبودیت همه حق است و شبهه  
 در آن نیست پس باید تفکر در این بیانات که استدلال شده نمود تا دیگر از اختلافات اقوال منطاب  
 غیبیه و مطالع قدسیه احدی را اضطراب و تزلزل دست ندهد ...



در قرون اولی تفکر نما هر هنگام که آفتاب عنایت الهی از اقیانوس طالع شد ناس بر  
 اعراض و اعراض قیام نمودند و نفوس که پیشوای خلق بودند لم یزل و لایزال ناس از توجیه بجز علم  
 منع مینمودند خلیل زمان را بصفتوای علمای عصر بنا را نداشتند و کلیم را بکذب و افترا نسبت دادند  
 در روح تفکر نما مع آنکه کمال رافت و شفقت ظاهر شد بشانی بر ضد آن جوهر وجود و مالک  
 غیب و شهود قیام نمودند که مقرر سکون از برای خود نیافت در هر یوم بشری توجیه فرمود و در محلی  
 ساکن شد در خاتم انبیا روح ما سوا همداه نظر نما که بعد از القای کلمه مبارکه توحید از علمای  
 اصنام و یهود بر آن سلطان وجود چه وارد شد لعمری یوحا علم و یصح الاشیاء بما ورد علیه من  
 الذین نقضوا میثاق الله و عهدہ و انکر و ابرهانه و جادوا با آیاتہ کذلک نقض لک ما قضی من قبل  
 لکون من العارفين مظلومیت انبیا و اصفیا و اولیای الهی را استماع نمودی تفکر نما که سبب چه بود  
 و علت چه در پیج عهد و عصری بسیار از شماتت اعداء و ظلم اشقیاء و اعراض علماء که در لباس  
 زهد و تقوی ظاهر بودند آسودگی نیافتند در لیالی و آیام ببلایائی مبتلا بودند که جز علم حق  
 جل جلاله احصا نموده و نخواهد نمود حال در این مظلوم ملاحظه کن مع آنکه بآیات بینات ظاهر  
 شده و آنچه در ارض واقع گشته از قبل کمال تصریح خبر داده و مع آنکه از اهل علم نبوده و بهداریس نرفته

و مباحث ندیده فنون و علوم ربانیت بشباه غیث حاصل مابین عباد و نازل و جاری شده چگونه  
 بر اعراض و اعراض قیام نمودند اکثر آیات در دست اعدا مبتلا و در آخر نظم مبین در این سخن  
 عظیم ساکن انشاء الله بصیر حدید و قلب منیر در آنچه از قبل و بعد ظاهر شده نظر نمائی و تفکر کنی تا آنگاه  
 شوی بر آنچه ایوم کشف خلق از آن غافلند انشاء الله از نجات آیات الهی محسوس و نمازی و از فیوض  
 نامتناهیة ممنوع نشوی از غیبت حق از بحر اعظم که ایوم با اسم مالک قدم در عالم ظاهر است بیانش  
 و بر امر الله مثل جبل ثابت و راسخ و مستقیم مانی قل سبحانک یا من اعرف الا ولیاء بحسبهم عند  
 ظهورات قدر تک و اقر الا صیفاً بفسانم لدی برورات انوار شمس تقابک اسلک بالاسم  
 الذی به وقع باب السماء و انجذب الملأ الاعلی بان تویدنی علی خدمتک فی آیاتک و تو قطنی علی العمل  
 بما امرتنی به فی کتابک ای رب انت تعلم ما عندی و لا اعلم ما عندک انک انت العظیم الخمیر

... آیاتکم یا ملأ التوحید لا تفرقوا فی مظاهر امر الله و لا فیما نزل علیهم من الآیات و هذا  
 حق التوحید ان انتم لمن الموقنین و كذلك فی افعالهم و اعمالهم و کلماتهم من عندهم و یظهر من  
 لدنهم کل من عند الله و کل بامرہ عاملین و من فرق بینهم و بین کلماتهم و ما نزل علیهم او فی احوالهم  
 و افعالهم فی اقل مما یحیی لقد اشکرک بالله و آیاتہ و برسلہ و کان من المشرکین ...

...شکی نبوده و نیست که ایام مظاہر حق جل جلاله بحق منسوب و در مقامی بایام الله مذکور لیکن  
این یوم غیر ایام است از ختمیت خاتم مقام این یوم ظاهر و مشهود ...

حمد مقدس از عرفان ممکنات و منزه از ادراک مدرکات طیبک عزیزی مثالی را سر است  
که لم یزل مقدس از ذکر دون خود بوده و لایزال متعالی از وصف ماسومی خواهد بود احدی بساوا  
ذکرش کجا پیوسته ارتقا بجسته و نفسی بمعارج و صفش علی ما هو علیہ عروج نموده و از هر شائی از شئون است  
عزادش تجلیات قدس لانهایه مشهود گشته و از هر طوری از ظهورات عز قدرتش انوار لا بدایه  
لمحوظ آمده چه بلند است بدایع ظهورات عز سلطنت او که جمیع آنچه در آسمانها و زمین است نزد  
ادنی تخی آن معدوم صرف گشته و چه مقدار مرتفع است شئونات قدرت بالغه او که جمیع آنچه  
خلق شده از اول لا اول الی آخر از عرفان ادنی آیه آن عاجز و قاصر بوده و خواهد بود  
همی کل اسماء لب تشنه در وادی طلب سرگردان و مظاہر صفات در طور تقدیس بت ارنی  
برسان موجی از طظام رحمت بی زوالش جمیع ممکنات را بطراز عزبستی مزین نموده و نغمه از

نفحات رضوان بی مثالش تمام موجودات را بخلعت غرقه سی مکرّم داشته و بر شمع مطفح از مقام  
 بحر مشیت سلطان احدیش خلق لانهایه بمانهایه را از عدم محض بعرضه وجود آورده لم نزل  
 بدایع جودش را تعطیل اخذ نموده و لایزال ظنورات فیض فضلش را وقوف ندیده از اول لال  
 خلق فرموده و الی آخر لآنکه خلق خواهد فرمود و در هر دوری از ادوار و کوری از اکوار از  
 تجلیات ظنورات فطرتهای بدیع خود خلق را جدید نموده تا جمیع آنچه در سماوات و ارضینند  
 چه از آیات عزّافاتیّه و چه از ظنورات قدس انفسیه از باذنه رحمت خفانه عزّافتش محسوس نمائند  
 و از رشحات فیوضات سبحان مکرّش مایوس نگردند چقدر محیط است بدایع فضل بی منتها  
 که جمیع آفرینش را احاطه نموده بر معامی که ذره در ملک مشهود نه مگر آنکه حاکی است از ظنورات  
 عزّافیت او و مناطق است بنای نفس او و مدل است بر انوارش و حدت او و بشانی صنع  
 خود را جامع و کامل خلق نموده که اگر جمیع صاحبان عقول و افنده اراده معرفت پست برین  
 خلق او را علی ما هو علیّه نمایند جمیع خود را قاصر و عاجز مشاهده نمایند تا چه رسد بمعرفت آن  
 آفتاب غرّافیت و آن ذات غیب لایدرک عرفان عرفاء و بلوغ بلغاء و وصف فصحاء جمیع  
 بنخلق او راجع بوده و خواهد بود صدّه موسی در طور طلب بندای لن ترانی مضعق و صدّه  
 روح القدس در سما قرب از اصغاء کلمه لن تعرفنی مضطرب لم نزل بعلم تقدیس و تنزیه در مکن  
 ذات مقدّس خود بوده و لایزال سبتمتنسج و ترفیع در مخزن کینونت خود خواهد بود متعارفان

سماه قرب عرفانش جنبه بر منزل حیرت نرسیده اند و قاصدان حرم قرب و وصالش بفریاد  
عجز و حسرت قدم نگذاشته اند چقدر متحیر است این ذره لاشینی از تعقیب در غمرات تجه قدس عرفان تو  
و چه مقدار عاجز است از تفکر در قدرت مستودعه در ظهورات صنع تو اگر بگویم بصر در آنی بصر  
خود را ببینند چگونه تو را ببینند و اگر گویم تقرب ادراک شوی قلب عارف بقامات تجلی در خود نشده  
چگونه تو را عارف شود اگر گویم معروفی تو مقدس از عرفان موجودات بوده و اگر گویم  
غیر معروفی تو مشهور تر از آنی که مستور و غیر معروف مانی اگر چه لم یزل ابواب فضل و وصل  
و لغایت بروج مکملات منقوح و تجلیات انوار جمال بیثبات بر اعراش وجود از مشهود و معقود  
مستوی مع ظهور این فضل عظیم و عنایت تم اقوم شهادت میدهم که ساعت جلال  
قدت از عرفان غیر مقدس بوده و بساط اجلال نیست از ادراک ما سومی منزه خواهد بود .  
بکینونت خود معروفی و بذاتیت خود موصوف و چقدر از بیماکل عتبه احدیه که در بیدار بجز و  
فراقت جان باخته اند و چه مقدار از ارواح قدس صمدیه که در صحرا می شهود مبهور گشته اند  
بسا عشاق با کمال طلب اشتیاق از شعله ملتهبه نار فراق محترق شده و چه بسیار از احرار که  
بر جای وصال جان داده اند نه ناله و حنین عاشقین باحت قدت رسد و نه صحیح و ندبه  
قاصدین و شتاقین بمقام قربت در آید ...

جواهر توحید و لطائف تمجید متقاعد بساط حضرت سلطان بیمال و ملک ذوالجالی است  
 که حقایق ممکنات و دقائق و رقائق اعیان موجودات را از حقیقت نیستی و عدم در عوالم هستی و قدم ظاهر  
 فرمود و از دلت بُعد و فانیات داده بملکوت عزت و بقا شرف نمود و این نبود مگر بصر  
 عنایت سابقه و رحمت منبسطه خود چنانچه مشهود است که عدم صرف را قابلیت و استعداد  
 وجود نماید و فانی نسبت را لیاقت کون و انبوجاد نماید و بعد از خلق کل ممکنات و ایجاد موجودات  
 بتجلی اسم یا مختار انسان را از بین اُمم و خلایق برای معرفت و محبت خود که علت غائی و سبب  
 خلقت کائنات بود اختیار نمود ...

زیرا کینونت و حقیقت هر شی را با سمی از اسماء تجلی نمود و بصفی از صفات اشراق فرمود  
 مگر انسان را که منظر کل اسماء و صفات و مرات کینونت خود را فرمود و باین فضل عظیم و  
 مرحمت قدیم خود اختصاص نمود و لکن این تجلیات انوار صبح هدایت و اشراقات انوار شمس عنایت  
 در حقیقت انسان مستور و مجربست چنانچه شعله و اشعه و انوار در حقیقت شمع و سراج مستور است  
 و تابش درخش آفتاب جهانات در مرایا و مجالی که از زنگ و غبار سنونات بشری تیره و منظم گشته  
 مخفی و مجور است حال این شمع و سراج را انسر و زنده باید و این مرایا و مجالی را صیقل دهنده شاید

و واضح است که تا نامی شتعل ظاهر نشود هرگز سراج نینفوزد و تا آینه از زنگ و غبار تمناز  
 نگیرد و صورت و مثال و تجلی و اشراق شمس بی امس در او منطبق نشود و چون ما بین حلق و حق  
 و حادث و قدیم و واجب و ممکن بهیچوجه رابطه و مناسبت و موافقت و مشابهت نبوده و نیست  
 لهذا در هر عهد و عصر کینونت سادجی را در عالم ملک و ملکوت ظاهر نمائید و این لطیفه ربانی  
 و دستبسته صمدانی را از دو عنصر خلق فرماید عنصر ترابی ظاهر می و عنصر غیبی الهی و دو مقام  
 در او خلق نمائید یک مقام حقیقت که مقام لا ینطق الا عن الله ربه است که در حدیث میفرماید  
 « لی مع الله حالات انا هو و هو انا الا انا و هو هو » و همچنین « گفت یا محمد انت محبوب  
 و انت المحبوب » و همچنین میفرماید: « لافرق بینک و بینم الا انتم عبادک » و مقام دیگر  
 مقام بشریت است که میفرماید: « ما انا الا بشر مثلکم و قل سبحان ربی هل کنت الا بشرا رسولاً »  
 و این کینونات مجروده و حقایق منیره و سائط فیض کلمه اند و بهدایت کبرنی و ربوبیت عظمی معبوث  
 شوند که تا قلوب مشتاقین و حقایق صافین را با الهامات غیبیه و فیوضات لایبیه و ناسم قدسیه  
 از کدورات عوالم ملکیه سازج و منیر گردانند و افنده مقربین را از زنگار حد و دپاک و مثره فرمایند  
 تا و دیعه الهیه که در حقایق مستور و مخفی گشته از حجاب ستر و پرده خا چون اشراق آفتاب نورانی  
 از غبب الهی سر بر آرد و علم ظهور بر اتلال قلوب افنده بر آنسازد و از این کلمات و اشارت  
 معلوم و ثابت شده که لابد در عالم ملک و ملکوت باید کینونت و حقیقی ظاهر گردد که واسطه

فیض کلیه منظر اسم الوهیت و ربوبیت باشد تا جمیع ناس در ظل تربیت آن آفتاب حقیقت  
 تربیت گردند تا باین مقام و مرتبه که در حقایق ایشان مستودع است مشرف و فائز شوند نسبت  
 که در جمیع اعماد و ارمان نبیاء و اولیاء با قوت ربانی و قدرت صمدانی در میان ناس ظاهر گشته  
 و عقل سلیم هرگز راضی نشود که نظر بعضی کلمات که معانی آن را ادراک ننموده این باب هدایت را  
 سدود انگارد و از برای این شمس و انوار ابتدا و انتهای تعقل نماید زیرا فیضی عظیم از این فیض  
 کلیه نبوده و رحمتی کبیر از این رحمت منبسطه التیبه نخواهد بود و شکی نیست که اگر در یک آن عیان  
 و فیض او از عالم منقطع شود البته معدوم گردد لهذا مریز ابواب رحمت حق بر وجه کون  
 امکان منقوح بوده و لایزال امطار عنایت و مکرمت از غمام حقیقت بر اراضی قابلیت و تحایق  
 و اعیان مستراکم و مفیض خواهد بود اینست سنت خدا من الازل الی الابد ...

طوبی نفس قام علی خدمه امری و نطق بشناسانی بحسب خذ کتابی بقوتی و تمسک بما فی من  
 او امر ربک الامر الحکیم یا محمد اعمال و اقوال حزب شیعه عوالم روح و ریحان را تغیر داده  
 و مکر نموده در اول ایام که باسم سیدنا نام متمسک بودند هر یوم نصری ظاهر و فنی با هر  
 و چون از مولای حقیقی و نورانی و توحید معنوی گذشتند و بظاهر کلمه او تمسک جستند قدرت یغنیف



و عزت بذلت و جرات بخوف تبدیل شد تا آنکه امر بمقامی رسید که مشاهده نموده و بینمایند  
 از برای نقطه توحید شریکهای متعدده ترتیب دادند و عمل نمودند آنچه را که در یوم قیام حاصل شد  
 باین آن ضرب و عرفان حق جل جلاله امید آنکه از بعد خود را از او حاکم و وطن حفظ نمایند و  
 بتوحید حقیقی فائز شوند بیکل ظهور قائم مقام حق بوده و هست اوست مطلع آسمانها و شرق  
 صفات علیا اگر از برای او شبی و مثلی باشد کیف شیت تقدیس ذاته تعالی عن شبه و تزیه  
 کینوته عن المثل منکر فیما از ناه باحق و کن من العارین ...

مقصود از آفرینش عرفان حق و تقای آن بوده و خواهد بود چنانچه در جمیع کتب الهیه و  
 صحف متقنه ربانیه من غیر حجاب این مطلب اصلی و مقصد اصلی مذکور و واضح است و هر نفسی که  
 به آن صبح هدایت و مجرب احدیت فائز شد بمقام قرب و وصل که اصل حبت و اعلی الجنان است  
 فائز گردید و بمقام قاب قوسین که درای سدره ننتی است وارد شد و الا در امكنه بعد که اصل  
 ناز و حقیقت نفی است ساکن بوده و خواهد بود اگر چه در ظاهر بر اگر اس رفیعه و اعراش منبیه  
 جالس باشد بلی آن سماء حقیقت قادر و مقتدر است که جمیع ناس را از شمال بعد و هوی بین فرزند  
 و تقارساند لوشاء الله لیكون الناس ائمة واحدة و کن مقصود صعود نفس طیبه و جواهر مفرده است

که بظرت اصلیه خود بشاطی حبر اعظم وارد شوند تا طالبان جمال ذوالجلال از عاکفان اکنه ضلال  
و اضلال از یکدیگر مفصول و ممتاز شوند کذلک قدر الامر من تسلیم عز منیر ...

و همچنین سبب عدم ظهور مظاهر عدل و مطالع فضل با سبب قدرت ظاهریه و غلبه ملکئیه  
همین شئونات فضل و تمیز بوده چه اگر آن جوهرت قدم علی ماکان علییه ظاهر شود و تجلی فرماید احد  
را مجال انکار و اعراض نماید بلکه جمیع موجودات از مشاهده انوار او مضعق بلکه فانی محض شوند دیگر  
در این مقام مقبل الی الله از معرض بانه منفصل نگردد چنانچه در جمیع مظاهر قبل این مطلب وضوح یافته ...

اینست که مشرکین در هر ظهور بدیع و تجلی منیع چون جمال لایزال و طلعت شمال را در  
لباس ظاهر ملکئیه مثل سایر ناس مشاهده نمی نمودند بدین جهت محجب گشتند و غفلت نموده بان سدره  
قرب تقریب نمی بستند بلکه در صد دفع و قلع و قمع مقبلین الی الله برآمده چنانچه در این کور  
ملاحظه شد که این هج رعاع گمان نموده اند که بقل و غارت و نفی اجبای الهی از بلاد تو نشند  
سراج قدرت ربانی را بیسند و شمس صدانی را از نور باز دارند غافل از اینکه جمیع این بلاها بمنزله  
دُهن است برای اشتعال این مصباح کذلک نیبدل الله ما یشاء و انه علی کل شیء قدير ...

در هر حال سلطنت و قدرت و غلبه سلطان حسیقی را ملاحظه فرما و گوش را از کلمات مظاهر  
نفی و مطالع قهر پاک و مقدس منبر مآئید که عن قریب حق را محیط بر جمیع و غالب بر کل خواهید دید  
و دون آن را منقود و لایثی محض ملاحظه خواهید نمود اگر چه بجهت حق و مظاهر او همیشه در

علو ارتفاع وسمو متسع خود بوده بلکه علو و سمو بقول او خلق شده لو اتم بصبر هذا الخلام  
تنظرون ...

شهد الله انه لا اله الا هو العزيز المجوب له ابجود والفضل يعطى من يشاء ما يشاء وانه لهو  
القادر المقتدر المهيمن العتيوم قل انا انما بالذمي طمسه باسم على من لدن سلطان حق محمود  
وبالذمي يأتي في استغاث وبالذمي يأتي بعده الى آخر الذمي لا احس له وما نشهد في ظهورهم  
الا ظهور الله وفي بطونهم الابطون ان اتم تعرفون وكلمهم مر ايا الله بحيث لا يثري فهم الا  
نفس الله وجماله وعنه الله وبهائه لو اتم تعقلون وما سؤيهم مر اياهم وهم مر ايا الا اولية  
ان اتم تفقهون ما سبقتم احد في شئ وهم يسبقون قل لمن ننتهي مر ايا القدم وكذلك مر ايا  
جالهم لان فيض الله لن ينقطع وهذا صدق غير مكذوب ...

... فانظر بطرف البدي فيما نظرت الى آدم الاولي ثم من بعده الى ان يصل الامر الى علي  
قبل نبي قل تالله كلمت رجالا نواعن مشرق الامر ككتاب وصيفة ولوح عظيم واوتوا كل واحد

سهم علی ما قدر لهم وهذا من فضلنا علیهم ان اتم من العارفين ...

حتى اذ بلغ الامر الی وجهه العزیز المقدس المتعالی المنیر اذا حجب نفسه فی لف حجاب  
لئلا يعرفه من احد بعد الذی کان نزل علیه الآیات من کل الجهات و ما احصاها احد الا الله  
ربک رب العالمین فلما تم المیقات الترادف اطهرنا عن خلف الف الف حجاب من النور  
نورا من انوار وجهه الف سلام اقل من ستم الابرة اذا انصعقت اهل ملا العالین ثم سجدت  
وجوه المقربین و ظهر شأن ما ظهر مشله فی الابداع بحیث قام مغربه بین السموات و الارضین ...

... و ما سمعت فی خلیل الرحمن انه حق لا یریب فیه ما مورشدند بدیج سمعیل تا آنکه ظاهر شود  
استقامت و انقطاع او در امر الله بین ما سواه و مقصود از روح او هم فدائی بود از برای عصیان  
و خطای من علی الارض چنانچه عیسی بن مریم هم این مقام را از حق جل و غرخواستند و همچنین  
رسول الله حسین را فدای نمودند احدی اطلاق بر عنایات خفیه حق و رحمت محیطه او نداشته و ندارد  
نظر بصیان اهل عالم و خطای واقعه در آن و مصیبات وارده بر اصفا و اولیا جمیع مستحق بلا  
بوده و هستند و لکن الطاف مکنونه الیه بسبب ازا سباب ظاهره و باطنه حفظ نموده و مفیر یا  
تفکره تعرف و کن من الثابتین ...

ولكن قد زنا ظهور الكلمة وما قدر فيها بين العباد على مقادير التي قدرت من لدن  
 عليم حكيم وجعلنا حجاب وجهها نفسها وكذلك كنا قادرين وانها لو تجلى على العباد  
 بما فيها لن يحتملها احد بل يفرق عنها كل من في السموات والارضين فانظر الى ما نزل على  
 محمد رسول الله وانه حين السزول قدر له كنوز المعاني على ما ينبغي له من لدن بمقدر سيد  
 ولكن الناس ما عرفوا منه الا على مراتبهم ومقاماتهم وكذلك انه ما كشف لهم وجه الحكمة الا قدر  
 حلمهم وطاقتهم فلما بلغ الناس الى البلوغ تجلى عليهم بما فيه في ستة استين حين الذي طهر جمال تقدم  
 باسم علي قبل نبيل ...

پاس دستایش خداوندی را سزاوار که آفرینش را بتوانائی خود از برهنگی نابودی  
 رحمانی داد و پوشش زندگی سرهنس از بی بخشید پس گوهر پاک مردم را از میان آفریدگان برگزید  
 و او را پوشش بزرگی آرایش فرمود هر که زنگ خواہش از آئینہ دل زدود سزاوار این پوشش  
 یزدانی شد و خود را از برهنگی نادانی رحمانی داد این پوشش تن و جان مردمان را برگزین

مایه آسایش و پرورش است خوشاروز آنکه بیاری خداوند یکتا از آلالش گیتی و آنچه در او است  
 رحمانی یافت و در سایه درخت دانائی بیاسود آوای هزار دوستان که بر شاخار دوستی سرایان  
 است بگوش دوستان رسید پس فرمان شد که این بنده پاسخ برخی از پرسش ها بگشاید  
 و آنچه از رازها که نگارش آن شاید آشکار نماید در آن نامه دلپسند نگارش رفته بود که کدام از  
 کیش اوران بردگیری برتری دارد در اینجا خداوند یگانه میفرماید میان پیبران جدائی نسیم  
 چون خواست همه کی است و راز همگی کیسان جدائی و برتری میان ایشان روانه پیمبر را استگو  
 خود را بنام پیمبر پیشین خوانده پس چون کسی بنهان این گفتار پی نبرد بگفته های ناشایسته پرداز  
 دانای بیار از گفته او لغزش پدیدار نشود اگر چه پیدایش ایشان در جهان کیسان نه و هر یک  
 بر تقار و کردار جداگانه پدیدار و در میان خردی و بزرگی نمودار ولی ایشان مانند ماه تابان است  
 چنانچه او هر گاه بی نمایش جداگانه پدیدار با آنکه هیچ گاه بی اورا کاهش نیستی نه پس  
 دانسته شد که این نه بیشی و کمی است ولی جهان ناپایدار شایسته اینگونه زقار است  
 چه هر گاه که خداوند بمانند پیمبری را بسوی مردمان فرستاد بگفتار و زقاری که سزاواران روز  
 بود نمودار شد خواست یزدان از پیداری فرستادگان دو چیز بود نخستین را ندیدن مردمان  
 از تیرگی نادانی و رهنمائی بر روشنائی دانائی دویم آسایش ایشان و شناختن و دانستن  
 راههای آن پیبران چون پزشکانند که پرورش گیتی و کسان آن پرده اند تا بدرمان

یگانگی بیماری یگانگی را چاره نمایند در کردار و رفتار پزشک جای گفتار نه زیرا که او بر چگونگی  
 کالبد و بیماریهای آن آگاه است و هرگز مرغ بنیش مردمان زمین بعبر از آسمان دانش او نرسد  
 پس اگر رفتار امروز پزشک را با گذشته یکسان نبینند جای گفتار نه چه که هر روز بیمار را  
 روش جداگانه سراوار و همچنین پمیران یزدان هر گاه که جهان را بخورشید تابان دانش درخشان  
 نمودند بهر چه سزاوار آن روز بود مردم را بسوی خداوند یکتا خوانند و آنها را از تیرگی نادانی  
 بردشنائی دانائی راه نمودند پس باید دیده مردم دانا بر راز درون ایشان نگران باشد چه که  
 بکلی را خواست یکی بوده و آن راهنمایی گمشدگان و آسودگی در ماندگان است ...  
 مردمان را بیماری منہ اگر قہ بکشید تا آنها را بہ آن درمان کہ ساخته دست توانای  
 پزشک یزدان است رھائی دهید .

باز در چگونگی کیش ها نگارش رفته بود خردمندان گیتی را چون کالبد مردمان دانسته اند  
 چنانکہ اورا پوشش باید کالبد گیتی را ہم پوشش داد و دانش شاید پس کیش یزدان جامہ است  
 ہر گاہ کہنہ شود بجامہ تازہ اورا بیا راید ہر گاہی را روش جداگانہ سزاوار ہمیشہ کیش یزدان  
 بہ آنچه شایستہ آن روز است ہویدا و آشکار دیگر در گفتمہ های این داران گذشتہ نگاشتم بودہ  
 دانش ستودہ از این گفتارہای بہیودہ دوری جوید آفرینندہ یکتا مردم را یکسان آفریدہ  
 و اورا بر ہمہ آفریدگان بزرگی دادہ پس بلندی و پستی و بستی و کمی بستہ بکشش اوست

هر که بیشتر کوشد بیشتر زود امیدواریم که از زمین دن بیاری بارنی ژاله نجش لاله دانش  
بروید و مردم را از تیرگی آرایش بشوید ...

تفکر نه مانید که سبب چه بوده که در ازمنه ظهور مظاهر رحمن اهل امکان دوری محبت‌سند  
و بر اعراض و اعتراض قیام نمودند اگر ناس در این فقره که از قلم امر جاری شده تفکر نمایند جمیع  
بشریعه باقیه البتیه شتابند و شهادت دهند بر آنچه او شهادت داده و لکن خجابت او حام  
انام را در ایام ظهور مظاهر احدیه و مطالع عرضد اتیه منع نموده و مینماید چه که در آن ایام حق  
به آنچه خود اراده فرموده ظاهر میشوند بار اوده ناس چنانچه فرموده «انفکما جاءکم رسول بما لائتوا  
انفکم استکبرتم فزقیاکم و نسریقاً کذبتم و نسریقاً تفتلون» البته اگر با و حام ناس در ازمنه خالیه و اعصار ما  
ظاهر میشوند احدی آن نفوس مقتدره را انکار نمی‌نمود مگر آنکه کل در لیالی و ایام مذکور مشغول بودند  
در معابد بعبادت قائم مع ذلک از مطالع آیات ربانیه و نظایر بنیات رحمانیه بی نصیب بودند  
چنانچه در کتب مسطور است و آنجناب بر بعضی مطلقند مثلاً در ظهور مسیح جمیع علمای عصر منع آنکه منتظر  
ظهور بودند اعراض نمودند و حنان که اعلم علمای عصر بود و همچنین قبا فاکه اتضی القضاة بود حکم بر  
کفر نمودند و فتوای قتل دادند و همچنین در ظهور رسول روح ماسواه فذاه علمای مکّه و مدینه در سنین



اولیه بر اعراض و اعراض قیام نمودند و نفوسی که ابداً احل علم نبودند بایمان فائز شدند قدر  
تفکر فرمائید بلال حبشی که کلمه از علم نخوانده بود بسامه ایمان و ایقان ارتقا نمود و عبدالله ابی که  
از علماء بود بتفاق برخاست راعی غنم نجات آیات بمقدور دست پی برد و مالک امم پیوست  
و صاحبان علوم و حکم ممنوع و محسوم نیست که میفرماید حتی بصیر اعلامک سفلمک و اسفلکم اعلامکم  
و مضمون این فقره در کتب الهیه و بیانات انبیا و اصفیا بوده برستی میگویم امر شانی عظیم  
است که پدر از پسر و پسر از پدر فرسار مینماید در حضرت نوح و کنعان مشاهده کنید انشاء الله  
باید در این ایام روحانی از نسائم سجانی و فیوضات ربیع رحمانی محسوم ننماید باسم معلوم  
منتظاً عن معلوم بر خیزید و نذا فرمائید قسم به آفتاب افق امر در آن صحن فرات علوم الهیه را  
از قلب جاری مشاهده نمائید و انوار حکمت ربانیه را بی پرده بیابید اگر خلاوت بیان رحمن را  
بیابی از جان بگذری و در سبیل دوست اتفاق نمائی این بسی واضح است که این عبد خیالی ندانسته  
و ندارد چه که امرش از شئون ظاهره خارج است چنانچه در سخن عظیم غریب و مظلوم قاده  
واردست اعداء خلاصی نیافته و نخواهد یافت لذا آنچه میگوید لوجه الله بوده که شاید ناس از  
جبات نفس و هوی پاک شوند و بعرفان حق که اصلی المقام است فائز گردند لایفترنی اعراضم  
ولا ینفعنی اقبالهم انما ندعوهم لوجه الله انه لغنی عن العالمین ...

... اعلم بان ابن حنين الذي اسلم الروح قد كتبت الاشياء كلها ولكن بانفاقة روحه قد استعدت  
كل شي كما تشهد وتزرى في الخلائق جميعين كل حكيم ظهرت منه الحكمة وكل عالم فصلت منه العلوم  
وكل صانع ظهرت منه الصناعات وكل سلطان ظهرت منه القدرة كلها من تائيد روحه المتعالي  
المتصرف المنير ونشهد بان ابن حنين الذي اتى في العالم تجلى على المكنات وبه ظهر كل ابرص عن آء الجبل  
والعنى وبر كل سقيم عن سقم نفعلة والهوى وفتح عين كل عمى وتزككت كل نفس من لدن مقتدر  
قدير وفي مقام تطلق البرص على كل ما يحب به العبد عن عرفان ربه والذي احبب انه ابرص  
ولا يذكر في ملكوت الله العزيز الحميد وانا نشهد بان من كلمة الله طهرت كل ابرص وبر كل عليل و  
طالب كل مريض وانه لمطر العالم طوبى لمن قبل اليه بوجه منير ...

... طوبى لمن استر بانه وآياته واعترف بانه لا يسئل عما يفعل هذه كلمة قد جعلها الله طهر  
العقائد واصلها وبها يقبل على العالمين اجعلوا هذه الكلمة نصب عيونكم لتلا تتركتم اشارات  
المعرضين لويحل ما حصرم في ازل الازال او بالعكس ليس لاحد ان يعرض عليه والذي تقف

في اقل من آن انه من المعتدين والذي ما فاز بهذا الاصل الاسنى والمقام الاعلى تحركه ارباع اشبهت  
 وتلقبه مقالات المشركين من فاز بهذا الاصل قد فاز بالاستقامة الكبرى حيث هذا المقام الا  
 الذي بذكره زين كل لوح منيع كذلك يعلمكم الله ما يخلصكم عن الريب والحيرة ويحكم في الدنيا  
 والاحسرة انه هو الغفور الكريم ...

انك ايمن بان ربك في كل ظهور تحبلى على العباد على مقدارهم مثلاً فانظر الى اشمس  
 فانها حين طلوعها عن افقها تكون حررتها و اثرها قليلا وتزداد درجة بعد درجة ليتما نس  
 بها الاشياء قليلاً قليلاً الى ان تبلغ الى قطب الزوال ثم تنزل بدراج مقدرة الى ان يغرب  
 في مغربها ...

وانها لو تطلع بعبته في وسط السماء يضر حرارتها الاشياء كذلك فانظر في شمس  
 المعاني لتكون من المظلمين فانها لو تشرق في اول فجر الطور بالانوار التي قدر الله لها  
 ليحترق ارض العرفان من قلوب العباد لانهم لن يقدرن ان يحتملوا او يتحملن منها بل يضربن  
 منها ويكونن من المعدومين ...

اى رب لك الحمد على بدائع قضايك وجوامع رزايك مرة اودعتنى بيد المنمود  
 ثم بيد الفرعون وورد اعلى ما انت احصيته بعلمك واحطه بارادتك ومرة اودعتنى  
 فى سجن المشركين بما قصصت على اهل العماجر من الرويا الذى الهتنى بعلمك وعزفتنى  
 بسطانك ومرة قطعت راسى بايدي الكافرين ومرة ارفعتنى الى الصليب بانظرت فى  
 الملك من جوه اسرار فردانيتك وبدائع آثار سلطان صدائيتك ومرة ابتليتنى  
 فى ارض الطف بحيث كنت وحيداً بين عبادك وفريداً فى مملكتك الى ان قطعوا راسى ثم  
 ارفعوه على اثنان وداروه فى كل الديار وحضروه على مقاعد المشركين ومواقع المنكرين و  
 مرة علقونى فى الهواء ثم ضربونى بما عندهم من رصاص النحل والبضار الى ان قطعوا اركانى  
 وفصلوا جوارحى الى ان بلغ الزمان الى هذه الايام التى اجتمعوا المعلقون على نفضى و  
 يتدبرون فى كل حين بان يدخلوا فى قلوب العباد ضعفى وبعضى ويكفرون فى ذلك بكل ما هم  
 عليه لمقدرون ...

فوعزتك يا محبوبى اشكرك حينئذ فى تلك الحاله وعلى كل ما ورد على فى سبيل رضا  
 واكون راضياً منك ومن بدائع بلاياك ...

ای محبوب روحی در دل دمیدی و مرا از من اخذ نمودی و بعد ما بین مشرکین و مغتلبین  
 نمایشی از من گذاشته و جمیع به آن ناظر شده بر اعراض قیام نموده اند ای محبوب حال خود را  
 بنما و مرا فارغ کن جواب بشنو نمایشت محبوب جان من است چگونه راضی شوم به چشم  
 بنبید و به قلم حارف نشود قسم بجا لم یعنی جمالت که از چشم و دل خود هم میخواهم مستور باشی  
 تا چه رسد بعیون غیر طاهره و ای وای نوبت جواب باین عجز رسید لوح تمام شد و ب  
 ناکفت و در ناسفته ماند ...

فوالله یا قوم انی قد کنت راقدا علی باطی و لکن نسمة الله تعطیٰ تنی و روح الله حیث تنی و لسان الله  
 تکلم علی لسانی لست انما بنذب انتم لا تنظرونی بعینکم بل بعینی و بذکات امرتم من لدن عزیز علیم  
 و یا قوم هل تظنون بان الامر بیدی لا فونفس الله المتقدر المتعالی بعلم حکیم فوالله لو کان الامر  
 بیدی ما اظہرت نفسی علیکم فی اقل من آن و ما کلمت بکلمة و کان الله علی ذکات شهید و علیم ...

ای سپر انصاف در لیل جمال بیکل بقا از عقبه زمردی وفا بسره منتی رجوع نمود و  
 گریست گریستی که جمیع ملا عالین و کربوبین از ناله او گریستند و بعد از سبب نوحه و ندبه استفسار شد  
 مذکور داشت که حسب الامر در عقبه وفا منظر ماندم و راسته وفا از اهل ارض نیاقم و بعد از اینک  
 رجوع نمودم ملحوظ افتاد که حمامات قدسی چند در دست کلاب ارض مستلا شده اند در این وقت  
 حوریه الهی از قصر روحانی بی ستر و حجاب دوید و سوال از اسامی از ایشان نمود و جمیع مذکور شد الا  
 اسمی از اسما و چون اصرار رفت حرف اول اسم از لسان جاری شد اهل فرغات از مکام عرشه  
 خود بیرون دویدند و چون بحرف دوم رسید جمیع بر تراب ریختند در آن وقت ندا از کمن و رب  
 رسید زیاده بر این جا نزنه اما گنا شده اعلیٰ فعلوا و حیسنذک انوا یفعلون ...

یا قنانی علیک بهائی و عنایتی حمیه امر الهی عظیم است جمیع اصحاب عالم را فر گرفته  
 و خواهد گرفت روز روز شاست و هزار لوح گواه شما بر نصرت امر قیام نمایند و بسنود بیان  
 بتسخیر افنده و قلوب اهل عالم مشغول شوید باید از شما ظاهر شود آنچه که سبب آسایش و رحمت

بچارگان روزگار است کمر همت را محکم نماید شاید بندگان از اسیری فارغ شوند و به آزادی  
 رسند امروز ناله عدل بلند و چنین انصاف مرتفع دو دیر استم عالم و امم را احاطه نموده از  
 حرکت قلم اعلیٰ روح جدید معانی به امر امر حقیقی در اجساد الفاظ دمیده شد و آثارش در جمیع  
 اشیای عالم ظاهر و هویدا اینست بشارت اعظم که از قلم مظلوم جاری شده بگوای دوستان  
 ترس از برای چه و بیم از که بچارهای عالم به اندک رطوبتی متلاشی شده و میشوند نفس اجتماع  
 سبب تفریق نفوس مو هوومه است ...

امروز هر آگاهی گواهی میدهد بر اینکه بیاناتی که از قلم مظلوم نازل شده سبب اعظم است از  
 برای ارتفاع عالم و ارتقاء امم بگوای قوم بقوت ملکوتی بر نصرت خود قیام نمایند که شاید ارض  
 از اصنام ظنون و او عوام که فی الحقیقه سبب و علت خسارت و ذلت عباد بیچاره اند پاک و  
 ظاهر گردد این اصنام همانند و خلق را از علو و صعود مانع امید آنکه یداقت دارد و فرماید و نا  
 را از ذلت کبرنی بر مانند در یکی از الواح نازل یا حزب الله بخود مشغول نباشید در فکر اصلاح عالم  
 و تهذیب امم باشید اصلاح عالم از اعمال طیبه ظاهره و اخلاق راضیه مرضیه بوده ناصر امر  
 اعمال است و معینش اخلاق یا اهل جبار تقوی تمسک نماید هندا ما حکم به المظلوم و اتحا  
 المتقار ای دوستان سرا و از آنکه در این بجا جانفرا از باران نیسان یزدانی تازه و خرم شوید  
 خورشید بزرگی بر تو افکنده و ابرخشش سایه گسترده با بهره کسی که خود را بی بهره ساخت و دوست

را در این جامه شناخت بگو اهریمنان در کینگان ایستاده اند آگاه باشید و بروشنانی نام  
 میان تریسگی با خود را آزاد نماید عالم بین باشد نه خود بین اهریمنان نفوسی هستند که حاصل و  
 مانعند ما بین عباد و ارتفاع و ارتقاء مقاماتشان امروز بر کل لازم و واجب است تمسک نمایند  
 به آنچه که سبب سمو و علو دولت عادل و ملت است قلم اعلی در هر یک از آیات ابواب  
 محبت و اتحاد باز نموده قلنا و قولنا الحق عاشرو مع الادیان کلها بالروح و الرحمان از این  
 بیان آنچه سبب اجتناب و علت اختلاف و تفریق بود از میان برخاست و در ارتقاء وجود و ارتقاء  
 نفوس نازل شده آنچه که باب اعظم است از برای تربیت اهل عالم آنچه از لسان و قلم  
 اولی از قبل ظاهر فی الحقیقه سلطان آن در این ظهور عظم از سما مشیت مالک قدم نازل از قبل  
 فرموده اند حب الوطن من الایمان و لسان عظمت در یوم ظهور فرموده لیس الفخر لمن حبت  
 الوطن بل لمن حبت العالم به این کلمات عالیات طیور افنده را پرواز جدید آموخت و تحدید و  
 تقلید را از کتاب محمود این مظلوم حزب الله را از فساد و نزاع منع فرمود و به اعمال طیبه  
 و اخلاق مرضیه روحانیه دعوت نمود امروز حسودی که ناصر امرند اعمال و اخلاق است  
 طوبی لمن تمسک بهما و ویل للمعرضین یا ضرب الله شمار ابادب و صیت ینامیم و اوست  
 در مقام اول سید اخلاق طوبی از برای نفسی که بنور ادب منور و بطراز راستی مزین  
 دارای ادب دارای مقام بزرگست امید آنکه این مظلوم و کل به آن فائز و به آن متمسک



و به آن مقبضت و به آن ناظر باشیم اینست حکم محکم که از تسلیم اسم اعظم جاری و نازل گشته  
 امروز روز ظهور نسالی استقامت است از معدن انسانی یا ضرب العدل باید بشا به نور  
 روشن باشید و مانند نار سدره مشتعل این نار محبت احراب مختلفه را در یک بساط جمع نماید  
 و نار بغضا سبب و علت تفریق و جد است نسل الله ان یحفظ عباده من شر اعدائه انه  
 علی کل شیء قدير الحمد لله حق جل جلاله بمفتاح قلم اعلی ابواب افئده قلوب را گشوده و هر آیه  
 از آیات منزله بابت مبین از برای ظهور اخلاق روحانیه و اعمال مقدسه این ندا و این ذکر  
 مخصوص مملکتی و یابدین نه نبوده و نیست باید اهل عالم طرأ به آنچه نازل شده و ظاهراً گشته  
 نمایند تا به آزادی حقیقی فائز شوند گیتی بانوار نیر ظهور منور چه که در سنه شین حضرت تمشیر روح مآینه  
 فداه بروج جدید بشارت داد و در سنه شانین عالم بنور جدید و روح بدیع فائز گشت حال اکثر اهل بلاد  
 مستعدند از برای اصفاء کلمه علیا که بعثت و خسر کل به آن منوط و معلق است ...

... یا ضرب الله و صایای دوست یکتا را بگوش جان بشنوید کلمه الهی بشا به نهاست مقرر  
 و مستقرش افئده عباد باید آنرا بگوثر حکمت و بیان تربیت نمایند تا اصلش ثابت گردد و فرشت  
 از افلاک بگذرد ای اهل عالم فضل این ظهور عظم آنکه آنچه سبب اختلاف و فساد و نفاق  
 است از کتاب محو نمودیم و آنچه علت الفت و اتحاد و اتفاق است ثبت فرمودیم نعماً للعالمین  
 مکرر وصیت نموده و مینایم دوستان را که از آنچه را که فساد است شام میشود اجتناب نمایند بل

فرار اختیار کنند عالم متقلب است و افکار عباد مختلف نسل الله ان یزینم نور عدله و یعرفهم  
ما یفقههم فی کل الاحوال انه هو العقی المتعال ...

یا معشر العلماء اتقوا الله ثم انصفوا فی امر هذا الاتی الذی شهدت له کتب الله المبین

العیوم ...

بر رسید از خداوند یکتا این مظلوم باشما و امثال شما معاشره نبوده و کتب شمار اندیده و  
در مجلس تدریس وارد شده شهادت میدهد به آنچه گفته شد کلاه او و زلف او و لباس او آخر انصاف  
کجا رفته هیکل عدل در چه مکان آرمیده چشم گشایند و بیدیده بصیرت نظر نمایند و تفکر کنید شاید  
از انوار آفتاب بیان محسوس نمائید و از امواج بحر عرفان ممنوع نشوید بعضی از امر او آحاد ناماس  
اعتراف نموده اند که این مظلوم از علما و سادات نبوده بگوای اهل انصاف اگر فی الجمله تفکر  
نمائید صد حسنه را بر این مقام را اعظم شمردید و اکبر دانید قد ظننته الله امره من بیت ماکان فی  
ماعد العلماء و انصفاء و العرفاء و الابداء نسمة الله او را بیدار نمود و بنده امرش بود فلما انتبه  
قام و نادى الكل الی الله رب العالمین این بیان نظر بضعف اهل امکان است و الا امرش  
مقدس از ادکار و منزه از افکار یشهد بذلک من عنده ام الكتاب .

قدتد جمال القدم لاطلاق العالم وحبس في احسن الاعظم لعنق العالمين واحتمل نفسه  
الأضغان لسرور من في الاكوان هذا من رحمة ربك الرحمن الرحيم قد قبلنا الذلة لعنتكم  
والشدائد لرحمكم يا اهل الموحدين ان الذي جاء لتعمير العالم قد اسكنه المشركون في اخر ببلاد...

ليس حزنني سجن ولا ذلتي ابتلائي بين ايدي الاعداء لعمرى نعمت اعز قد جعلها الله طراز  
نفسه ان اتم من العارفين بذلتي طهرت غرة الكائنات وابتلائي اشرفت شمس العدل على  
العالمين بل حسرتي من الذين تركبون الفخاء وينسون انفسهم الى الله العزيز الحميد  
ينبغي لاهل البناء ان ينقطعوا عمن على الارض كلها على شأن سيدن اهل الفردوس نفحات التقديس  
من قبصم ويرون اهل الاكوان في وجوههم نظرة الرحمن الا انتم من المقربين اولئك  
عباد بهم يظهر التقديس في البلاد وتنتشر اثار الله العزيز الحكيم ان الذين ضيعوا الامر بما اتوا  
اهو انهم انهم في ضلال مبين ...

قل يا ايها اليهود ان تريدوا ان تصلبوا الروح مرة اخرى فاني تالله هذا هو الروح قد ظهر  
 بينكم فافعلوا بما تشاءون لانه انفق روحه في سبيل الله ولا يخاف من احد ولو اجتمع عليه كل  
 من في السموات والارض ان اتمتوا قتلوا قتل الانجيل ان تريدوا ان تقتلوا محمد رسول الله  
 تالله ان هذا ذاته قد ظهر باسحق فافعلوا ما اردتم لانه يشاقق لقاء محبوبه في ملكوت عزة وكذا  
 كان الامر ان اتمت تعلمون قل يا ايها الفسقة ان تريدوا ان تعلقوا هيكل علي الذي نزل من عنده  
 ابيان تالله ان هذا المحبوه الذي قد ظهر باسم احسن وقد اتى على ظلال المعاني بسطان عنده  
 وانه هو اوتى علام الغيوب وانظر منكم ما فعلتم بظهور قبلي ويشهد بذلك كل شي ان اتمت سمعون  
 ان يا ايها ابيان ان تريدوا ان تسفكوا دم الذي به بشرتم بلسان علي ثم من قبله بلسان  
 محمد ثم من قبله بلسان الروح فما هو هذا بينكم وما عنده من ناصر لمنعكم فيما تريدون ان تعلمون .

تا الله لو لم يكن مخالفاً بانزل في الالواح لقبلت يد الذي سيفك دمي في سبيل محبوب  
العالمين و قدرت عما ملكني الله له ارثا ولو انه يستحق بذلك نعمة الله و سخطه ثم قهره و غضبه بدوام الله  
الملك العادل الحكيم ...

... ثم اعلم بان هذا السلام كلما يكون ناظراً الى نفسه يجدها احقر الوجود و كلما يرتد البصر الى  
البعثيات التي طهرت منها سبحانه سلطان الغيب و الشهود و سبحان الذي بعث مطر نفسه بالحق و ارسله  
على كل شاهد و مشهود ...

ای بی خبران سر از نوم غفلت بردارید و انوارش که عالم را احاطه نموده مشاهده کنید  
بعضی میگویند زود اشراق نموده ای بی بصران یا قریب یا بعید حال اشراق فرموده شما  
ملاحظه نمایند فی الحقیقه این اشراق محقق است یا نه دیگر قرب و بعد آن در دست شما و این

نبوده و نخواهد بود حکمت الهیه که از انظر تریه مستور است آقضا نموده یا قوم فارضوا بما رضی الله  
 لکم و قضی علیکم فواته لو کان الامر بیدی ما انهرت نفسی ابدأ ای صاحبان بغضاتم باقیابا  
 فکانت بقاء که اگر امر بدست این عبد بود همه گز خود را معروف نینمودم چه که اسم مذکورم  
 دارد از ذکر این السن غیر ظاهره کاذبه و در هر صین که ساکن شده و صمت اختیار نمودم روح القدس  
 از میسّم ناطق شده و روح الاعظم و تدام و جهم و روح الامین فوق رأسم و روح البصائر در صدم  
 نذا فرموده و حال اگر بسمع لطیف استماع شود از جمیع اعضا و احشاء و عروق و اطفا نذاته  
 را استماع نماید حتی از شعراتم میشنوید بانه لا اله الا هو و ان هذا الجمال لبهانه لمن فی  
 السموات و الارضین ...

نسخه اصل لوح مبارک هنوز پیدا نشده است

قل يا قوم لا تمنعوا انفسكم عن فضل الله ورحمته ومن منع انه على خسران عظيم قل يا قوم اتعبوا  
 التراب و تدعون ربكم العزيز الوهاب اتقوا الله ولا تكونن من الخاسرين قل قد ظهر كتاب الله  
 على بهكل الغلام فتبارك الله احسن المبدعين انتم يا طائفا الارض لا تبروا عنه ان اسرعو اليه و  
 كونوا من الراحمين توبوا يا قوم عما فرطتم في جنب الله وما اسرفتم في امره ولا تكونن من الجاهلين  
 هو الذي خلقكم ورزقكم بامرہ وعرفكم نفسه العزيز العلي اعليم وانظر لكم كنوزا لم تعلموا فان عرفكم  
 الى سماء الايقان في امره الحكم العزيز الرفيع اتاكم ان تمنعوا فضل الله عن انفسكم ولا تبطلوا اعمالكم  
 ولا تنكروه في هذا الظهور الاظهر الامنع المشرق المنير فانصفوا في امر الله بارئكم ثم انظروا الى  
 ما نزل عن جبهه العرش وتفكروا فيه بقلوب طاهر سليم اذ ينظرون لكم الامر كظهور الشمس في وسطها  
 وتكونن من المؤمنين قل ان دليله نفسه ثم ظهوره ومن يحسب عن عرفانها جعل الدليل له آياته وهذا  
 من فضله على العالمين و اودع في كل نفس ما يعرف به آثار الله ومن دون ذلك لم يتم حجة  
 على عباده ان يتم في امره من المتفكرين انه لا يعلم نفسا ولا يامر العباد فوق طاقتهم وانه لهو الرحمن  
 الرحيم قل قد ظهر امر الله على شان يعرفه الكمة الارض فكيف ذو بصير طاهر منير وان الاكمة  
 من يدرك الشمس بصبرها ولكن يدرك الحرارة التي تطفئ منها في كل شهر وسنين ولكن اكمة البيان

تانہ من يعرف الشمس ولا أثرها وضياؤها ولو تطلع في مقابلة عينه في كل حين قل يا ايها النبي  
 انا اختصناكم لعرفان نفسنا بين العالمين وتربناكم الى شاطئ الامين عن يمين بقعة الفردوس  
 المقام الذي فيه تنطق النار على كل اللسان بانة لا اله الا انا العلي العظيم اياكم ان تحبوا انفسكم  
 عن هذه الشمس التي استفاضت عن افق مشية ربكم الرحمن بالضياء الذي احاط كل صغير كبير  
 ان افتحوا ابصاركم تشهدوها بعينونكم ولا تعلقوا ابصاركم بذي بصر لان الله ما كلف نفسا الا  
 وسعها وكذلك نزل في كل اللوح على النبيين والمرسلين ان ادخلوا ايا قوم في هذا الغضا  
 الذي ما قدر له من اول ولا من آخر وفيه ارتفع نداء الله وتهب روائح قدسه المنيع ولا تجعلوا  
 اجسادكم عرثية عن رداء العترة ولا قلوبكم عن ذكر ربكم ولا سمعكم عن استماع نغمة الأبدع الأمتع العزير  
 الأنصح السليغ ...

ای نصیر ای عبد من تانہ الحق غلام روحی بارحسین ابھی در فوق کل رؤس الیوم  
 ناظر و واقف کہ کرا نظر بر او افتد و من غیر اشارہ از کف بیضایش اخذ نموده بیاشامد لکن  
 ہنوز احدی فائز باین سلساں بمیال سلطان لایزال نشدہ الا معدودی و ہمسم فی حجتہ الا علی  
 فوق الجنان علی سرر التکلین ہمستقرون تانہ من یستقیم المرآة ولا مظاهر الاسماء ولا کل ما کان



و ما یکون ان اتم من العارفين ای نصیر این نه ایامی است که عرفان عارفین و ادراک  
 مدد کین فضلش را درک نماید تا چه رسد بغافلین و مجتبین و اگر بصیر را از حجابات کبر مظهر سانس  
 فضلی مشاهده گمانی که از اول لا اول الی آخر لا آخر شبه و مثل و بد و نظیر و مثال از برایش  
 بینی و لکن لسان شبه بیان ناطق شود که محتبان درک او نمایند و الا برایش بون من حقیق  
 العس علی ای الی من ملکوت الاعلی و لم یکن لدونهم من نصیب ...

... فونسه المبوب ما روت ان اکون رئیساً من علی الأرض بل القی علیهم ما امرت به من لدن  
 غیر جمیل لیقطعهم عن شئونات الأرض و یصعدهم الی مقر الذی تطلعت عنه عرفان المشرکین ثم ادراک المعرفین ...  
 یا ارض الطاء یا آرهنگامی را که مقرر عرش بودی و انوارش از در و دیوارت ظاهر و  
 هویدا چه مقدار از نفوس مقدسه مطمئنه که بجهت جان دادند و روان ایثار نمودند طوبی از برای تو و از  
 برای نفوسی که در تو ساکنند هر صاحب شتی عرف مقصود را از تو میسپارد در تو پیدا آمد آنچه مستور  
 بود و از تو ظاهر شد آنچه پوشیده و پنهان کدام حاشق صادق را ذکر نمایم که در تو جان داد و  
 خاکت پنهان شد نجات تمیص آلی از تو قطع نشده و نخواهد شد ما ذکر میسپاریم ترا و مظلومان  
 و مظلوماتی که در تو مستورند تا نذکر احتی اظهار العنایتی و ابراراً لوفانی مظلومیت کبری بحق مراجع

شد ما اطلع بذکات الآعلی المحيط ای ارض طاه حال هم از فضل آئی محل و مقدر دستان حقیقی  
 طوبی لهم و لذین عاجسوا الیک فی سبیل الله مالک هذا الیوم البدیع طوبی از برای نفوسی  
 که بذکر و ثنای حق ناطقند و بخدمت امر مشغول ایشانند آن نفوسی که در کتب قبل مذکورند .  
 امیر المؤمنین علیه بهائی در وصفشان فرموده طوباهم افضل من طوبانا قد نطق بالصدق و انا  
 من الشاهدین اگر چه حال این مقامات مستور است و لکن بید قدرت بسته مانع را برود و وظایف  
 فرماید آنچه را که سبب و علت روشنی چشم عالم است شکر نماید حق جل جلاله را که باین عنایت  
 بدیعه فائز شدید و بطرز بیان رحمن مبین قدرت را بدانید و بآنچه سزاوار است تشکر نماید  
 انه لهو الناصح المشرق لعالم ...

یا ارض الطاهره لا تحسرنی من شیئی قد جعلک الله مطلع فرح العالمین لویسار بارک  
 سریرک بالذی یکلم بالعدل و یرجع اغنام الله الی تفرقت من الذناب انه یواجه اهل البهائم  
 بالفرح و الانبساط الا انه من جوده الخلق لدی الحق علیہ بهاء الله و بهاء من فی ملکوت الامر  
 فی کل صین افرحی بما جعلک الله افرح النور بما ولد فیک مطلع الظهور و سمیت بهذا الاسم  
 الذی به لاج نیت الفضل و اشرفت السموات و الارضون سوف تنقلب فیک الامور و حکم

عليك جمهور الناس ان ربك لهو اعلم المحيط طمئني بفضل ربك انه لا ينقطع عنك لطف  
الالطاف سوف ياخذك الاطمينان بعد الاضطراب كذلك قضى الامر في كتاب يدعى ...

ان يا محمد اذا خرجت من ساحة العرش ان قصد زيارة ابيت من قبل ربك اذا  
حضرت تلقاء الباب قف وقل يا بيت الله الاعظم اين جمال العدم الذي به جعلك الله  
قبله الامم وآية ذكره لمن في السموات والارضين يا بيت الله اين الايام التي كنت فيها موطأ  
قديمه واين الايام التي ارتفعت منك نعمات الرحمن في كل الاحيان واين طراكت الذي  
منه استضاء من في الاكوان اين الايام التي كنت عرشاً لا تستقر اهيل العدم واين الايام التي  
كنت مصباح الفلاح بين الارض والسماء وتتصوع منك نعمات السمان في كل صباح ومساء  
يا بيت الله اين شمس العظمة والاقدار التي كانت مشرقة من انفاك واين مطلع عناية ربك المتعاقب  
الذي كان مستويا عليك مالي يا عرش الله اري تغير حالك واضطربت اركانك وخلق بابك  
على وجه من ارادك مالي اراك انخراب سمعت محبوب العالمين تحت سيوف الاحزاب  
طوبى لك ولو فانك بما اقدت مولتك في احسنانه وبلاياه اشهد بانك للنظر الاكبر  
والمقر الاظهر ومنك مرت نعمة السمان على من في الاكوان واستفرحت قلوب المخلصين في

عرفات الجنان واليوم ينوح بما ورد عليك الملائع والسموات مدائن الاسماء انك لم تزل  
 كنت منظر الاسماء والصفات ومسرح لخطات مالک الارضين والسموات قد ورد عليك ما ورد  
 على التابوت الذي كانت فيه السكينة طوبى لمن يعرف لمن القبول فيما اراد مالک البرية وطوبى  
 للذين يستشقون منك نفحات الرحمن يعرفون قدرك ويحفظون حرمتك ويراعون شأنك في  
 كل الاحيان نسئ الله بان يفتح بصر الذين غفلوا عنك و ما عرفوا قدرك لعرفانك وعرفان من  
 رفعت باسحق انهم قوم عمون اليوم لا يعرفون ان ربك لهو العزيز الغفور اشهد بك امتن الله  
 عباده طوبى لمن اقبل اليك يزورك وويل للذين انكروا حقك واعرضوا عنك وضيقوا قدرك  
 وحكوا حرمتك يا بيت الله ان حقك المشركون ستر حرمتك لا تحزن قد زينك الله  
 بطراز ذكره بين الارض والسماء وانه لا يتك ابد انك تكون منظر ربك في كل الاحيان وسيع  
 نداء من يزورك يطوف حولك يدعوه بك انه هو الغفور الرحيم يا الهى اسئلك بهذا  
 البسيت الذى تغير فى فراقك وينوح لجرک وما ورد عليك فى آياك بان تغفر لى ولابوى و  
 ذوى سبى والمؤمنين من اخوانى ثم اقض لى حوائجى كلها بجدك يا سلطان الاسماء انك نبت  
 اكرم الاكرمين ومولى العالمين .

... واذکر ما نزل فی ارض السمرقند فی السنة الاولى بعدنا المهدی وخبزنا به فیما یرد علی آیت  
 من بعد لتلاخیرنه ما ورد من قبل من الذی اعتدی و سرق عند ربک علم السموات و الارضین  
 قلنا و قولنا الحق ثم علم بان لیس هذا اول و هن نزل علی بیتی و قد نزل من قبل بما اکتبت یدی  
 الظالمین و سینزل علیه من الذکة ما تجری به الدموع عن کل بصر بصیر کذلک القیناک بما  
 هو المستور فی حجب الغیب و ما اطلع به احد الا الله العزیز الرحیم ثم تعنی ایام یرفعه الله بالحق  
 و یجعله علما فی الملک بکلیطوف فی حوله ملا عارفون هذا قول ربک من قبل ان یاتی یوم  
 الفرع قد اخبزناک به فی هذا اللوح لتلاخیرناک ما ورد علی بیت بما اکتبت یدی المقیدین  
 و احمد لله اعلیکم بحکیم .

پہر منصفی شہادت دادہ و میدہد کہ این مظلوم از اول طور کل را باقی اعلی دعوت نموده  
 و از شقاوت و بغضا و بغی و فحشا منع نموده معذک اهل اعتصاف وارد آوردند آنچه را کہ  
 قلم از ذکرش عاجز و قاصر است حق حیات و راحت از برای کل خواستہ و لکن جہاد و قتل اجبا

و سگت دم مطرش فتوی داده اند و مطالع این ظلم جہلانی ہستند کہ باسم علم معروف قد ثانی  
 بر اعراض قیام نموده اند کہ نفسی را کہ عالم از برای خدام درگمش خلق شدہ اورا بظلم مبین  
 سجن محکم متین جس نموده اند و لکن شد بدل استجن بالجنۃ العلیا و الفروس الاعلیٰ رعمالہم ولیدین  
 کفر و ابہذا تسبأ العظیم و آنچه از اسباب ظاہرہ موجود شد منع نمودیم نفوسی کہ با این مظلوم معاً  
 بودہ اند کل گوہی میدہند کہ ساحت اقدس مقدس از اسباب ظاہرہ بودہ و لکن در سجن قبول نمودیم  
 آنچه را کہ مشرکین ارادہ منع آن نمودند و اگر نفسی یافت شود و بتی از ذہب و یا فضہ و یا فوق  
 این دو از جوہر نفسیہ بنا نماید اذن دادہ و میدہیم انہ یفعل ما یشاء و حکم ما یرید و اذن دادہ شد کہ  
 در این ارض بناہای عالیہ ترتیب دہند و باسم حق جل جلالہ اراضی طیبہ ظاہرہ کہ بہر اردن متصل  
 است و یا حول او اخذ نمایند لیظہر ما کان مسطوراً من لفظ الاصلی فی کتب القبل و ما ارادہ اللہ  
 رب العالمین فی ہذا الظہور الامنع الاقدس الغریر البدیع قلنا من قبل او سعی ذلیک یا  
 اور سلیم ان اعرفوا یا اهل البھا ثم اشکروا ترکم المسین المبین اگر حکمتہای بالغہ الہی ظاہر شود  
 کل عدل محض را مشاہدہ مینمایند و یقین مبین با و امرش متشکک میجویند و شبست مینمایند قد قدرنا  
 فی الکتاب خیر اکثر من اعرض عن النشاہ متمسکاً بالتقوی انہ لہو المعطى الکریم ...

ليس ذاتي سبحي لعسري انه غزلي بل الذلة عمل اجبائي الذين يسبون نفهم اليانوشيهون  
 الشيطان في اعمالهم الا انهم من الخاسرين لما قضى الامر وشرق نير الافاق من شطر العراق افران  
 ببايقتهم عن العالمين منهم من خذ الهوى واعرض عما امر ومنهم من اتبع الحق بالهدى وكان  
 من المهتدين قل الذين اتركوا الفحشا وتسلوا بالدين انهم ليسوا من اهل الجحيم هم عباد  
 لو يردون واوياً من الذهب يمترون عنه كمر السحاب ولا يلقون اليه ابداً الا انهم مني ليجد  
 من قيصم الملا الاعلى عرف التقديس ...

ولو يردون عصيم ذوات اجمال باحسن الطراز لا ترتد اليهن ابصارهم بالهوى او  
 خلقوا من التقوى كذلك تعلمكم قلم اقدم من لدن ربكم العزيز الوهاب ...

عالم منقلب است و انقلاب او يوماً فيوماً درزايد و وجه آن بر غفلت و لا مذهبي متوجه  
 و اين فخره شدت خواهد نمود و زياد خواهد شد بشأني كه ذكر آن حال مقتضى نه و مدته  
 بر اين پنج ايام ميرود و اذا تم الميقات يظهر نعبته ما يرتعده في راض العالم اذا ترفع  
 الاعلام و تغتر العادل على الاقان ...

نسخه اصل لوح مبارک بنور پیدا شده است

یا ایها الناظر الی الوجه اذا رأیت سواد مدینتی قف وقل یا ارض الطّاء قد جُنک من شطر  
السجن بسبب ان الله لم یمنعنا من ان نؤمن بالاسم الذی نؤمن به بغیة ربک وکبر  
علیک من قبل الحق علام الغیوب استشفیک ظهر الاسم المکنون والغیب المخزون وکبت  
لاح ستر ما کان و ما یكون یا ارض الطّاء یدکرک مولی الاسماء فی مقامه المحسود قد کنت مشرق  
امر الله و مطلع الوحی و مظهر الاسم العظم الذی به اضطربت الافئدة و القلوب کم من مظلوم  
استشفیک فی سبیل الله و کم من مظلومه و فت فیک بظلم ناح به عباد مکرمون ...



انا اردوان نذكر الفردوس الاعلى والمدينة المباركة النور، التي فيها تنفوع عرف المحبوب  
 وانتشرت آياته وظهرت بيناته ونصبت اعلامه وارتفع خبائه وفصل فيها كل امر حكيم تلك  
 مدينة فيها سطعت راحة الوصال وانجذب بها المخلصون الى المقر القرب والقدس والجمال طوبى  
 لقاصد قصد وفاز وشرب حقيق اللقا من حب غناية ربه العزيز الحميد يا ارض المقصود وحتبك  
 من قبل الله واثرك بفضل ورحمة واكبر عليك من لذة انه لهو الفضل الكريم طوبى لمن توبت  
 اليك ووجدت منك عرف الله رب العالمين انور عليك والبهاء عليك بما جعلك  
 فردوسا لعباده والارض المقدسة المباركة التي انزل الله ذكرها في كتب النبيين والمرسلين يا ارض  
 النور اكب ارتفع علمه لاله الا هو وفيك نصبت رايته اتنى انا اتحق علام الغيوب ينبغي لكل من قبل  
 ان يتخير بك وبما فيك من افئافى واوراقى واثارى واوليائى واجنائى الذين قبلوا بالاستقاة  
 الكبرنى الى مقامى محمود ...

ثم ذكر حين الذي وردت في المدينة وطنوا وكلاء السلطان بانك لن تعرف اصولهم  
وتكون من الجاهلين قل اي وربتي لا اعلم حسراً الا ما علمني الله بجموده وانا نقر بذلك وتكون من  
المقرين قل ان كان اصولكم من عند انفسكم لن تتبعها ابدأ وبذلك امرت من لدن حكيم خبير  
كذلك كنت من قبل وتكون من بعد بحول الله وقوته وان هذا الصراط حق مستقيم وان كان من عند  
فا تو ابرهانكم ان كنتم من الصادقين قل انما آتيناكم لعل ما نطون افيك وعلما بانك في كتاب الله  
لن يغادر فيه حرف من عمل العالمين قل يا ايها الولاك اني سبغني لكم بان تتبعوا اصول الله في انفسكم و  
تدعوا اصولكم وتكونن من المهتدين وهذا خير لكم عما عندكم ان اتم من العارفين وان لن تشبوا  
الله في امره لن يقبل اعمالكم على قدر نقير وظمير فوفت تجدون ما اكتبتم في ايموه الباطله وتجرون  
بما علمتم فيها وان هذا الصديق يقين فكم من عباد علموا كما علمتم وكانوا اعظم منكم ورجعوا اكلهم  
الى التراب وقضى عليهم ما قضى ان اتم في امر الله لمن المتفكرين وتسلحون بهم وتدخلون بيت  
التي لن تجدوا فيها لانفسكم لامن نصير ولا من حميم وتسلون عما فعلتم في آياكم وفسد طم  
في امر الله واشكبرتم على اوليائه بعد الذي وردوا عليكم بصدق مبين وانتم شاورتم في امرهم  
واخذتم حكم انفسكم وتركتم حكم الله المبين العتير قل اتاخذون اصولكم وتضعون اصول الله وراء

ظهوركم وان هذا الظلم على انفسكم وانفس العباد لو تكوتن من العارفين قل ان كان اصولكم على العدل  
 فكيف تأخذون منها ما تهوى به هوئكم وتدعون ما كان مخالفاً لانفسكم ما لكم كيف تكوتن من الجاهلين  
 اكان من اصولكم بان تعذبوا الذي جاءكم بأمركم وتخذلوه وتؤذوه في كل يوم بعد الذي ما يصيكم  
 في اقل من آن ويشهد بذلك كل من سكن في العراق ومن ورائه كل ذي علم عليم فانصفوا في  
 انفسكم يا ايها الوكلاء بأبي ذنب اطردتمونا وبأبي حبرم اخرجتمونا بعد الذي استأجرناكم وما  
 اجرتمونا فوالله هذا الظلم عظيم الذي لن يقاس ظلم في الارض وكان الله على ما نقول شهيد...  
 فاعلموا بان الدنيا وزينتها وزخرفها سيفنى ويبقى الملك لله الملك المهيمن العزيز المتدير  
 تسمى ايامكم وكل ما انتم تشتغلون به وبه تقتفرون على الناس ويحضركم ملائكة الامر على مقر الذي  
 ترجف فيه اركان المخلوق وتقتصر فيه جلود الظالمين وتسلمون عما اكتسبتم في حياوة الباطلة وتجزون  
 بما فعلتم وهذا من يوم الذي ياتيكم والساعة التي لا مرد لها وشهد بذلك لسان صدق عليم...

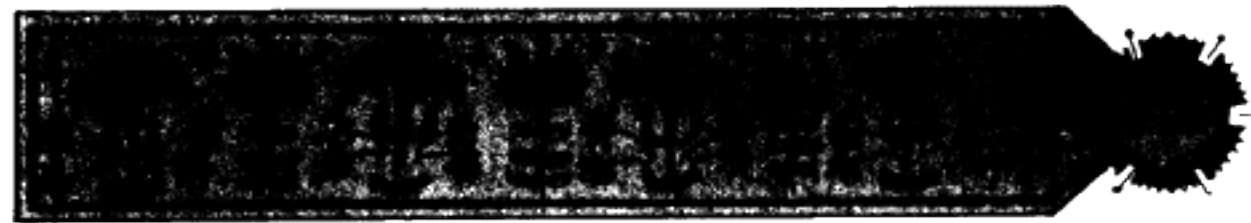
ان ياطأ المدينة اتقوا الله ولا تصدوا في الارض ولا تسبعوا الشيطان ثم اتبعوا الحق  
 في هذه الايام لعنيل تسمى ايامكم كما مضت على الذين هم كانوا قبلكم وترجعون الى التراب كما  
 رجعوا اليه ابا انكم وكانوا من الراجعين ثم علموا بانا ما نحاف من احد الا الله وحده وما لو كل

الآصليه وما اعتصمى الآبه وما نريد الآ ما ارادنا وان هذا هو المراد لو انتم من العارفين  
 اتى انقنت روجى وجسدى لله رب العالمين من عرف الله لن يعرف دونه ومن خاف الله  
 لن يخاف سواه ولو اجتمع عليه كل من فى الأرض جميعين ما نقول الآ بما امرت وما نتبع إلا الحق  
 بحول الله وقوته وانه يحزى الصادقين ثم اذكر يا عبد ما رأيت فى المدينه حين ورودك لى قى  
 ذكرها فى الأرض ويكون ذكرى للمؤمنين فلما وردنا المدينه وجدنا رؤسا لها كالأطفال الذين  
 يجتمعون على الطين ليلعبوا به وما وجدنا منهم من بالغ لعلمه ما علمنى الله وملتقى عليه من كلمات  
 حكمة منبع ولذا بكينا عليهم لعمريون السر لا تركابهم بما نوا عندهم واعمالهم عما خلقوا له وهذا  
 اشهدناه فى المدينه واشتدنا فى الكتاب ليكون تذكرة لهم وذكرى للأخسرين قل ان كنتم  
 تريدون الدنيا ورحمه فما ينبغي لكم بان تطلبوها فى الأيام التى كنتم فى بطون اقباطكم لان فى  
 تلك الأيام فى كل ان تقربتم الى الدنيا وتبعدتم عنها ان كنتم من العاقلين فلما ولدتكم وبلغ أشدكم  
 اذا تبعدتم عن الدنيا وتقرتتم الى التراب فكيف تحرصون فى جمع الرخارف على انفسكم بعد ان  
 فات الوقت عنكم ومضت الفرصه فتسبهاوا يا ملا العاقلين اسمعوا ما نصيحكم به هذا العبد لوجه الله  
 وما يريدكم من شئ ويرضى بما قضى الله له ويكون من الراضين يا قوم قد مضت من أيامكم اكثر  
 وما بقت الا أيام معدوده اذا دعوا ما اخذتم من عند انفسكم ثم خذوا احكام الله بقوة لعل تصلون  
 الى ما اراد الله لكم وتكونن من الراشدين ولا تفرحوا بما اوتيتم من زينه الأرض ولا تعمدوا عليها فاعمدوا

بذكر الله العلي العظيم منوف يعني الله ما عندكم اتقوا الله ولا تسوا عهده في انفسكم ولا تكونن من  
 المجهين اياكم ان لا تكبروا على الله واجابه ثم انخفضوا جبا حكم للمؤمنين الذين آمنوا بالله وآياته  
 وتشهد قلوبهم بوحدة آيةه والسنتم بغير دأيةه ولا يتكلمون الا بعد اذنه كذلك تتحكم بالعدل و  
 نذكركم بالحق لعل تكونن من المتذكرين ولا تحموا على الناس ما لا تحموا على انفسكم ولن ترضوا الا به  
 ما لا ترضونه لكم وهذا خير الفصح لو انتم من السامعين ثم احترموا احكاما بينكم الذين يفعلون ما علموا  
 وتسمعون حده وود الله ويحكمون بما حكم الله في الكتاب فاعلموا بانهم سرح الهداية بين السموات و  
 الارضين ان الذين لن تجدوا للعلماء بينهم من شأنه ولا من قدر اولئك غير وانعمة الله على انفسهم  
 قل فارتقبوا حتى يغير الله عليكم انه لا يغرب عن علمه من شئ يعلم غيب السموات والارض انه بكل شئ  
 عليم ولا تنفروا بما فعلتم او تفعلون لا بما وردتم علينا لان بذلك لن يزداد شأنكم لو انتم نظرونا  
 في اعمالكم بعين اليقين وكذلك لن ينقص عنا من شئ بل يزيده الله جسه بما صبرنا في البلايا وانه  
 يزيده الصابرين فاعلموا بان البلايا والمحن لم يزل كانت موكلة لاصفياء الله واجابه  
 ثم لعبادة المستطيعين الذين لا تلهيهم التجارة ولا بيع عن ذكر الله ولا يبغون به بالقول وهم بامر  
 لمن العالين كذلك جرت سنة الله من قبل ويحبري من بعد فطوبى للصابرين الذين يصبرون  
 في الباس والنصرا ولن يحسبوا من شئ وكانوا على مناهج الصبر لمن السالكين ...

منوف يظهر الله قوما يذكرون ايامنا وكل ما ورد علينا ويطلبون حقا عن الذين هم

ظلمونا بغير جرم ولا ذنب مبین ومن ورائهم كان الله قائماً عليهم وشهد ما فعلوا وياخذهم  
 بذنبهم وانه الله المستقيم وكذلك قصصنا لكم من قصص الحق واليقين عليكم ما قضى الله من قبل لعل  
 تتوبون اليه في انفسكم وترجعون اليه وتكونون من الراجين وتستهون في افعالكم وتستهيطون  
 عن نوركم وغفلتكم وتداركون ما فات عنكم وتكونون من المحسنين فمن شاء فليقبل قولي ومن شاء فليعرض  
 وما على الابان اذ ذكرتم فيما فرطتم في امر الله لعل تكونون من المتذكرين اذا فاسموا قولي ثم ارجعوا  
 الى الله وتوبوا اليه ليرحمكم الله بفضله ويعفر خطاياكم ويعوض جبرائلكم وانه سبقت رحمة غضبه و  
 احاط فضله كل من دخل في ممص الوجود من الاولين والآخرين ...



قد ظهر في هذا الظهور ما لا ظهر في ازل الازال ومن المشركين من رأى وقال هذا ساحر  
 اقترى على الله الا انهم قوم مدحسون ان ياتلم القدم واذكر للامم ما ظهر في العراق اذ جاء  
 رسول من معشر العلماء وحضر لقاء الوجه وسئل من العلوم جبيناه بعلم من لدنا ان يك  
 لعلام الغيوب قال نشهد عندك من معلوم ما لا احاطه احد انه لا يكتفى المقام الذي سينبونه  
 الناس اليك فانا بما يعجبنا عن الايمان بشبه من على الارض كلما كذالك قضى الامر في مضر  
 العزيز الودود فانظر ماذا ترى اذا انصق فلما افاق قال امتت بالله العزيز المحمود اذهب

الى القوم قل فاسئلو ما شئتم انه لو المقتدر على ما شاء لا يعجزه ما كان وما يكون قل يا مشر  
 العلماء ان اتبعوا على امرئتم اسئلو اربكم الرحمن ان اظهر لكم سلطان من عنده آمنوا ولا تكونن  
 من الذين يكفرون قال الان طلع فجر العرفان وتمت حجة الرحمن قام ورجع الى القوم بامر من  
 لدى الله العزيز المحبوب قضت ايام معدودات وما رجعت ايسنا الى ان ارسل رسولا آخرا  
 اخبرنا بان القوم اعرضوا عما ارادوا وهم قوم صاغرون كذلك قضى الامر في العراق اني شهيد  
 على ما اقول وانتشر هذا الامر في الاقطار وما استشر احد كذلك قضينا ان نتم تعلمون لعمرى  
 من سئل الآيات في القرون الخالية اذا اظهرنا له كفر بآيته ولكن الناس كشرهم غافلون ان الذين  
 قضت ابصارهم بنور العرفان يجدون نجات الرحمن يقبلون اليه الا انهم هم المخلصون ...

يا شمقي ويا درقني عليك بهائي ورحمتي محزون مباش از آنچه وارد شده اگر در دفتر عالم  
 نظر نمائی مشاهده کنی آنچه را که هم و غم را رفع نماید یا شمقی دو امر از امر حقیقی ظاهر و این در مقام  
 قضا و قدر است اطاعتش لازم و تسلیم واجب اجمیست محتوم و همچنین اجمیست بقول خلق معلق  
 اما اول باید بآن تسلیم نمود چه که حتم است و لکن حق قادر بر تغییر و تبدیل آن بوده و هست و لکن  
 ضررش عظیم است از قبل لذا تفویض و توکل محبوب و اما اجل معلق مبسوت و دعا رفع شده و میشود

انشاء الله ان ثمره ومن معها ازان محفوظند « قولى اللى آتى او دعيت عندى امانه من عندك و  
 اخذتها بارادتك ليس لانتك هذه ان تقول لم و بيم لانك محمود فى فعلك و مطاع فى امرك  
 اى رب ان انتك هذه متوجهة الى فضلک و عطايتك قدر لها ما يقربها اليك و يتقربها  
 فى كل عالم من عوالمك انك انت الغفور الکریم لاله الا انت الامر اتيتم صل اللهم يا  
 اسى على الذين شرهوا رحيق حبك امام الوجوه رغما لاعدائك و اقرؤا و اعترفوا بوجدانيتك  
 و فردانيتك و باارتعدت به فرائض جبارة خلقك و فراغت بلادك اشهد ان سلطانك لا يفتى  
 ارادتك لا تغيرت در للذين قبلوا اليك و لا امانك اللانى متسكن بحبلك ما ينعى لحيه كرامك  
 و سائر فضلك انت الذى يا اسى و صفت نفسك بالنعاه و عبادك بالفقر يقولك يا ايها الذين  
 آمنوا اتم امنوا الى الله و الله هو الغنى الحميد فلما اعترفت بفقرى و غناك ينعى ان لا تحبلى  
 محروما عنه انك انت لمهين بعليم الحكيم .

... ان اذكرى ما طغى من اثم الاشراف الذى فدى نفسه فى ارض الزنا، الا انه فى مقعد صدق  
 عند مقتدر قدير اذا اراد المشركون ان يقتلوه بالظلم ارسلو اليه اتمه لتنصره لعل يتوب و  
 ينج الذين كفروا بالله رب العالمين اذا حضرت تلقاه و وجه ابنا تكلمت بما ناحت به قلوب



العشاق ثم اهل طلائع الاعلى ورتبك على ما قول شهيد وعليم قالت ابني ابني ان اذ نفسك في  
 سبل ربك اياك ان تكفر بالذي نجد لوجهه من في السموات والارضين يا بني ان استقم على  
 امر ربك ثم قبل الى محبوب العالمين عيضا صلواتي ورحمتي وتكبيرى وبهائى واتى بنفسى لاكون  
 دية ابنها واذانى سرادق عظمتى وكبريائى بوجه تفضيلى منه الحوريات في العرفات ثم حصل  
 الفردوس واهل مدائن القدس ليراه احد يقول ان هذا الاملاك كريم ...

قد اضطرب النظم من هذا النظم الاعظم واختلف الترتيب بهذا البديع الذي ماشد  
 عين الابداع شبهه اغتموا في بحر بيانى لعل تطلعون بما فيه من لى الحكمة والاسرار  
 اياكم ان توقفوا في هذا الامر الذي به ظهرت سلطنة الله واقتداره اسرعو اليه بوجهه بفضا  
 هذا دين الله من قبل ومن بعد من اراد فليقبل ومن لم يرد فان الله لعنى عن العالمين قل  
 هذا القطاس الهدى لمن في السموات والارض والاسرار الاعظم لو انتم تعرفون قل به ثبت كل  
 حجة في الأعصار لو انتم توفنون قل به استغنى كل فقير وتعلم كل عالم وعرج من اراد تصعود الى الله  
 اياكم ان تختلفوا فيه كونوا كالبال الروائح في امر ربكم العزيز الودود ...



يا اهل الأرض اذا غربت شمس جمالي وسرت سما، بهيكل لا تضطربوا قوموا على نصرته امرى  
ارتفاع كلمتي بين العالمين انما معكم في كل الاحوال ونصركم بما تحق انما كنا قادرين من حسرتي  
يقوم على خدمتي بقيام لا تقعه جنود السموات والأرضين ان الناس نيام لو انتبهوا سرعوا  
بالقلوب الى الله اعلم احكيم ونبذوا ما عندهم ولو كان كنوز الدنيا كلها ليدكرهم مولم بكلمته  
من عنده كذلك ينبتكم من عنده علم الغيب في لوح ما ظهر في الامكان وما اطلع به الا نفسه المهينة  
على العالمين قد اخذهم سكر الهوى على شأن لا يرون مولى الورى الذى ارتفع ندائه من كل  
البهائم لا اله الا انا العزيز احكيم قل لا تفرحوا بما ملكتموه فى العشى وفي الاشراق بملكه غيركم  
كذلك يخبركم بعليم انخير قل هل رأتيم لما عندهم من تبارك او وفاء ولا نفسى الرحمن لو اتهم من اين  
تمر ايام حسيتكم كما تمر الريح ويطوى بساط عزكم كما طوى بساط الاولين تفكروا يا قوم اين  
اياكم الماضيه واين اعصاركم الخاليه طوبى لا ايام مضت بذكر الله والاقوات صرفت فى ذكره  
احكيم لعمرى لا تبقى عترة الاعزاء ولا زخارف الاغنياء ولا شوكة الاثقياء سيفنى الكل بكلمته  
من عنده انه هو المقدر العزيز القدير لا ينفع الناس ما عندهم من الاثاث وما ينفعم غفلوا عنه سوا  
ينبتون لا يسجدون فان عنهم فى ايام رحيم العزيز حميد لو يعرفون ينفقون ما عندهم تذكر اسمائهم لدى العرش  
الا انتم من الميتين ...

قل يا قوم لا يأخذكم الاضطراب اذا غاب ملكوت ظهوري وسكنت امواج حبر بياني  
 ان في ظهوري حكمة وفي غيبتي حكمة اخرى ما اطلع بها الا الله الفرد البصير ونزلكم من اقبى الابحى  
 ونصر من قام على نصرته امرى بحسب نود من الملائكة الاعلى وقيل من الملائكة المقربين يا ملا الارض  
 تاتى الحق قد انفجرت من الاجار الانهار العذبة السائفة بما اخذتها حلاوة بيان ربكم المنتار  
 واتم من الغافلين دعوا ما عندكم ثم طيروا بقوادم الانقطاع فوق الابداع كذلك يا مركم مالك  
 الاخترع الذى حبره كقلمه قلب العالمين هل تعرفون من اتى افق نيا ديكيم ربكم الابحى وهل علمتم  
 من اتمى سلم يا مركم ربكم مالك الاسماء. لا وعمرى لو عرفتم لكم الدنيا مقبلين بالقلوب الى شطر المحبوب  
 واخذكم اهتزاز الكلمة على شأن تهتم منه العالم الاكبر وكيف هذا العالم تصغير كذلك هطلت  
 من سما عياتى امطار مكرمتى فضلاً من عندى لتكونوا من الشاكرين ...

آياكم ان تعرفكم شئوننا تنفس الهوى كونوا كالاصابع فى اليد والاركان للبدن كذلك  
 يعظكم سلم الوحى ان اتم من المؤمنين فانظروا فى رحمة الله والطفه انه يا مركم بما ينفعكم بعد  
 اذ كان غيباً عن العالمين لن تضربنا سيئاتكم كما لا تنفعنا حسناتكم انما ندعوكم لوجه الله يشهد  
 بذلك كل عالم بصير ...

معلوم آنجباب بوده که کل اسماء و صفات و جمیع اشیاء از آنچه ظاهر و مشهود است و  
 از آنچه باطن و غیر مشهود بعد از کشف حجابات عن وجهان یعنی منها الآیة اللہ التی او دعما شد  
 فیها و هی باقیته الی ماشاء اللہ ربک رب السموات و الارضین تا چه رسد بمؤمن که مقصود  
 از آفرینش وجود و حیات او بوده و چنانچه اسم ایمان از اول لا اول بوده و الی آخر لا آخر  
 خواهد بود و همچنین مؤمن باقی و حتی بوده و خواهد بود و لم یزل و لا یرال طائف حول مشیت  
 بوده و اوست باقی بقا، اللہ و دائم بدوام او و ظاهر بطور او و باطن بامر او و این مشهود  
 است که اعلیٰ افق بقا مقته مؤمنین بآیة او بوده ابدآ فبا به آن مقعد قدس را بنحو  
 کذلک نلتقی علیک من آیات ربک لتستقیم علی حبک و تكون من العارفين ...

کلماتی شرح من فمه انه لمیحی الأبدان لو انتم من العارفين کلماتم تشهدون فی الارض  
 انه قد ظهر بامرہ العالی المتعالی المحکم البدیع اذا استشرق عن افق فمه شمس اسمه الصانع بها  
 تظهر التصنیع فی کل الأعصار و ان هذا الحق یقین و یشرق هذا الاسم علی کل ما یکون و تظهر

منه الصنایع باسباب الملک لو انتم من الموقنین کما تشهدون ظهورات الصنعة البديعة  
 کما ظفر من هذا الاسم وینظر من بعد ما لاسمتموه من قبل کذا کذا قدر فی الالواح ولا تعرفها  
 الا کل ذی بصیر حیدر وکذا کذا حین الذمی تستشرق عن افق اسیان شمس اسمی العلام بحیل کل شیء  
 من هذا الاسم بدایع العلوم علی حده و مقداره وینظر منه فی مذ الایام بامر من لدن مقتدر عظیم  
 وکذا کذا فانظر فی کل الاسماء وکن علی یقین منسج قل ان کل حرف تخرج من فم الله انها لام  
 الحروفات وکذا کذا کل کلمه تظفر من معدن الامر انها لام الکلمات وان لوحه لام الالواح  
 فطوبی للعارفين ...

باسم حجابات غلیظه را بردید و اصنام تقلید را بقوت توحید شکنید و بقضای ضوآن  
 قدس رحمن وارد شوید نفس را از آرایش ماسوی الله مطهت نمایند و در موطن امر کبری و محرمت  
 علمی آسایش کنید بحجاب نفس خود را محبت مسازید چه که هر نفسی را کامل خلق نمودم تا کمال  
 صنم مشهود آید پس در این صورت هر نفسی بنفسه قابل ادراک جمال سبحان بوده و خواهد بود چه  
 قابل این مقام نباشد تکلیف از اوساط و در محضر خسر کبر بین یدی الله اگر از نفسی سوال شود  
 که چه را بحال منم نشده و از نفسم اعراض نموده و او متمسک شود بجمع اهل عالم و معروض دارد

که چون احدی اقبال نمود و کل را معرض مشاهده نمودم لذا اقتدا بایشان نموده از جمال ابدیه  
 دور مانده ام هرگز این حذر مسموع نیاید و مقبول نگردد چه که ایمان هیچ نفسی بدون او معلق  
 نبوده و نخواهد بود این است از اسرار تنزیل که در کل کتب سماوی بلسان جلیل قدرت نازل  
 فرمودم و بقلم اقتدار ثبت نمودم پس حال تدری تفکر نماید تا بصر ظاهر و باطن بطلاقت  
 حکمتیه و جواهر آثار ملکوتیه که در این لوح منبیه ابدیه بخطاب محکمه مبرمه نازل فرمودم مشاهده نموده  
 ادراک نماید و خود را از مفرق قسوی و سدره منقی و کمن عتبه ابنی دور مگردانید آثار حق چون شمس  
 بین آثار عباد او مشرق و لایح است و هیچ شائی از شئون او بدون او شسته نگردد از مشرق علمش شمس  
 علم و معانی مشرق و از رضوان مدادش نغمات رخص مرسل فهنیئاً للعارفين ...

ان يا عبد ان اتبع ما يوحى اليك عن حبه عرش ربك العلى العظيم بانه لا اله الا  
 هو قد خلق الخلق لعرفان نفسه الرحمن الرحيم و ارسل الى كل دينه رسولا من عنده ليشرهم  
 برضوان الله و يقربهم الى مقعد الامن بمقر قدس رافع و من الناس من اهتدى بهدى الله  
 و فاز بلبغائه و شرب من ابدى لتسليم سلسيل الحيوان و كان من المؤمنين و منهم من قام  
 على الاعراض و كفر بايات الله المقدر العزيز العليم و قضت القرون و انتهت الى سيد الالام

يوم الذي فيه اشرفت شمس البسيان عن افق الرحمن وطلع جمال سبحان باسم علي عظيم اذا  
 قام الكل على الاعراض ومنهم من قال ان في هذه الايام رجل اقربى على الله العزيز القدير  
 ومنهم من قال به جنته كما تكلم بذلك احد من العلماء في محضرى وكنا من اثابدين  
 منهم من قال ما نطق على الفطرة بل سرق كلمات الله وركبها بكلمات نفسه وبما خرج من افواههم  
 قد كبت عيون العظمة وهم كانوا على مقاعد هم لمن العندين قال يا قوم تالله قد حبستكم بآيات  
 ربكم ورتب آياتكم الاولين ويا قوم لا تنظروا الى ما عندكم فانظروا بما نزل من عند الله وانه خير لكم  
 عن كل شئ ان انتم من العارفين يا قوم فارجوا البصر الى ما عندكم من حجة الله وبرهانه وما نزل  
 يومئذ ليظنر لكم الحق بايات واضح مبين يا قوم لا تتبعوا خطوات الشيطان ان يتبعوا مله الرحمن  
 وكونوا من المؤمنين هل بعد ظهور الله ينفع احد شئ لا فونفسى المقدر لعليم حكيم كلما زادنى  
 اتضح زادوا فى البصائر الى ان قلوبهم فى الظلم اللعنة الله على الظالمين وآمن به قليل الناس و  
 قليل من عبادنا الشاكرين وصى هؤلاء فى كل الألواح بل فى كل سطر جميل بان لا يتكفوا حين لظهور  
 بشى عما خلق بين السموات والارضين قال يا قوم انى قد اظهرت نفسى لنفسه ما نزل البسيان الاثبات  
 امره اتقوا الله ولا تعرضوا به كما اعترضوا على ملائكة الفرقان واذا سمعتم ذكره فاسعوا اليه وحذروا  
 ما عنده لان دونه لمن يغنيكم لو تمسكوا بحجج الاولين والآخرين ...

فلما قصت اشهر معلومات وسنين معدودات قد شقت سماء القضاء واتي جمال على

باحث على غمام الأسماء بمبصر حسري اذا قاموا على التفارق بهذا النور المشرق عن شطر الافاق  
 ونقضوا الميثاق وكفروا به وحاربوا بنفسه وجادلوا آياته وكذبوا بسببها انه وكانوا من  
 المشركين الى ان قاموا على قتله كذلك كان شأن هؤلاء الغافلين شهدوا وانفسهم  
 عجزا عن ذلك قاموا على المكر وياتون في كل حين بمكر جديد ليضيق به امر الله قل ويل  
 لكم بذلك يضيع انفسكم وان ربكم الرحمن لغني عن العالمين ولن يزيد شيئا ولن ينقصه امر  
 ان آمنتم فلا تفنكم وان كفرتم يرجع اليكم وكان ذيله مقدسا عن دنس المشركين .  
 ان يا عبد المؤمن بالله تالله لو اريد ان اذكر لك ما ورد على لن تحمله النفوس ولا العقول  
 وكان الله على ذلك شهيدا وانت فاحفظ نفسك ولا تعقب هؤلاء وكن في امر  
 ربك لمن المتفكرين ان اعرف ربك بنفسه لا بدونه لان دونه لن يكفيك شيئا ويشهد  
 بذلك كل الاشياء ان انت من السامعين ان اشرح عن خلف الحجاب باذن ربك اغرر  
 الوهاب ثم خذ كأس البقاء باسم ربك العلي الاعلى بين الارض والسماء ثم اشرب منها و  
 لا تكن من الصابرين تالله حين الذي يصل الكأس الى شفك ليقولن اهل ملا الاعلى بان  
 هنيا لك يا ايها العبد الموقن بالله واهل مداين البقاء بان مرينا لك يا ايها الشارب  
 من كأس حبه وينا دي لسان الكبرياء بان بشري لك يا ايها العبد بما فرنت بما لا فاز  
 به الا الذي نهم انقطعوا عن كل من في السموات والارض وكانوا من المنقطعين ...



... واما ما سئلت عن العطرة فاعلم بان كل الناس قد خلقوا على فطرة الله الميسر القويم  
وقدر لكل نفس معادير الامر على ما رسم في الواح عز محفوظ ولكن بطيف كل ذلك بارادات انفسكم  
كما انتم في اعمالكم تشدون مثلاً فانظر فيما حرم على اباد في الكتاب من شي كما انتم في ابيان  
تظنون بحيث احل الله فيه ما اراد بامر وحرّم ما شاء سلطانة قل كل ذلك في الكتاب افلا تشدون  
ولكن الناس بعد علمهم عما نهوا عنه هم يرتكبون هل ينسب هذا الى الله او الى انفسهم ان ينسبون  
قل ما من حشة الا من عند الله وما من سيئة الا من انفسكم افلا تعرفون وهذا ما نزل في كل الالواح  
ان انتم تعلمون بل ان الله عالم باعمالكم قبل ظهورها كما هو عالم بعد ظهورها وانه ما من اله الا هو  
له الخلق والامر وكل عنده في الواح قدس مكنون وهذا العلم لم يكن علة الفعل في خلقه كما ان  
علمكم بشي لم يكن علة لظهوره فيما اردتم او تريدون وعلمتم او تعلمون ...

... وايضا سؤال از خلق شده بود بدانکه لم يزل خلق بوده ولا يزال خواهد بود لا لا وله  
بديته ولا لاخره نهايه اسم الخالق بنفسه يظلم المخلوق وكذلك اسم الرب يعنى المربوب و

اینکه در کلمات قبل ذکر شده کان الماء ولا مالوه ورتبا ولا مربوب و امثال ذلك معنی آن در  
 احیان محقق و این همان کلمه است که میفرماید کان الله ولم یکن معه من شیئی و یکون مثل ما قد کان  
 و مع ذی بصری شهادت میدهد که الآن رب موجود و مربوب مفقود یعنی آن ساحت مقدس  
 از ماسوی و آنچه در رتبه ممکن ذکر میشود محدود است بحدودات امکانیه و حق مقدس از آن  
 لم یزل بوده و نبوده با و احدی نه اسم و نه رسم و نه وصف و لایزال خواهد بود مقدس از کل  
 ماسوئه مثلاً ملاحظه کن در صین ظهور مظهر کلیه قبل از آنکه آن ذات قدم خود را بشناسد و بکلمه  
 امریه نطق فرماید عالم بوده و معلومی با او نبوده و همچنین خالق بوده و مخلوقی با او نه چه در آن صین  
 قبض روح از کل ما یدق علیه اسم شیئی میشود و نیست آن یومی که میفرماید لمن الملک الیوم  
 و نیست احدی مجیب ...

و اما ما سئلت من العوالم فاعلم بان الله عوالم لانها یه بما لا نهایه لها و ما احاط بها  
 احد الا نفسه اعلم حکیم تفکر فی النوم و انه آیه الاعظم بین الناس لو یکونن من المتفکرین  
 مثلاً انک تری فی نومک امرانی لیل و نجه بعینیه بعد سنته او سنتین او ازید من ذلك  
 او اقل و لو یکون العالم الذی انت رأیت فیها رأیت هذا العالم الذی تکون فیہ فلیزم

مارایت فی نومک کیوں موجودانی ہذا العالم فی صین الذی تراه فی النوم و تکون من انشاء  
 مع انک تری امرالم کین موجودانی العالم و لظہر من بعد اذا حق بان عالم الذی انت  
 رأیت فیہ مارایت کیوں عالماً آخر الذی لاله اول و لا آخر و انک ان تقول ہذا العالم  
 فی نفسک و مطوی فیما بامر من لدن عزیزتدیر لحتی و لو تقول بان الروح لما تجرد عن العساق  
 فی النوم سیرہ اللہ فی عالم الذی کیوں مستوراً فی ستر ہذا العالم لحتی و ان اللہ عالم بعد عالم و  
 خلق بعد خلق و قدر فی کل عالم مالا یحصیہ احد الا نفسه المحصی السلیم و انک فکر فیما القیناک تعرف  
 مراد اللہ ربک و رب العالمین و فیہ کثیر اسرار حکمتہ و انما ما فصلناہ لخرن الذی احاطی من الذین  
 خلقوا بقولی ان اتم من السامعین ...

و اما ما سئلت بنی نوع انسانی بعد از موت ظاہری غیر از بسیار و اولیاء آیامین تعین تشخص  
 و ادراک و شعوری کہ قبل از موت در او موجود است بعد از موت ہم باقیست یا زائل میشود و برزخ  
 بقا چگونه است کہ در حال حیات فی اجمہ صدمہ کہ بشاعر انسانی وارد میشود از قبیل سہوشی و مرض  
 شدید شعور و ادراک از او زائل میشود و موت کہ انعدام ترکیب و عناصر است چگونه میشود کہ  
 بعد از تشخص و شعوری متصور شود با آنکہ آلات تبماہ از ہم پاشیدہ انتہی .

معلوم آنجباب بوده که روح در رتبه خود قائم و مستقر است و اینکه در مریض ضعیف مشاهده میشود  
 بواسطه اسباب مانع بوده و آلا در اصل ضعف بروج راجع نه مثلاً در سراج ملاحظه نماید معنی و  
 روشن است و لکن اگر حائل مانع شود در این صورت نور او ممنوع مع آنکه در رتبه خود معنی بوده  
 و لکن با سباب مانع اشراق نور منع شده و همچنین مریض در حالت مرض ظهور قدرت و قوت روح  
 بسبب اسباب حائل ممنوع و مستور و لکن بعد از خروج از بدن بعد از قدرت و قوت و غلبه ظاهر  
 که شبیه آن ممکن نه و ارواح لطیفه لطیفه مقدسه کمال قدرت و انبساط بوده و خواهند بود مثلاً اگر  
 سراج در تحت فانوس حدید واقع شود ابداً نور او در خارج ظاهر نه مع آنکه در مقام خود روشن  
 بوده در آفتاب خلف سحاب ملاحظه نم نماید که در رتبه خود روشن و معنی است و لکن نظر سحاب  
 حائل نور او ضعیف مشاهده میشود و همین آفتاب را روح انسانی ملاحظه نم نماید و جمیع اشیا را  
 بدن او که جمیع بدن با فاضله و اشراق آن نور روشن و معنی و لکن این مادامیت که اسباب  
 مانع حائل منع نماید و حجاب نشود و بعد از حجاب ظهور نور شمس ضعیف مشاهده میشود چنانچه ایامی  
 که غمام حائل است اگر چه ارض بنور شمس روشن است و لکن آن روشنی ضعیف بوده و خواهد بود  
 و بعد از رفع سحاب انوار شمس کمال ظهور میشود و در دو حالت شمس در رتبه خود علی حد واحد بود  
 همچنین است آفتاب نفوس که با سم روح مذکور شده و میشود و همچنین ملاحظه در ضعف وجود ثمره نماید  
 در اصل شعبه که قبل از خروج از شعبه مع آنکه در شجر است بشانی ضعیف که ابداً مشاهده نمیشود

و اگر نفسی آن شجره را قطعه قطع نماید ذره از ثمر و صورت آن نخواهد یافت و لکن بعد از خروج  
از شجره بطور بدیع و قوت منبع ظاهر چنانچه در شمار ملاحظه میشود و بعضی از فواید است که بعد از  
قطع از سدره لطیف میشود ...

و اما ما سئلت عن الروح و بقائه بعد صعوده فاعلم انه یصعد حين ارتقائه الى ان یحصيه  
بین یدی الله فی هیکل لا یتغیره امترون و الأعصار و لاهوادث العالم و ما یظهر فیه و یكون باقیاً  
بدوام ملکوت الله و سلطانه و جبروته و اقتداره و منه تظهر آثار الله و صفاته و عنایة الله و الطافه  
ان یتسلم لا یقدر ان یتحرک علی ذکر هذا المقام و علوه و سموه علی ما هو علیه و تدخله ید الفضل الی  
مقام لا یعرف بالبیان و لا یدکر بما فی الامکان طوبی لروح حسیج من البدن مقدساً عن شبهات  
الانعم انه یتحرک فی هوا ارادة ربه و یدخل فی النجته العلیا و تطوفه طلعات الفردوس الاعلی  
و یعاشه انبیاء الله و اولیائه و یتکلم معهم و یفهمهم و یتفهمهم و یتفهمهم فی سبیل الله رب العالمین  
لو یطلع احد علی ما قدر له فی عوالم الله رب العرش و العرش و یشتغل فی بحین شوقاً لذلک المقام  
الامنع الارفع الاقدس الابهی .

لبسان پارسی شنو یا عبده الوهاب علیک بهائی اینکه سوال از بقای روح نمودے

این مظلوم شهادت میدهد بر بقای آن و اینکه سؤال از کیفیت آن نمودی آنه لایوصف و لایسبغی  
ان یذکر الا علی متدر معلوم انبیاء و مرسلین محض هدایت خلق بصراط مستقیم حق آمده اند و  
مقصود آنکه عبادت بریت شوند تا در حین صعود با کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع قصد رفیق اعلی نمایند  
لعمدته اشرفیات آن ارواح سبب ترقیات عالم و مقامات مهم است ایشانند مایه وجود  
و علت عظمی از برای ظهورات و صنایع عالم بهم تمطر السحاب و تنبت الارض هیچ شیئی از ایشان  
بی سبب و علت و مبدا موجودند و سبب اعظم ارواح مجسده بوده و خواهد بود و فرق این عالم  
با آن عالم مثل نسرق عالم جنین این عالم است باری بعد از صعود بین یدی الله حاضر میشود  
بسیکلی که لایق بقا و لایق آن عالم است این بقا و بقا زمانی است نه بقا و ذاتی چه که مسبوق است  
بعلت و بقا و ذاتی غیر مسبوق و آن مخصوص است بحق جل جلاله طوبی للعارفین اگر در اعمال  
انبیاء تفکر نمائی یقین مبین شهادت میدهی که غیر این عالم عالمها است حکمای ارض  
چنانچه در لوح حکمت از قلم اعلی نازل گشتری با آنچه در کتب الهی نازل تا نبل و معترفند  
و لکن طبعین که بطبیعت فاعلند درباره انبیا نوشته اند که ایشان حکیم بوده اند و نظر بر تیرت عباد  
ذکر مراتب جنت و نار و ثواب و عذاب نموده اند حال ملاحظه نماید جمیع در هر عالمی که  
بوده و بستند انبیا را مقدم بر کل میدانند بعضی آن جوهر مجروده را حکیم میگویند و برخی من  
قبل الله میدانند حال امثال این نموس اگر عوالم الهی را منحصراً باین عالم میدانستند هرگز  
خود را بدست اعدا نمیدادند و عذاب و مشقاتی که شبه و مثل نداشته تحمل نمی فرمودند ...

اینکه از حقیقت نفس سوال نمودید انحاء آیه الیه و جوهره ملکوتیه التي عبر کل ذی علم عن  
 عرفان حقیقتها و کل ذی عرفان عن معرفتها انحاء اول شیئی حکلی عن الله موجوده و اقبل الیه و  
 تسکت به و سجد له در ایضورت بقی منسوب و با و راجع و من غیر آن بهوی منسوب و با و راجع الیوم  
 هر نفسی شبها تخلق او را از حق منع نمود و ضوضاء علماء و سطوت امراء او را بموجب ناسخت  
 او از آیات کبری لدی الله مالک الوری محسوب در کتاب الی از قلم اعلی مسطور طوبی لمن  
 فاز بها و عرف شأنها و مقامها در مراتب نفس از آثاره و لوازمه و علمه و مطمئنه و راضیه و ضمیمه  
 و امثال آن از قبل ذکر شده و کتب قوم مشنون است از این اذکار قسم اعلی اقبال بذكر این مراتب  
 نداشته و ندارد نفسی که الیوم لله خاضع است و با و متمسک کل الاء اسماح و کل المعامات  
 مقامات و درین نوم تعلق بشی خارجی نداشته و ندارد و در مقام خود ساکن و متبرج جمع امور بانسب  
 ظاهر و باهره و باسباب مقامات سیر و ادراک و مشاهده مختلف میشود در بصر ملاحظه نماید  
 جمیع اشیاء موجوده از ارض و سما و اشجار و انهار و جبال کل را مشاهده مینماید و بیک سبب  
 جزئی از جمیع محسوسم تعالی من خلق الاسباب و تعالی من خلق الامور بحال کل شیئی من الاشیاء  
 باب معرفتہ و آیه سلطانہ و ظهور من اسما و دلیل لعنتمہ و اقتداره و سبیل الی صراطه المستقیم...

ان نفس علی ماحی علیه آیه من آیات الله و سر من اسرار الله اوست آیت کبریٰ و مخبری که  
 خبر میدهد از عوالم الهی در اوست و استوار است آنچه که عالم حال استعداد ذکر آنرا نداشته و ندارد  
 ان نظر الی نفس الله القائمة علی السنن و النفس الاماره التي قامت علی الاعراض و تنفی انفس  
 عن مالک السماء و تأمرهم بالنبی و انفس الالهات فی خسران مسین ...

و اینکه سؤال نمودید روح بعد از خراب بدن بکجا راجع میشود اگر بجهت منسوب است بفرق  
 اعلیٰ راجع لعسر الله بمقامی راجع میشود که جمیع السن و استلام از ذکرش عاجز است هرفسی  
 که در امر الله ثابت و راسخ است بعد از صعود جمیع عوالم از او کسب فیض مینماید اوست مایه ظهور  
 عالم و صنایع او و اشیاء ظاهره در او بامر سلطان حقیقی مرتبی حسیقی در خمیر ملاحظه نمایند که محاسب  
 بمایه و ارواح محسوده مایه عالمند تفکر و کن من الشاکرین این مقامات و همچنین مقامات نفس  
 در الواح شتی ذکر شده اوست آیتی که از دخول و خروج مُقدس است و اوست ساکن طائر و  
 سائر قاعد شهادت میدهد بر عالمی که از برای او اول و آخر است و همچنین بر عالمی که مُقدس از  
 اول و آخر است در این لیل امری مشاهده مینمائی بعد از بیست سه او ازید او اقل تعیینه آنرا  
 مشاهده مینمائی حال ملاحظه کن این چه عالمی است تفکر فی حکمه الله و ظهوراته ...

در آثار صنغ ملاحظه نمودن فکر کن خاتم انبیا میفرماید زدنی فیکت تیراً و ما ذکر ت فی انها  
 عالم الاجسام عرفان این مقام معلق است با بصر ناظرین در مقامی متسامی و در مقامی متقد



از آن حق لم نزل بوده و خواهد بود و همچنین خلق آلا ان الثانی مسبق بالعلته در اینصورت  
 حکم توحید ثابت و محقق و اینکه از افلاک سوال نمودید اولاً باید معلوم شود که مقصود از ذکر  
 افلاک و سما که در کتب قبل و بعد مذکور چیست و همچنین ربط و اثر آن بعالم ظاهر بر چه نحو جمیع  
 عقول و افکار در این مقام متعیر و مهتوت ما اطلع بها الا الله و حده حکما که عمر دنیا را بچندین  
 هزار سال تعبیر نموده اند در این مدت سیارات را احصاء نموده اند چه مقدار اختلاف در  
 اقوال قبل و بعد ظاهر و مشهود و کتل ثوابت سیارات و کتل سیارة خلق عجز عن احصائه المحصون  
 یا ایها الناظر الی وجهی امروز افاق اعلی مشرق و نداء الله مرتفع قد انزلنا فی الالواح لیس الیوم  
 یوم التوال یعنی لمن سمع الله من الافق الاعلی یقوم و یقول لتسبک لتسبک یا الاله الاسماء  
 و تسبک لتسبک یا فاطر السماء اشد ان بظهور ک ظهر ما کان مکتوباً فی کتب الله و مسطوراً فی  
 صحف المرسلین .



ملاحظه در نفس ناطقه که ودیعه ربانیه است در انفس انسانیه نماید مثلاً در خود ملاحظه نما  
 که حرکت و سکون اراده و شیت و دون آن و فوق آن و همچنین سمع و بصر و شمع و نطق و مادون آن  
 از حواس ظاهره و باطنه جمیع بوجود آن موجودند چنانچه اگر نسبت او از بدن اقل من آن مطلق شود

جمیع این حواس از آثار و افعال خود محبوب و ممنوع شوند و این سبب واضح معلوم بوده که اثر جمیع  
 این اسباب مذکور منوط و مشروط بوجود نفس ناطقه که آیه تجلی سلطان احدیه است بوده و خواهد بود  
 چنانچه از ظهور او جمیع این اسماء و صفات ظاهر و از بطون آن جمیع معدوم و فانی شوند حال  
 اگر گفته شود او بصیر است او مقدس از بصیر است چه که بصیر با و ظاهر و بوجود او قائم و اگر  
 بگوئی سمع است مشاهده میشود که سمع بتوجه با و مذکور و گذر کند آن از کل مایجری علیه  
 الاسماء و الصفات که در هیکل انسانی موجود و مشهود است و جمیع این اسماء مختلفه و صفات  
 ظاهره از این آیه احدیه ظاهر و مشهود و لکن او بنفسها و جوهریتها مقدس از کل این اسماء و صفات  
 بوده بلکه دون آن در ساحت او معدوم صرف و مفقود سجت است و اگر الی ما لانها ینبعو  
 اولیه و آخریه در این لطیفه ربانیه و تجلی عنتره صمدانیه تفکر نمائی بسته از عرفان او کما هو حق  
 خود را عاجز و قاصر مشاهده نمائی و چون عجز و قصور خود را از بلوغ بعرفان آیه موجوده در خود مشاهده  
 نمودی بسته عجز خود و عجز ممکنات را از عرفان ذات احدیه و شمس عنتره قدیمه بعین بر و سر  
 ملاحظه نمائی و اعتراف بر عجز در این مقام از روی بصیرت منتی مقام عرفان عباد است و منتی  
 بلوغ عباد ...

... حق را مقدس از کل مشاهده کن اوست مجلی بر کل و مقدس از کل اصل معنی توحید نیست  
 که حق و عده را همین بر کل و مجلی بر برای می موجودات مشاهده نماید کل را قائم به او و مستد از او دانند  
 اینست معنی توحید و مقصود از آن بعضی از متوهمین با و حام خود جمیع اشیاء را شریک حق نموده اند  
 و مع ذلک خود را اهل توحید شمرده اند لا و نفسه الحق آن نفوس اهل تقلید و تقیید و تحدید بود  
 و خواهند بود توحید است که یک را بیک دانند و مقدس از احدی شمرند نه آنکه دو را یک  
 دانند و جوهر توحید آنکه مطلع ظهور حق را بغیب منع لایدرک یک دانی باین معنی که افعال  
 و اعمال و اوامر و نواهی او را از ادانی من غیر فصل و وصل و ذکر و اشاره نیست منتی مقامات  
 مراتب توحید طوبی لمن فاز به و کان من الترابین ...

ای بندگان سزاوار اینکه در این بهار جان سنا از باران نیسان بزدانی تازه و چشم  
 شوید خورشید بزرگی بر تو افکنده و ابرخشش سایه گسترده با بهره کسی که خود را بی بهره ساخت و  
 دوست را در این جامه شناخت بگو ای مردمان چراغ بزدان روشن است آنرا با دها کے

نامہ مانی خاموش نہائید روز ستائش است با سائش تن آلایش جان سپردازید اہرمنیان  
 در کینگان ایستادہ اند آگاہ باشید و بروشنی نام خداوند کیتا خود را از تیر کہیا آزاد نمایند  
 دوست بین باشید نہ خود بین بگوای کمر اہان پیک راستگو مژدہ داد کہ دوست میآید  
 اکنون آید چہ افسردہ آید آن پاک پوشیدہ بی پردہ آمد چرا پڑمردہ آید آغاز و انجام جنبش و  
 آرام آشکار امروز آغاز در انجام نمودار و جنبش از آرام بیدار این جنبش از گرمی گفتار پروردگار  
 در آفرینش ہویداشد ہر کہ این گرمی یافت بگوی دوست شتافت و ہر کہ نیافت بسفر افسردگی  
 کہ ہرگز بر نتحاست امروز مرد دانش کسی است کہ آفرینش اورا از بیش بازداشت و گفتار  
 اورا از کردار دور نمود مردہ کسی کہ از این باد جنبش در این بابداد دلکش بیدار شد و بستہ مردی  
 کہ گسائیدہ رانشناخت و در زندان آزر گردان بماند ای بندگان ہر کہ از این چشمہ چشید  
 بزرگی پائیدہ رسید و ہر کہ نوشید از مردگان شمردہ شد بگوای رشتکاران از شمار از شنیدن  
 آواز بی نیاز دور نمود اورا بگذارید تا از کردار بیابید و او مانند آفتاب جہانتاب روشن بیدار  
 است بگوای نادانان گرفتاری ناگمان شمار از پی کوشش نمایند تا بگذرد و بشما آسیب نرسد  
 اسم بزرگ خداوند کہ بزرگی آمدہ بشناسید دوست دانندہ و دارندہ و نگہبان ...

واما ما سئلت من الأرواح واطلاع بعضها على بعض بعد صعودها فاعلم ان اهل لها  
 الذين استقرتوا على التفتية احرار اولئك يعاشرون ويوانسون ويجالسون يطيرون  
 ويقصدون يصعدون كأنهم نفس واحدة الا أنهم هم المطلقون وهم الناظرون وهم  
 العارفون كذلك قضى الأمر من لدن عليم حكيم اهل بها که در سفینه الهیه ساکنند  
 کل از احوال یکدیگر مطلع و باهم مانوس و مصاحب و معاشر این مقام منوط با یقین و  
 اعمال نفوس است نفوسی که در یک درجه واقفند مطلقند از کمیات و کیفیات  
 و در ارجح و مقامات یکدیگر و نفوسی که در تحت این نفوس واقفند کما هو حق بر مراتب و  
 مقامات نفوس عالیه از خود اطلاع نیابند لکن نصیب عند ربک طوبی لنفسی توجه  
 الی الله و استقام فی حبه الی ان طار روح الی الله الملك المتقدر الغفور الرحیم و اما  
 ارواح کفار عمری حین الاحتضار یعرفون ما فات عنهم وینوحون و تضرعون و كذلك بعد  
 خروج ارواحهم من ابدانهم این بسی معلوم و واضح است که کل بعد از موت مطلع با فعل  
 و اعمال خود خواهند شد قسم باقیات اقیانوس که اهل حق را در آن حین شرحی دست  
 دهد که ذکر آن ممکن نه همچنین اصحاب ضلال را خوف و اضطراب و وحشتی رونماید که

فوق آن متصور نہ نیکوست حال نفسی کہ حسیق لطیف باقی ایمان را از ید عنایت و الطاف  
مالک ادیان گرفت و آشامید ...

الیوم باید اجبامی الہی ناظر بطور و ما یظہر منہ باشند بعضی روایات قبلیہ اصلی نہ شدہ  
و ندارد و آنچه ہم مل قبل ادراک کردہ اند و در کتب ذکر نمودہ اند اکثر آن بہوای نفس بودہ  
چنانچہ مشاہدہ نمودہ اید کہ آنچه در دست ناس موجود است از معانی و تاویلات کلمات الہیہ  
اکثر ہی بغیر حق بودہ چنانچہ بعد از خرق حجاب بعضی معلوم و واضح شد و تصدیق نمودند کہ  
کلمہ از کلمات الہیہ را ادراک نمودہ بودند مقصود آنکہ اگر اجبامی الہی قلب و سمع را از آنچه  
از قبل شنیدہ اند ظاہر نمایند و بتمام توجہ بمطلع امر و ما ظہر من عنہ ناظر شوند عنہ  
احب بودہ ...

احمد و کن من اشاکرین کتب من قبلی اجبانی الذین خضعتم لہ تجبہ و جعلتم من الفاروق  
و الحمد لله رب العالمین .

و اینکہ سوال شدہ بود کہ چگونه ذکر انبیا می قبل از آدم ابو البشر و سلاطین آن از منہ  
در کتب تواریخ نیست عدم ذکر دلیل بر عدم وجود نبوت و نیست نظر بطول مدت و

انقلابات ارض باقی نمانده و از این گذشته قبل از آدم ابوالبشر قواعد تحریر و روی  
 که حال مابین ناس است نبوده و وقتی بود که اصلاً رسم تحریر نبود قسم دیگر معمول بوده و  
 اگر تفصیل ذکر شود بیان بطول انجامد ملاحظه در اختلاف بعد از آدم نماید که در ابتدا این  
 السن معروفه مذکوره در ارض نبوده و همچنین این قواعد معموله بلسانی غیر این السن مذکوره تکلم نمی‌زدند  
 و اختلاف السن در ارضی که بابل معروفست از بعد وقوع یافت لذا آن ارض بابل نامیده شد  
 ای تبیل فیما للسان ای تخلف و بعد لسان سریانی مابین ناس معتبر بوده و کتب الهی  
 از قبل بان لسان نازل تا ایامی که خلیل الرحمن از افاق امکان بانوار سبحانی ظاهر و لاج گشت  
 آنحضرت صین عبور از نهر اردن تکلم بلسان و سیمی عبرانیاً چون در عبور خلیل الرحمن بان تنطق فرمود  
 لذا عبرانی نامیده شد و کتب و صحف آئینه بعد بلسان عبرانی نازل و مدتی گذشت بلسان  
 عربی تبدیل شد ...

حال ملاحظه نماید بعد از آدم چه قدر لسان و بیان و قواعد خطیه مختلف شده تا چه رسد  
 بقبل از آدم مقصود از این بیانات آنکه لم یزل حق در علو امتناع و سمو ارتفاع خود مقدس  
 از ذکر ماسویه بوده و خواهد بود و خلق هم بوده و مطاهره عزاحتیه و مطالع قدس باقیه در قرون  
 لا اولیه مبعوث شده اند و خلق را بحق دعوت فرموده اند و لکن نظر باختلافات و تغیر احوال  
 عالم بعضی آسمان و اذکار باقی نمانده در کتب ذکر طوفان مذکور و در آن حادثه آنچه بر روی ارض بود

جميع غرق شده چه از کتب تواریخ و چه غیره و همچنین انقلابات بسیار شده که سبب محو بعضی امور  
 محدثه گشته و از این مراتب گذشته در کتب تواریخ موجوده در ارض اختلاف مشهود است و نزد  
 هر ملتى از ملل مختلفه از عصر دنیا ذکرى مذکور و وقایعى مسطور بعضی از هشت هزار سال تاریخ  
 دارند و بعضی بیشتر و بعضی دوازده هزار سال و اگر کسی کتاب جوک دیده باشد مطلع میشود که  
 چه مقدار اختلاف مابین کتب است انشاء الله باید بنظر کسب ناظر شد و توجه را از جمیع این  
 اختلافات و اذکار برداشت .

... فاعلموا بان اصل العدل و مبدئه هو ما یا مر به مطهفه نفس الله فی یوم ظهوره لو اتم من العار  
 قل انه لم یسر ان العدل من السموات و الارضین انه لو یاتی بامر یفرج من فی السموات و الارض  
 انه لعدل مبین و ان منسوع الخلق لم ین الا کفرع الرضیع من العظام لو اتم من الناظرین  
 لو اطلع الناس باصل الامر لم یحبسوا بل استبشروا و کانوا من الشاکرین ...

فاعلم بانک كما ایقنت بان لا تقاد الکلماته تعالی ایقن بان لمعانیها لا تقاد ایضاً



ولكن عند متبينا وحسنة اسرارها والذين ينظرون الكتب ويتخذون منها ما يعرضون به على  
 مطلع الولاية انهم اموات غير احياء ولو ميشون ويتكلمون ياكلون ويشربون فاه آه لو نظروا  
 كثر في قلب البها عما علمه ربه ما لك الاسما لينصق الذين تراهم على الارض كم من معان  
 لا تحيها مقص الالفاظ وكم منها لست لها عبارة ولم تعط بياناً ولا اشارة وكم منها لا يكن  
 بيانه لعدم حضورها وانها كقيل (لاكل ما يعلم يقال ولاكل ما يقال حان وقته ولاكل ما  
 حان وقته حضر اهله) ومنها ما يتوقف ذكره على عرفان المشارق التي فيها مضلنا معلوم  
 واظهرنا الملتوم نسال الله ان يوفقك ويؤيدك على عرفان معلوم تمنقطع عن العلوم لان  
 طلب العلم بعد حصول المعلوم مذموم تنسك باصل العلم ومعدنه ليرى نفسك غنيا عن الذين  
 يدعون العلم من دون بيئته والكتاب منير ...

آنچه در آسمانها و زمین است محال بر روز صفات و اسمای الهی هستند چنانچه در هر ذره  
 آثار تجلی آن شمس حقیقی ظاهر و هویدا است که گویا بدون ظهور آن تجلی در عالم مکی هیچ شجلیت  
 همی منتظر نیاید و بوجود مشرف نشود چه آقا بهای معارف که در ذره ستور شده و چه بحرهای  
 حکمت که در قطره پنهان گشته خاصه انسان که از بین موجودات باین خلج تخصیص یافته و باین

شرف متمنا گشته چنانچه جمع صفات و اسمای الهی از مظاهر انسانی بنحوا کل و اثرش  
ظاهر و نهیید است و کل این اسما و صفات راجع به اوست امیت که فرموده: «الانسان  
ستری و اناستره» و آیات متواتره که مدلل و مشعر بر این مطلب رقیق لطیف است در جمیع کتب  
سماویة و صحف الهیة مسطور و مذکور است چنانچه میفرماید: «سُبْحٰنَ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَ فِی  
الْاَرْضِ» و در مقام دیگر میفرماید: «وَفِیْ نَفْسِکُمْ اَفَلَا تُبْصِرُوْنَ» و در مقام دیگر میفرماید:  
«وَلَا تَلُوْا کَاٰلِیْنَ نَسُوْا اِنَّهٗ فَاَنسَاھُمْ نَفْسَهُمْ» چنانچه سلطان بقا روح من فی سوادق لعلماء  
فدا میفرماید: «من عرف نفسه فقد عرف ربه» ...

باری از این بیانات معلوم شد که جمیع اشیاء حاکی از اسما و صفات الهیہ هستند،  
هر کدام بقدر استعداد خود مدلل و مشعر بر معرفت الهیہ بقسمی که احاطه کرده است ظہورات  
صفاتیه و اسمائیه همه غیب و شہود را امیت که میفرماید: «ایکون لغيرک من الظهور ما لیک  
حتى یکون هو المنظر لک عمیت عین لا تراک» و باز سلطان بقا میفرماید «ما رأیت شیئاً  
الا و قد رأیت انہ فیہ او قبلہ او بعدہ» و در روایت کبیل «نور اشراق من صبح الازل  
فیلوح علی مبائل التوحید آثاره» و انسان که اشرف و اکمل مخلوقات است اشد دلالت و اعظم حکایت  
است از سایر معلومات و اکمل انسان افضل و الطف او مظاہر شمس حقیقتند بلکه ماسوائی  
ایشان موجودند بارادہ ایشان و متحرکنند بافاضہ ایشان ...

و از جمله اوله بر اثبات این امر آنکه در هر عهد و عصر که غیب هویه در هیکل بشریه ظاهر میشد  
 بعضی از مردمی که معروف نبودند و علاقه بدینا و جنتی نداشتند اند بضیاء شمس نبوت مستضی و با نور  
 قمر هدایت مهدی میشدند و بقاء الله فائز میشدند لهذا این بود که علمای عصر و غنیای عهد  
 استهزاء مینمودند چنانچه از لسان آن کمر اهان میفرماید: **قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ**  
**مَنْزَاكَ يَا بَشْرًا مِثْلَنَا وَمَنْزَاكَ أَتَبَعَكَ يَا أَلَا الَّذِي هُوَ أَرَادَ لَنَا بَادِيَ الرَّأْيِ وَمَنْزَاكَ نَكْمٌ**  
**عَلَيْنَا مِنْ فَضْلِ بَلِّ نَنْفُكُم كَاذِبِينَ.** « اعتراف مینمودند و بان منطاب هر قدر تیه میگفتند که :  
 در متابعت شما نکرده مگر ارادل ما که اعتنائی بشان آنها نیست. » و مقصودشان این بود  
 که علماء و غنیاء و معارف قوم بشما ایمان نیاوردند و باین دلیل و امثال آن استدلال بر بطلان  
 من له الحق مینمودند .

و اما در این ظهور اظهر و سلطنت عظمی جمعی از علمای راشدین و فصلامی کاملین و فقهای بالغین  
 از کانس قرب و وصال مرزوق شدند و بعنایت عظمی فائز گشتند و از کون و امکان در سبیل  
 جانان گذشتند ...

همه اینها مهدی و مقرونند گشتند برای آن شمس ظهور بقسمی که اکثری از مال و عیال گذشتند

و برضای ذی اهل پویستند و از سر جان برای جانان برخاستند و اتفاق نمودند بجمع آنچه  
 مرزوق گشته بودند بقی که سینه هاشان مثل تیرهای مخالفین گشت و سرهاشان نیت سنان  
 مشرکین چنانچه ارضی مانند مگر آنکه از دم این ارواح مجتهده آشامید و سینهی مانند مگر آنکه بگردن  
 مسوح گشت و دلیل بر صدق قولشان فعلشان بس آیا شهادت این نفوس قدسیه که  
 باین طریق جان در راه دوست دادند که همه عالم از ایشان دل و جانشان بتمیز گشته کفایت نمیکند  
 برای این عبادی که هستند و انکار بعضی عباد که دین را بدهی دادند و بقار افسان تبدیل نمودند  
 و کوشش را بچشمه های شور معاوضه کردند و بجنه اخذ اموال ناس مرادی بنجوند چنانچه  
 مشاهده میشود که کل بزخارف دنیا مشغول شده اند و از رب اعلی دور مانده ، حال انصاف  
 دهید که شهادت اینها مقبول و سموع است که قولشان و فعلشان موافق و ظاهرشان باطنشان  
 مطابق بنجوه که « تا هت العقول فی افعالهم و تحیرت النفوس فی اصطباهم و باحلت اجسادهم »  
 و یا شهادت این معرضین که بجنه هوای نفس نفسی بریارند و از نفس ظنونات باطله بجاتی نیانند  
 و در یوم سر از فراش بر نازند مگر چون خفاش ظلمانی در طلب دنیای فانیه کوشند و دلیل  
 راحت نشوند مگر در تدبیرات امورات دانیه کوشند تدبیر نفسانی مشغول گشته و از تقید  
 الهی غافل شده اند روز بجان در تلاش معاشند و شب در زمین اسباب فراش آیات  
 در هیچ شرح و مقلتی جائز است که باعراض این نفوس محذوره متمسک شوند و از اقبال و

تصدیق نفوسی که از جان مال و اسم و رسم و ننگ و نام در رضای حق گذشته اند اغفال نمایند...  
 و بچه عشق و حبت و محبت و ذوق که جان رایگان در بیل سبحان انفاق نمودند چنانچه بر همه  
 واضح و مبرهن است با وجود این چگونه این امر را سهل شمرند آیا در هیچ عصر چنین امر خطیر  
 ظاهر شده و آیا اگر این اصحاب مجاهد فی الله نباشند دیگر که مجاهد خواهد بود و آیا اینها طالب  
 عزت و کنت و ثروت بودند و آیا مقصودی جز رضای حق داشتند و اگر این همه اصحاب با  
 این آثار عجیبه و افعال غریبه باطل باشند دیگر که سزاوار است که دعوی حق نماید قسم بخدا  
 که همین فعلشان برای جمیع من علی الارض حجت کافی و دلیل وافی است لو کان الناس فی  
 اسرار الامر متفکرون «و یعلم الذین ظلموا ای منقلب یتقلبون...»

حال ملاحظه فرمائید با این شهادی صادق که نص کتاب شاهد بر صدق قول ایشان است  
 چنانچه دیده اید که همه جان مال و زن و سرزند و کل مایملک را انفاق نموده اند و  
 با علی عرف رضوان عروج نموده شهادت این طلعات عالیه و نفس منقطع بر تصدیق  
 این امر عالی متعالی مقبول نیست و شهادت این گروه که برای ذهب از مذهب گذشته اند  
 و برای جلوس بر صدر از اول ماصدرا حتر از حسته اند بر بطلان این نورالایح جائز و مقبولست  
 با اینکه جمیع مردم ایشان را شناخته اند و اینقدر ادراک نموده اند که از ذره از عتبار ظاهری  
 ملکی در سبیل دین آلتی نمیگذرند تا چه رسد بجان و مال و غیره ...

کتاب الهی ظاهر و کلمه ناطق و لکن نفوسی که باو متمسک و سبب و صلت انتشار کردند  
مشاهده نمیشود الا قلیل و آن قلیل اکیر احمر است از برای نحاس عالم و در یاق کعبه از برای  
صحت بنی آدم حیات باقیه منوط بقبول این امر ابداع اعلی است ای دوستان الهی بشنوید  
ندای مظلوم را و با آنچه سبب ارتفاع امر الهی است تمسک نمایند آنه یهدی من یشاء الی صراط  
الستقیم این امر است ضعیف از او بطرز قوت ظاهر و فقیر با کلیل عنایمین کبکمال  
روح و ریجان بمشورت تمسک نمایند و با صلاح عالم و انتشار امر مالک قدم عسکر انبیا  
را مصروف دارید آنه یا امر الکل بالمعروف و نهی عن کل ما یضیع بتمام الانسان ...

کل اشیا در مقامی آیات الهی بوده و خواهند بود علی قدر مراتبها در مقام تجلی سلطان  
مجتبی در ملکوت آسماء و صفات از برای کل اثبات آیتیت میشود در این صورت غیر آیات  
چیزی مشهود نه تا قرب و بعد تصور شود ...

و اگر دست قدرت الهیه آیتیت اشیا را اخذ نماید لا تری فی الملك من شیء حده

پاک و مقدس است پروردگارتو و چقدر عظیم است سلطنت و خلبه او آیات تکوینیه و آفاقیه  
که مظاهر آسماء و صفات او تعالی شانه هستند در یک مقام مقدسند از قرب و بُعد تا چه  
رسد بذاته تعالی ...

مقصود شاعر از این بیت که : دوست نزدیکتر از من بمن است وین عیبتر که من از وی دورم  
... حق منم موده که من با انسان نزدیکترم از رگ کردن او باو لذا میگوید با وجود آنکه تجلی حضرت  
محبوب از رگ کردن من بمن نزدیکتر است مع ایقان من باین مقام و افترا من باین تبه  
من از او دورم یعنی قلب که مقرب استوار رحمانی است و عرش تجلی ربانی از ذکر او غافل است  
و بذکر غیر مشغول از او محبوب و بدینا و آلائی آن متوجه و حق نبضه قرب و بُعد ندارد مقدس است  
از این مقامات و نسبت او بکل علی حد سواد بوده این قرب و بُعد از مظاهر ظاهر این  
مسلم است که قلب عرش تجلی رحمانی است چنانچه در احادیث قدسیه قبلیه این مقام را بیا  
فرمودیم لایسعی ارضی و لاسمانی و لکن یعنی قلب عبدی المؤمن و قلب که محل ظهور ربانی  
و مقرب تجلی رحمانی است بسا میشود که از تجلی غافل است درصین غفلت از حق بعید است و  
اسم بعید بر او صادق و درصین تذکر بحق نزدیک است و اسم قریب بر او جاری و دیگر خطه  
که بسا میشود که انسان از خود غافل است و لکن احاطه علمیه حق لازال محیط و اشراق تجلی  
شمس تجلی ظاهر و مشهود لذالته او اقرب بوده خواهد بود چه که او عالم و ناظر و محیط و انسان غافل

و از اسرار ما خلق فیہ محبوب ...

و از ذکر اینکه کل اشیا آیات الهی بوده توهم نرود که نفوذ باشد خلق از سعید و شقی و  
شُرک و موحد در یک مقامند و یا آنکه حق جل و علا را با خلق نسبت و ربط بوده چنانچه  
بعضی از جهال بعد از ارتقاء سبوات او همام خود توحید را آن دانسته اند که کل آیات  
حق اند من غیر فرق و از این ترس هم بعضی تجاوز نموده اند و آیات را شرک و شبیه نموده اند  
سبحان الله انه واحد فی ذاته و واحد فی صفاته ما سواه معدوم عند تجلی اسم من اسمائه و ذکر  
من ادکاره و کیف نفه فواسمی الرحمن که تسلیم اعلی از ذکر این کلمات مضطرب و متزلزلست از  
برای قطره فانیه نزد تموجات بحر اعظم باقی چه شان مشاهده میشود حدوث و عدم را تلقای قدم  
چه ذکر می بوده استغفر الله اعظم از این چنین عقاید و اذکار بگو ای قوم موهوم را با تیرم چه نسبت  
و خلق را با حق چه شباهت که با بر تسلیم او خلق شده اند و این اثر هم از کل مقدس و منزه و متبر او  
از این مقام گذشته در مقام آیات ملاحظه کن که شمس یکی از آیات الهی است آیا میشود او را با  
ظلمت در یک مقام ملاحظه نمود لا فونفہ بحق لای تکلم احد بذلک الا من صاق قلبه و زاغ بصره  
بگو در خود ملاحظه کنید اظفار چشم هر دو از شماست آیا این دو نزد شما در یک رتبه و یک شان  
بوده اگر گفته شود بی قیل کندیم بر بی الابهی چه که آنرا قطع میکنید و این را مثل جان عزیز دارید  
تجاوز از رتبه و مقام جائزانه خط مراتب لازم یعنی هر شئی در مقام خود مشاهده شود بی قی



که شمس اسم مؤثرم بر کل اشیا تجلی فرموده در هر شی اثر و ثمری علی قدر مقدور ظاهر چنانچه  
 ملاحظه میشود که تم با اینکه مملکت است معذک در مقام خود اثری منفی از او مشهود و این اثر در اشیا از اثر این  
 اسم مبارک است سبحان خالق الاسماء و الصفات شجر یا بس را بسوزانند و شجره طریه طبیه را  
 در غلش ماوی گیرند و از آثارش مستنعم شوند در ایجان مظاہر الهیه اکثری از برتیه با مثال این  
 کلمات نالایقه ناطق چنانچه در کتب الهیه و صحف منزه تفصیل آن نازل توحید است که در  
 کل آیه تجلی حق مشاهده کنند نه آنکه خلق راحق دانند مثلاً تجلی شمس اسم رب را در کل ملاحظه نمایند  
 چه که در کل آثار تجلی این اسم مشهود است و تربیت کل منوط با و و تربیت هم دو قسم است یک قسم  
 آن محیط بر کل است و کل را تربیت میفرماید و رزق میدهد چنانچه خود را رب العالمین فرموده و  
 قسم دیگر مخصوص نفوسی است که در ظل این اسم در این ظهور اعظم وارد شده اند و لکن نفوس خارج  
 از این مقام محسوم و از مانده احدیه که از سما فضل این اسم عظم نازل ممنوعند چه نسبت  
 آن نفوس راع این نفوس لو کشف العطاء لینصق من فی الالکوان من مقامات الذین  
 توجهوا الی الله و انقطعوا فی حبس عن العالمین و مؤحد در این دو طایفه تجلی این اسم را  
 ملاحظه مینماید قسمی که مذکور شد چه که اگر اخذ تجلی شود کل هالک خواهند بود و همچنین در  
 تجلی شمس اسم احد ملاحظه کن که بر کل اشراق فرموده یعنی در کل آیه توحید الهی ظاهر چنانچه  
 کل مدند بر حق و سلطنت او و وحدت او و قدرت او و این تجلی رحمت اوست که سبقت

گرفت کُل را و لکن نفوس مشرکه از این تجلی خافل و از شریعه قرب و تقا محروم چنانچه  
 مشاهده میشود جمیع عل مختلفه بوجدانیت او مقرب و بفرودانیت او معترف اگر آیه توحید الهی در آن  
 نفوس نیبود هرگز مقربان کلمه مبارکه لا اله الا هو نبودند معذکات خافل و بعیدند و  
 عند الله از موحیدین محسوب نه چه که سلطان تجلی را ادراک ننموده اند و در مقامی این تجلی که در  
 مشرکین ظاهر اثر اشراق موحیدین است لایعرف ذلک الا اولو الالباب و لکن موحیدین  
 مطاهرین اسمند در رتبه اولیه و ایشانند که خسر احدیه را از کاس الوهیت نوشیدند و  
 بشر الله توجه نموده اند کجا است نسبت این نفوس مقدسه با آن نفوس بعیده ... انشاء الله  
 بصر حدید در جمیع اشیاء آینه تجلی سلطان قدم مشاهده نمائی و آن ذات اطهر اقدس را از کُل مقدس  
 و مبرا بینی اینست اصل توحید و جوهر تفرید کان الله و لم یکن معه من شیء و الآن یکون مثل ما قد کان  
 لا اله الا هو الفرد الواحد المقصد العلی العظیم .



اما ما ذکر ت فی الالہین آیاک آیاک ان لا تشکر بائنه ربکم لم تنزل کان واحداً  
 احداً فرداً صمداً و تراً باقیاً دانما تیروما ما تنخذ لفسه شریکاً فی الملک و لا وزیراً و لا شیبها  
 و لا نسبة و لا مثلاً و یشهد بذلک کُل الذرات و عن ورائها الذنیم کانوا فی الاقی السبجی

علی منظر الاصلی وکانت اسمائهم حینئذ لیدی العرش مذکور ان اشهد فی نفسک بما شهد الله  
 لذاته بذاته بانه لا اله الا هو وان ما سواه مخلوق بامرہ وبتجمل باذنه و محکوم بحکمه و مفقود عند  
 شئوناته عرفه دانیتہ و معدوم له علی ظہورات غر و حدائیتہ و آنہ لم یزل و لایزال کان  
 متوحدا فی ذاته و منفردا فی صفاته و واحدا فی افعاله و ان التشیبہ وصف خلقه و التشریک نعت  
 عباده سبحان نفسه من ان یوصف بوصف خلقه و آنہ کان وحده فی علو الارتفاع و سمو الارتفاع  
 و لمن یطرد الی ہوا قدس عرفانہ اطیار افئذہ العالمین مجموعا و آنہ قد خلق المکمونات و ذرر الموجودات  
 بکلمتہ امرہ و ما خلق کلمتہ التي طهرت من قسّم الذی حرکہ انامل ارادتہ کیف یکون شریکا  
 و لیلای علیہ سبحانہ من ان یشار باشارة احدی او یعرف بعرفان نفسی مادونہ قهرار لیدی بابہ  
 عجزا عند ظهور عرّزہ و ارتقاد فی ملکہ و آنہ کان عن العالمین غنیا و کلاما ینیب العباد بالمعبودتہ  
 لاسمہ المعبود او ینیب المخلوق الی اسمہ الخالق هذا من فضلہ علیہم من دون استحقاقہم بذاتہ  
 و یشہد بذلک کل موقن بصیرا .

از برای نعمت مراتب لانهایه بوده و خواهد بود در کتاب پروردگار تو و پروردگار عالمیان  
 اول نعمتی که بهیكل انسانی عنایت شد خرد بوده و هست و مقصود از او عرفان حق جل جلالہ بوده

اوست مدرك و اوست هادی و اوست مبتین و در رتبه ثانیه بصراست چه که آگاهی عقل از  
 گواهی بصیر بوده و خواهد بود و همچنین سماع و فواید و سایر نعمت ها که در سبیل انسانی ظاهر و مشهود است  
 تعالی تعالی قادر می که این قوا را در شخص انسانی خلق فرمود و ظاهر ساخت در هر کدام آن عظمت  
 و قدرت و قوت و احاطه حق جل جلاله ظاهر و مشهود است در قوه لامسه تفکر نما که جمیع بدن  
 را احاطه نموده مقرر سمع و بصیر واحد و مقرر او تمام بدن حلت عظمته و کبر سلطانه این در مقام  
 انسان ذکر شد و لکن نعمت کلیه حقیقه یقینیه الهیه نفس ظهور است که جمیع نعمتهای ظاهره و باطنه  
 طائف حول اوست در حقیقت اولیه مانده سمائیه او بوده و خواهد بود اوست محبت اعظم و برهان اقوم  
 و نعمت اتم و رحمت اسبق و عنایت اکمل و فضل کسب هر نفسی الیوم اقبال نمود او نسبت الهی فائز است  
 ان اشکر ربک بهذا الفضل العظیم و قل لک الحمد یا مقصود العارفين .

قلم اصلی در کل حین ند امیغه ماید و لکن اهل سماع کیاب الوان مختلفه دنیا اهل ملکوت  
 اسما را مشغول نموده مع آنکه هر ذی بصیر و ذی سمعی شهادت بر قنای آن داده و میدهد جمیع اهل  
 ارض در این عصر در حرکتند و سبب و علت آنرا نیافته اند مشاهده میشود اهل غرب باذنی شنی که فی حقیقه  
 ثمری از او حاصل نه متمسک میشوند بشانی که الوف الوف در سبیل ظهور و ترقی آن جان داده

و میدهند و اهل ایران مع این امر محکم متین که صیت و علو و سموش عالم را احاطه نموده محمود  
 و افسرده اند ای دوستان قدر و مقام خود را بداند زحمات خود را بتوهمات این وان  
 ضایع ننماید شما نیز انجم سما عسرفان و نسائم سحرگالان شما نیز میاه جاریه که حیات کل  
 معقل به آن است و شما نیز احرف کتاب کمال اتحاد و اتفاق جسد نمایند که شاید موفق شوید  
 با آنچه سزاوار یوم الهی است برستی میگویم فساد و تراغ و مایکرمه العقول لایق شأن  
 انسان نبوده و نیت جمع همت را در تبلیغ امر الهی مصروف دارید هر نفسی که خود لایق این مقام  
 اعلی است بآن قیام نماید و الا ان یاخذ و کیدا لنفسه فی اظهار هذا الامر الذی به تزعزع  
 کل بنیان مرصوص اندکت ابجمال و انصقت النفوس اگر مقام این یوم ظاهر آنی از اوزار  
 بصد هزار جان طلب و آمل شوند تا چه رسد بارض و زخارف آن در جمیع امور کجبت ناظر باشید  
 و باو قشبت و متمسک اشاء الله کل متوفق شوند با اراده الله و متوید گردند بر عسرفان مقامات  
 اولیای او که بنجرت قائم و شبناناطقد علیهم بحب الله و بها من فی السموات و الارض  
 و بها من فی الفردوس الاعلی و النجته العلیا ...

... و بعضی از مشرکین از جمله شبها ت که در این ارض القار نموده اند اینست که آیا میشود  
 ذهب نحاس شود قل ای و ربی و لکن عندنا علمه نعلم من نشأ بعلم من لدنا و من کان  
 فی ریب فلیسل الله ربه بان یشده و یکون من المؤمنین و در رسیدن نحاس بر تیزه ذمبت  
 همان دلیل است واضح بر عود ذهب بحالت اول لو هم شعرون جمع فلزات بوزن و  
 صورت و ماده یکدیگر میسرند و لکن علمه عندنا فی کتاب مکنون ...

... قل یا معشر العلماء لا تزونا کتاب الله بما عندکم من القواعد و العلوم انه تقطاس  
 الحق بین الخلق قد یوزن ما عند الامم بهذا التقطاس الا عظم و انه بنفسه لو انتم تعلمون تسکت علیکم  
 عین عنایتی لانکم ما عرفتم الذی دعوتموه فی العشی و الا شقاق و فی کل صیل و بکور تو جهوا یا  
 قوم بوجه بضیا و قلوب نوراً الی البقعة المبارکة السحراء الی فیها تنادی سدره المنتهی  
 انه لا اله الا انا المبین الیوم یا معشر العلماء هل یتدر احد منکم ان یتن معی فی میدان  
 المکاشفة و العرفان او یجول فی مضمار الحکمة و التبیان لا و ربی الرحمن کل من علیها فان و

هذا وجه ركنكم العزيز المحبوب يا قوم انما قدرنا العلوم لعرفان معلوم وانتم تجهتم بحسب عن  
 مشرقها الذي به ظهر كل امر مكنون لو عرفتم الافق الذي منه اشرفت شمس الكلام لنسبتم الانام  
 وما عندكم وقبلتم الى المقام المحمود قل هذه سما فيها كنز ام الكتاب لو انتم تعقلون  
 هذا هو الذي به صاحت الصخرة ونادت السدرة على الطور المرتفع على الارض المباركة الملك لله  
 الملك العزيز الودود انما دخلنا المدارس وما ظالعنا المباحث اسمعوا ما يدعوكم به هذا الا  
 الى الله الابدی انه خير لكم عما كنتم في الارض لو انتم تفقهون ...

قوة ونسبه ايمان در اقطار عالم ضعيف شده در ياق علم لازم مواد نحاس امم را  
 اخذ نموده اكسير اعظم بايد يا حكيم آيا اكليل غلبه داراي آن قدرت بوده كه اجزای مختلفه  
 دريشی واحد را تبديل نمايد و بمقام ذهب ابريز رساند اگر چه تبديل آن صعب و مشكل نظر ميآيد  
 ولكن تبديل قوة ناسوتی بقوة ملكوتی ممكن نزد اين مظلوم آنچه اين قوة را تبديل نمايد  
 اعظم از اكسير است اين مقام و اين قدرت مخصوص است بكملة الله ...

منادی احدیه از سطر الوهیت ندامی فرماید ای اجتا. ذیل مقدس را بطین دنیا می آید  
 و با اراد النفس و الهوی تکلم نکنید قسم به آفتاب افق امر که از سما سخن کمال انوار و ضیاء مشهور  
 است مقبلین قبله وجود الیوم باید از غیب و شهود مقدس و منزه باشند اگر تبلیغ مشغول شوند  
 باید توجبه خالص و کمال انقطاع و استغناء و خلوصت و تقدیس فطرت توجبه با شطار بفتحات مختار  
 نمایند یعنی لهو لا. ان کیون زاد هم التوکل علی الله و لباسهم حب ربهم هستی الالهی تا کلمات  
 آن نفوس موثر شود نفوسی که الیوم بشتیات نفسیه و زخارف دنیای فانیه ناظرند بغایت  
 بعید مشاهده میشوند در اکثر احیان در ساحت رحمن بحسب ظاهرها زخارفی نبوده و طائفین حول  
 در عسر عظیم بوده اند معذکات ابد از مشرق قسم اعلی ذکر دنیا و یا کلمه که مدلل بر آن باشد اشراق نمود  
 و به نفسی که متوقف شد و بساحت اقدس هدیه ارسال نمود نظر بقضی قبول شمع آنکه اگر جمیع اموال ارض را  
 بخوایم تصرف نمایم احدی را مجال لم و نم نبوده و نخواهد بود هیچ فعلی اقیح از این فصل نبوده نیست که  
 باسم حق مابین ناس گنجدی شود بر آنجناب و اصحاب حق لازم که ناس را به تشریه کسبه و تقدیس اعظم  
 دعوت نمایند تا راسخه تمیص الهی از اجزای او استنشاق شود و لکن باید اولوالعنی بقدر نظر  
 باشند چه که شأن صابریں از فقرا عنده الله عظیم بوده و عمری لایعادله شأن الایمانه



طوبی نقیر صبر و ستر و لغنی انفق و اثر انشاء الله باید فقر اہمت نمایند و کسب مشغول شوند  
و این امر است کہ بر نفسی در این ظهور اعظم فرض شدہ و از اعمال حسنہ عند الله محسوب و ہر نفسی  
عامل شود البتہ اعانت ضعیبہ شامل او خواہد شد ازہ یعنی من شیاء بفضلہ انہ علی کل شیء قدیر...  
ای علی بگو با جہای الہی کہ اول انسانیت انصاف است و جمیع امور منوط بہ آن قدر  
تفکر در زاریا و بلا یامی این مسجون نماید کہ تمام عسر در نید اعدا بودہ و ہر یوم در سبیل محبت  
الہی ببلانی مبتلا تا آنکہ امر انہ ما بین عباد مرتفع شد حال اگر نفسی سبب شود و با وہام خود  
در تفریق ناس ترا او جہراً مشغول کرد و او از اہل انصاف است لا و نفسہ المہینتہ علی العالمین  
لغمری نیوج قلبی و ید مع عینی لا مرانہ و للذین یقولون ما لا یفقون و یتوہمون فی انفسہم  
ما لا یسعون الیوم لایق انکہ کل باسم عظم مثبت شوند نیست مہرب و مغفرتی خیر او و ناس  
را متحد نمایند اگر نفسی در اعلی علو مقام قائم باشد و از او کلماتی ظاہر شود کہ سبب تفریق  
ناس کرد و از شاطلی بحر اعظم و علت توجہ بشری بسز مقام محمود مشہود کہ ظاہر است بحدود  
بشریہ جہاتیہ یشہد کل الاکوان بانہ محسوم من نفعات الرحمن قل ان انصفوا یا اولی الابا  
من لا انصاف لہ لا انسانیت لہ حق عالم است بکل نفوس و ما عندہم حلم حق سبب تجربی  
نفوس شدہ چہ کہ ہتک استار قبل از میقات نمیفرماید و نظر بسبقت رحمت ظہورات غضبیتہ  
منع شدہ لذا کثرتی از ناس آنچه ترا مگر بکند حق را از آن خافل دانستہ اند لا و نفسہ اعلم

انجیر کل در مرآت علمیه مشهود و مبرهن و واضح قل لک الحمد یا شاعر عیوب الضعفاء  
 و لک الحمد یا عفا رذوب العفلاء ناس را از موہوم منع نمودیم کہ بسطان معلوم و مایہ  
 من عنده عارف شوند حال بظنون و اوہام خود مبتلا مشاہدہ میشوند لعمری انتم ہم موہوم  
 و لا یسعون و ما یتکلمون آنہ ہو الموہوم و لا ینفقون نسئل اللہ ان یتوفق الکمل و یعرف ہم نفسہ و  
 انفسہم لعمری من فاز بعرفانہ یطیر فی ہوا آجبہ و یقطع عن العالمین و لا یلتفت الی من علی  
 الارض کلہا و کیف الذین یتکلمون باہو انعم ما لا اذن اللہ لہم بگو الیوم یوم اصفاست شنوید  
 ندای مظلوم را باسم حق ماطق باشید و بطراز ذکرش مزین و بانوار جنبش مستنیر ہنیت مشباح  
 قلوب و متصل وجود و الذی غفل عما جری من صبیح الارادۃ آنہ فی عقلہ مبین صلاح و سداد  
 شرط ایمانست نہ اختلاف و فساد بلغ ما امرت بہ من لدن صادق امین انما ابہاء  
 حکمت یا ابہاء الذکر باسمی و الناظر الی شطری و الناطق بثناء ربک بحمیل .

مقصود از گناہای آسمانی و آیات الہی آنکہ مردمان براستی و دانائی تربیت شوند کہ  
 سبب راحت خود و بندگان شود ہر امری کہ قلب را راحت نماید و بر بزرگی انسان بعینہ براید  
 ناس را راضی دارد مستبول خواهد بود مقام انسان بلند است اگر با بنسایت مزین و الاہست تر

از جمیع مخلوق مشاهده میشود بگوای دوستان امروز را ضمیمت شمرد و خود را از فیوضات بحر تعالی  
محرور نماید از حق می طلبیم جمیع را بطرز عمل پاک و خالص در این یوم مبارک مزین فرماید آنه بنهار

ای عباد برستی گفته میشود و برستی بشنوید حق جل شانہ ناظر تپلوب عباد بوده است  
و دون آن از بر و بحر و زخارف و الوان کل را بملوک و سلاطین و امرا و اگذا کرده چه که لازال علم  
یفعیل مایشا، امام ظهور با نغ و ساطع و متلانی آنچه امروز لازمست اطاعت حکومت قیامتک  
بحکمت فی الحقیقه زمام حفظ و راحت و اطمینان در ظاهر در قبضه اقتدار حکومت است  
حق چنین خواسته و چنین مقدر فرموده ...

امید هست که یکی از ملوک لوجه الله بر نصرت این حزب مظلوم قیام نماید و بذکر ابی  
و ثنای سرمدی فائز شود قد کتب الله علی هذا الحزب نصره من نصرهم و خدمت و الوفاء بعهده  
باید این حزب در جمیع احوال بر خدمت ناصر قیام نماید و لازال بحیل و فائزتمتک باشند طوبی  
لمن سمع و عمل و ویل للتارکین .

نسخه اصل لوح مبارک بنور پیدانشده است

« بگو ای اهل ارض » برستی بدانید که بلای ناکهانی شمارا در پی است و عقاب عظیمی  
از عقب گمان مبرید که آنچه را متکب شدید از نظر محو شده قسم بجا بلم که در الواح زبرجد  
از قلم صلی جمیع اعمال شامثبت گشته .

يا معشر الملوك قد اتى المالك والملك لله المهين لقيتوم اَلَا تَعْبُدُوا اَلَا اِلهَ وَتُوجِبُوا  
 بقلوب نور آء الى وجه ربكم مالك الاسما هذا امر لا يعادله ما عندكم لو اتمتم تعسرون  
 انا نركم تفرحون باجمعتهم وغيركم وتمننون انفسكم عن العوالم التي لم يحبها الا لوجي المحفوظ  
 قد شغلتكم الاموال عن المال هذا لا ينبغي لكم لو اتمتم تعلمون طرقات سلوكم عن ذر الدنيا  
 مسرعين الى ملكوت ربكم فاطر الارض والسماء الذي به ظهرت الزلازل وناحت القبائل الا  
 من بند الوري واخذ ما امر به في لوح مكنون هذا يوم فيه فاز الكليم بانوار القديم  
 وشرب زلال الوصال من هذا القدر الذي به سحرت البحور قل تالله الحق ان الطور يطوف  
 حول مطلع الطور والروح يادي من الملكوت هلموا وتعالوا يا ابناء الغرور هذا يوم فيه  
 سرع كوم الله شوقا للقائه وصاح بصيتون قد اتى الوعد وظهر ما هو المكتوب في الواح الله  
 المتعالي اعزير المحبوب يا معشر الملوك قد نزل الناموس الاكبر في المنظر الانور وظهر كل  
 امر ستر من لدن مالك القدر الذي به اتت الساعة وانشق القمر وفضل كل امر مستوم .  
 يا معشر الملوك اتم المماليك قد ظهر المالك باحسن الطراز ويعدوكم الى نفسه المهين لقيتوم  
 اياكم ان يمنعكم عن مشرق الطور او يحجبكم الدنيا عن فاطر السماء قوموا على خدمته المقصود

الذی خلقکم بکلمة من عنده وجعلکم مظاہر القدرۃ لما کان وما یکون تالله لا زیدان بنصر  
 فی ممالکم بل حبنا لتصرف القلوب انما لمنظر البصاء یشهد بذلك ملکوت السماء لو انتم  
 تفقهون والذی اتبع موله انه اعرض عن الدنیا کلها وکیف هذا المقام المحمود دعوا  
 البیوت ثم قبلوا الی المملکوت هذا ما نفعکم فی الآخرة والأولی یشهد بذلك ملک  
 البحر و لو انتم تعلمون طوبی لملک قام علی نصرۃ امری فی مملکتی واتطع عن سوائی  
 انه من اصحاب السفینۃ الحمرآه الی جعلها الله لاهل البصاء ینبغی لكل ان یعزروه ویوقروه ونصروه  
 لیقع المدین بفتح اسمی المهین علی من فی ممالک الغیب والشهود انه بمنزله ابصر للبشر  
 والعرة الغتة آجیدین النساء ورأس الکرم لجد العالم انصروه یا اهل البصاء بالاموال والنفس .



رگ جهان در دست پزشک دانا است در درامی سیند و بدانانی درمان میکند هر روز  
 را رازی است و هر سه را آواری درد امروز را درمانی و فردا را درمان دیگر امروز را اگر آن  
 باشید سخن از امروز رانید دیده میشود گیتی را در دهای بکیران فیه اگر توه او را بر بسترنا کاسی  
 انداخته مردمانی که از باده خود بینی سر مست شده اند پزشک دانا را از او باز داشته اند نیست  
 که خود همیشه مردمان را گرفتار نموده اند نه در میداندند درمان می شناسند راست را کثر

انگاشته اند و دوست را دشمن شمرده اند بشنوید آواز این زندانی را با استید و بگوئید شیاً  
آنانکه در خوابند بیدار شوند بگوای مُردگان دست بخشش نزدانی آب زندگانی میدهد شب بید  
و بنوشید هر که امروز زنده شد هرگز نمیرد و هر که امروز مرد هرگز زندگی نیابد ...

ان ربکم الرحمن بحیث ان یری من فی الاکوان کنفس واحدیه و یهیکل واحد ان غتموا فضلته  
و رحمته فی تلك الايام التي مارأت صین الابداع شبهها طوبی لمن نبذ ما عنده ابتغاء لملأ عنده  
نشهد انه من الفائزین ...

انا قد جعلنا میقاتنا لکم فاذا تمت المیقات وما اقبلتم الی الله لیاخذکم عن کل الجهات  
ویرسل علیکم نجات العذاب عن کل الاشطار وکان عذاب ربکم لشدید ...

کمال الیوم مقامات عنایات الهی مستور است چه که عرصه وجود استعداد ظهور آن را

نداشتہ و ندارد و لکن سوف يظهر امر آمن عنده انه لا تضعفه قوۃ الجهنود ولا سطوة الملوك  
 نیتق بالحق ویدع الكل الى الفسء و انجیر . جمیع از برای اصلاح عالم خلق شدہ اند لعمرا للہ  
 شئونات درندہ ہای ارض لایق انسان نبودہ و نیست شان انسان رحمت و محبت و شفقت  
 و بردباری با جمیع اہل عالم بودہ و خواہد بود بگوامی دوستان این کوثر صغی از صبح عنایت  
 مالک آسماء جاری بنوشید و با بشم بنوشانید تا اولیای ارض یقین مبین بدانند کہ حق از  
 برای چہ آمدہ و ایشان از برای چہ خلق شدہ اند ...

حضرت موجود میفرماید ای پسران انسان دین اللہ و مذہب اللہ از برای حفظ و اتحاد  
 و اتفاق و محبت و الفت عالم است اورا سبب و علت نفاق و اختلاف و بغینہ و بغضا  
 نمایند نیست راہ مستقیم و اس محکم متین آنچه بر این اساس گذاشتہ شود حوادث دنیا  
 اورا حرکت نندہ و طول زمان اورا زہم نریزند . انتہی

امید ہست کہ علما و امرای ارض متحداً بر اصلاح عالم قیام نمایند و بعد از تفکر و مشور  
 کامل بدریاق تدبیر ہیکل عالم را کہ حال مریض مشاہدہ میشود شفا بخشند و بطرز صحت مزین دارند ...  
 و در جمیع امور باید رؤسا با عدال ناظر باشند چو ہر امری کہ از اعتدال تجاوز نماید



از طرز اثر محروم مشاهده شود مثلاً حریت و تمدن و امثال آن مع آنکه بمتبجول اهل معرفت  
فائز است اگر از حد اعتدال تجاوز نماید سبب و علت ضرر گردد ...

انشاء الله از همت او یاریا و حکمای ارض اهل عالم بمانفعم آگاه شوند غفلت تاکی  
اعتساف تاکی انقلاب و اختلاف تاکی این خادم فانی متخیر است جمیع صاحب بصر  
سمعند و لکن از دیدن و شنیدن محروم مشاهده میشوند حتب این عبد به آنجناب خادم  
بر آن داشت که باین اوراق مشغول شود و الا فی اکتیه ایریاح یاس از جمیع جهات در عبور  
مرور است و انقلابات و اختلافات عالم یوماً فیوماً در تریاید آثار برج و مرج مشاهده میشود  
چه که اسبابی که حال موجود است بنظر موافق نمیاید از حق جل جلاله می طلبیم که اهل ارض  
را آگاه نماید و عاقبت را بنخیر مفتی فرماید و بآنچه سزاوار است مؤید دارد ...

ای احزاب مختلفه با اتحاد توجه نماید و بنور اتفاق منور گردید لوجه الله در مقرر می حاضر شوید  
و آنچه سبب اختلاف است از میان بردارید تا جمیع عالم بانوار سیرت اعظم فائز گردند و در یک  
مدینه وارد شوند و بر یکت سیر بر جالس این مظلوم از اول ایام الی حین مقصودی جنبه آنچه  
ذکر شده نداشته و ندارد شکی نیست جمیع احزاب بانق اعلی متوجهند و با مرقق عامل نظر تقبیلاً

عصر او امر و احکام مختلف شده و لکن کل من عند الله بوده و از نزد او نازل شده و بعضی از امور  
 هم از عناد ظاهر گشته باری بحد ایتقان اصنام او حام و اختلاف را بشکنید و با اتحاد و اتفاق  
 تمسک نماید اینست کلمه علیا که از ام کتاب نازل شده یشهد بذکات لسان العظمت فی مقام  
 الترفیع ...

سالم است نه ارض ساکن است و نه اهل آن گاهی بحرب مشغول و هنگامی بیلاها  
 ناگهانی مغرب با ساء و ضرا، ارض را احاطه نموده مغذک احدی آگاه نه که سبب این است  
 و علت آن چه اگر نامح حقیقی کلمه فرموده آنرا بر فساد حمل نموده اند و از او پذیرفته اند  
 انسان متحیر که چه گوید و چه عرض نماید و نفس دیده میشود که فی احمیتقه در ظاهر و باطن متحد باشند  
 آثار اتفاق در آفاق موجود و مشهود مع آنکه کل از برای اتحاد و اتفاق خلق شده اند .  
 « حضرت موجود میفرماید » ای دوستان سر پرده یگانگی بلند شد چشم بیگانگان یکدیگر را  
 مبینید همه بار یکت دارید و برکت یکت شاخسار . انتهى  
 انشاء الله نور انصاف بتابد و عالم را از اعتساف مقدس فرماید اگر ملوک و سلاطین  
 که مظاہر اقتدار حق جل جلاله اند تهمت نمایند و بمانیتفع به من علی الارض قیام فرماید

عالم را آفتاب عدل اخذ نماید و منوره سازد .

« حضرت موجود میفرماید » خیمه نظم عالم به دو ستون قائم و برپا مجازات و مکافات ...  
و در مقام دیگر میفرماید یا معشر الامراء ایس فی العالم حبذا قوی من العدل و العقل ...  
طوبی للملک میثی و میثی امام وجهه رایت العقل و عن و رانه کتیبته العدل انه غره جبین السلام  
بین الانام و شاتمه و جسته الامان فی الامکان . انتهی .  
فی الحقیقه اگر آفتاب عدل از حساب ظلم فارغ شود ارض غیر ارض مشاهده گردد .

ان یاسفیر العجم فی المدینة از عمت بان الامر کان بیدی او یتبدل امر الله سبحی و  
ذلی او بافتادی و انسانی فبنس ما ظننت فی نفسک و کنت من الظالمین انه ما من الله  
الا هو لطیف امره و یعلمو برهانه و یشیت ما اراد و یرفعه الی مقام الذی یتطع عنه ایدیک و  
ایدی المعرضین هل تظن بانک تعجزه فی شیء او تمنع عن حکمه و سلطانه او یقدر ان یقوم  
مع امره کل من فی السموات و الارضین لا فونفسه الحق لا یعجزه شیء عما خلق اذا فارجع  
عن ظنک ان الظن لا یعنی من الحق شیئاً و کن من الراجعین الی الله الذی خلقک  
و رزقک و جعلک سفیر المسلمین ثم اعلم بانه خلق کل من فی السموات و الارض بکلمة

امره وما خلق سبحانه كيف يقوم معه سبحانه الله عما اتهم تظنون يا ايها المبعضين ان كان هذا  
 الامر حق من عند الله لن يقدر احد ان ينيعه وان لم يكن من عنده كيفيه علمائكم والذين هم  
 اتبعوا هوائهم وكانوا من المعرضين اما سمعت ما قال مؤمن آل فرعون من قبل وحكي انه  
 عنه نسبة الذي اصطفيه بين خلقه وارسله عليهم وجعله رحمة للعالمين قال وقوله الحق تقتلون  
 رجلاً ان يقول ربى الله وقد جاؤكم بالبينات من ربكم وان يك كاذباً فعليه كذبه وان  
 يك صادقا فيصيبكم بعض الذي يعدكم وهذا ما نزل الله على حبيبه في كتابه الحكيم وانتم  
 ما سمعتم امر الله وحكمه وما استنصتم بفتح الذي نزل في الكتاب وكتم من الغافلين وكتم من  
 عبادتكم في كل شهور وسنين وكتم من ظلم اتركبتموه في اياكم ولم يرشها عين الابداع  
 ولن ينجر مثلها احد من المورضين وكتم من رضيع بقى من غير امه ووالد وكتم من اب قتل به  
 من ظلمكم يا ايها الظالمين وكتم من اخت ضحبت في فراق اخيها وكتم من امرته بقت بغير  
 زوج ومعين وارتقيتم في الظلم الى مقام الذي قتلتم الذي ما تحرف وجهه عن وجه الله العلى  
 العظيم فيايت قتلتموه كما تقتل الناس بعضهم بعضا بل قتلتموه بعينهم الذي ما رأت بمثل عيون  
 الناس وكبت عليه السماء وضجت افئدة المقربين اما كان ابن نبيكم واما كان نسبة الى نبي  
 شتر انبيكم فكيف فعلتم به ما لا فعل احد من الاولين فوالله ما شهد عين الوجود بمثلكم تقتلون  
 ابن نبيكم ثم تفرحون على معاخذكم وتكونون من الفرصين وتلعنون الذينم كانوا من قبل وفعلوا

بمثل ما فعلتم ثم عن أنفسكم لمن الغافلين اذا فانصف في نفسك ان الذين تبونهم  
 وتلعنونهم هل فعلوا بغير ما فعلتم اولئك قتلوا ابن نبينهم كما قتلتم ابن نبينكم وجرى منكم ما جرى  
 منهم فما الفرق بينكم يا ملا المفسين فلما قتلتموه قام احد من اجبانه على القصاص ليعرفه  
 احد و اتقى امره من كل ذيروح وقضى منه ما مضى اذا ينبغي بان لا تلووا احد اسنة  
 ذلك بل لو مو انفسكم فيما فعلتم ان اتم من المنصفين هل فعل احد من اهل الارض بمثل ما فعلتم  
 لا فورت العالمين كل الملوك والسلاطين يوترون ذرية نبينهم ورسولهم ان اتم من الشاهدين  
 و اتم فعلتم ما لا فعل احد و اركبتم ما احترقت عنه الكبار والعارفين ومع ذلك ما تشبهتم في  
 انفسكم وما استشرتم من فعلكم الى ان قتمت علينا من دون ذنب ولا جسم مبین اما تخافون  
 عن الله الذي خلقكم وسوكم وبلغ اشدكم وجعلكم من المسلمين الى متى لا تتنبهون في انفسكم و  
 لا تعقلون في ذواتكم ولا تقومون عن نوككم وغفلتكم وما تكونون من المتنبهين انت فكر في  
 نفسك مع كل ما فعلتم وعلمتم هل استطعتم ان تتخذوا نار الله او تطفئوا النوار تحلبه التي  
 استضانت منها اهل الحج البقاء واستجذبت عنها افئدة الموحدين اما سمعتم يد الله فوق ايديكم  
 وتقديره فوق تدبيركم وانه لهو القاهر فوق عباده والغالب على امره يفعل ما يشاء ولا يسأل  
 عما شاء ويحكم ما يريد وهو المقتدر القدير وان توفقوا بذلك لم لا تنتهون اعمالكم ولا تكونون  
 من الساكنين وفي كل يوم تجددون ظلمكم كما قتمتم على في تلك الايام بعد الذي ما دخلت

نفسى فى هذه الأمور وما كنت مخالفاً لكم ولا معارضا لأمركم إلى ان جعلتمونى مسجوناً فى  
هذه الأرض البعيدة ولكن فاعلم ثم ايقن بان بذلك من سبيل امر الله وسنته كما لم يبدل من  
عن كل ما اكتسبت ايدىكم وايدى المشركين ثم اعلموا يا علماء الاعجام بانكم لو تقتلوننى يقوم الله  
احد مقامى وهذه من سنته الله التى قد دخلت من قبل ولن تسجدوا سنته لا من تبديل و  
لا من تحويل اتريدون ان تطفئوا نوره فى ارضه ابى الله الا ان تيم نوره ولو انتم تكبروه فى  
انفسكم وتكونون من الكافرين وانت يا سفير تفكر فى نفسك اقل من ان ثم نصف فى ذاك  
بأبى حبرم افترت علينا عند هؤلاء الوكلاء واتبعتم هوىكم واعرضت عن الصدق  
وكنتم من المقربين بعد الذى ما عاشرتنى وما عاشرتك وما رأيتنى الا فى بيت ابيك ايام  
التى فيها يذكر مصائب حسينؑ وفى تلك المجالس لم يجد الفرصة احد لينق اللسان و  
بالبيان حتى يعرف مطالبه او عقايد و انت تصدقنى فى ذلك لو تكون من الصادقين و  
فى غير تلك المجالس ما دخلت لترانى انت او يرانى غيرك مع ذلك كيف اقيمت على ما  
سمعت منى اما سمعت ما قال عنه رجل لا تقولوا لمن القى بسكم السلام لست مؤمنا ولا  
الذين يدعون ربهم بالغداة والعشى يريدون وجهه وانت خالفت حكم الكتاب بعد الذى  
حسبت نفسك من المؤمنين ومع ذلك فوالله لم يكن فى قلبى بغضك ولا بغض احد  
من الناس ولو وردتم علينا ما لا يطيقه احد من الموحدين وما امرى الا باله وما توكل على الله عليه

فسوف يمضي آياكم و آيام الذين هم كانوا اليوم على غرور مبين و تحتمون في محضر الله و تسئلون  
 عما كتبتكم بايدكم و تحبسون بها فبئس مثوى الظالمين فواته لو تطلع بما فعلت لشكى على  
 نفسك و تفر الى الله و تفرج في آياك الى ان يغفر الله لك و انه بجاود كريم و لكن انت  
 من توقع بذلك لما استغلت بذاتك و نفسك و جسمك الى زخارف الدنيا الى ان  
 يفارق الروح عنك اذا تعرف ما القيناك و سجد اعمالك في كتاب الذي ما ترك  
 فيه ذرة من اعمال الخلق اجمعين اذا فاستنصح بنصيحتي ثم اسمع قولي بسمع فوادك و لا تغفل عن  
 كلماتي و لا تكن من المعرضين و لا تغتبر بما اوتيت فانظر الى ما نزل في كتاب الله المهين  
 العزيز فلما نسوا عما ذكروا به ففتح عليهم ابواب كل شئ كما فتح عليك و على امثالك ابواب  
 الدنيا و حشرها اذا فاشطر ما نزل في آخر هذه الآيات المباركة و هذا وعد غير مكذوب  
 من مقتدر حكيم و لم ادرباى صراط اتم تقيمون و عليه تمشون يا ايها المبعضين انا ندعوكم الى الله  
 و نذكركم باياته و نبشركم ببقائه و نفتركم اليه و نلقاكم من بدائع حكمته و اتم تطردونا و تكفرونا  
 بما صفت لكم استكم الكذبة و تكونن من المدبرين و اذا اظلمر ما بينكم ما اعطانا الله سبحانه و تقولون  
 ان هذا الاصحح مبين كما قالوا امم امثالكم من قبل ان اتم من الشاعرين و لذا منعم انفسكم  
 عن فضل الله و فضله و لن تجدوه من بعد الى ان يحكم الله بيننا و بينكم و هو اعلم الحاكمين و منكم  
 من قال ان هذا هو الذي ادعى في نفسه ما ادعى فواته هذا البهتان عظيم و ما انا الا عبد

آمنت باشه وآياته ورسوله و ملائكتہ و يشهد حينئذ لساني و قلبي و ظاهري و باطني بانته  
 هو الله لا اله الا هو و ما سواه مخلوق بامرہ و من جعل بارادته لا اله الا هو الخالق الباعث لمحيي  
 المميت و لكن اني حدثت نعمته التي نعمني الله سبحانه و ان كان هذا جرمي فانما اول المجرمين  
 و اكون بين ايديكم مع اهلي فافعلوا ما شئتم و لا تكونن من الصابرين لعل ارجع الى الله ربتي  
 في مقام الذي يخوفني عن وجوهكم و هذا انتهى اطلاق بعيتي و كفى بالله على نفسي لعليم و خبير  
 ان ياتني فاجعل محضك بين يدي الله انك ان لن تراه انه يراك ثم يصف في امرنا با  
 جرم قت علينا و اقرتينا بين الناس ان تكون من المنصفين قد ضربت من الطهران بالملك  
 و توجهنا الى العراق باذنه الى ان وردنا فيه و كنا من الواردين ان كنت مقصراً لم نطلقنا  
 ان لم اكن مقصراً لم اوردتم علينا مالا اورد احد الى احد من المسلمين بعد ورودي في العراق  
 هل طغرتني ما يفسد به امر الدوله و هل شهد احدنا مغايراً فاسئل اهلها لتكون من المستبصرين  
 و كنا فيه احدى عشر سنين الى ان جاء سفيركم الذي لن يحيت القلم ان يحري على اسمه و كان ان  
 يشرب الخمر و يركب البغي و الفحشاء و فسد في نفسه و افسد العراق و يشهد بذلك اكثر اهل الزوراء  
 لو تسئل عنهم و تكون من الساعين كان ان ياخذ اموال الناس بالباطل و ترك كل ما امره الله به  
 و ارتكب كل ما نهى عنه الى ان قام علينا بما اتبع نفسه و هو يه و سلك منج الظالمين و كتب  
 اليك ما كتب في حقنا و انت قبلت منه و اتبعت هو يه من دون بيتته و لا برهان مبين و



ما تبينت وما تفحمت وما تجتست ليظهر لك الصدق عن الكذب والحق عن الباطل وتكون  
 على بصيرة منسيرة فاسئل عنه عن السفراء الذين كانوا في العراق وعن دراهمهم عن والي البصرة  
 ومشيرها يخصص لك الحق وتكون من المظلمين فوالله ما خالفناه في شيء ولا غيره وتبعنا احكام الله  
 في كل شأن وما كنا من المفسدين هو بنفسه شهيد بذلك ولكن يريد ان ياخذنا ويرجعنا  
 الى العجم لارتفاع اسمه كما انت اتركبت هذا الذنب لاجل ذلك وانت وهو في حد سواء  
 عنده الله الملك العليم ولم يكن هذا الذكر مني اليك لتكشف عني ضرمي او لتوسط لي عند احد  
 لا فورت العالمين ولكن فضلنا لك الامور لتعلقتن به في فعلك ولا ترد على احد مثل ما ورد  
 علينا وتكون من الثابنين الى الله الذي خلقك وكل شيء وتكون على بصيرة من بعد هذا  
 خير لك عما عندك وعن سخارتك في هذه الايام لقليل اياك ان لا تنفض عينك في  
 مواقع الانصاف وتوجه الى شطر العدل بقلبك ولا تبدل امر الله وكن بما نزل في الكتاب  
 لمن الناظرين ان لا تشجع هو نيك في امر واتبع حكم الله ربك المنان القديم سترجع  
 الى التراب ولن يبقى نفسك ولا ما تسره في ايامك وهذا ما ظهر من لسان صدق منسبح اما  
 تذكرت بذكر الله من قبل لتكون من المتذكرين قال وقوله الحق منها خلقناكم وفيها نعيدكم و  
 منها نخبركم تارة اخرى وهذا ما قدره الله لمن على الارض من كل عنبر ووزيل ومن خلق  
 من التراب ويعيد فيها ويخرج منها لا ينبغي له بان يستكبر على الله واوليائه وشيخه عليهم و

يكون على غرور عظيم بل ينبغي لك ولا مثالك بان تجنوا لمطاعه التوحيد ونخصوا جناح الدابة  
 للمؤمنين الذين هم اقتروا في الله وانقطعوا عن كل ما تشتغل به النفس العباد ويعدهم عن صراط الله  
 العزيز الحميد وكذلك نلقى عليكم ما نفعكم وينفع الذين هم كانوا على رحمتهم لمن المتوكلين ...

ان يا ايها السلطان اسمع قول من نطق بالحق ولا يريد منك حسنة، عما اعطاك الله  
 وكان على قسط حق مستقيم ويدعوك الى الله ربك ويهديك سبل الرشده والصلاح لتكون  
 من المصلحين اياك يا ايها الملك لا تجمع في حوكمتك من هولاء الوكلاء الذين لا يتبعون الا هوىهم  
 ونبدوا اماناتهم وراى ظهورهم وكانوا على خيانه بسين فاحسن على العباد كما احسن الله لك  
 لا تدع الناس و امورهم بين يدي هولاء اتق الله وكن من المتقين فاجتمع من الوكلاء الذين تجدهم  
 روائح الايمان والعدل ثم شاورهم في الامور وخذ احسنها وكن من المحسنين فاعلم وايقن بان الذبيحة  
 لن تجده عنده الديانة لن يكون عنده الامانة والصدق ان بذلت حق يقين ورجان الله سبحانه السلطان لن يحترز  
 عن شيء ولن يتيق في امور الناس و ما كان من المتقين اناك ان لا تدع زمام الامور عن كفك  
 ولا تظنن بهم ولا تكن من الغافلين ان الذين تجدهم قلوبهم الى غيرك فاحترز عنهم ولا تامنهم على امرك  
 وامور المسلمين لا تجعل الذنب راعي اغنام الله ولا تدع محبة تحت ايدي المفضنين ان الذين

يخافون الله في امره لن تطمع منهم الامانة ولا الديانة وتجنب عنهم وكن في حفظ عظيم لسلاير عليك  
مكرهم وضرهم فاعرض عنهم ثم اقبل الى الله ربك العزيز الكريم من كان لله كان الله له ومن  
يتوكل عليه انه هو يحرسه عن كل ما يضره وعن شر كل مكارهين وانك لو سمع قولي وتسمع  
بنصي يرفعك الله الى مقام الذي يتقطع عنك ايدي كل من على الارض اجمعين ان يلك  
اتبع سنن الله في نفسك وباركانك ولا تتبع سنن الظالمين خذ زمام امرك في كفاك  
وقبضة اقتدارك ثم استفسر عن كل الامور بنفسك ولا تغفل عن شي وان في ذلك لخير  
عظيم ان اشكر الله ربك بما اصطفىك بين برتيه وجعلك سلطانا للمسلمين وينبغي لك  
بان تعرف قدر ما وهبك الله من بدائع جوده واحسانه وتشكره في كل حين وشكر ربك  
هو حبك اجابه وحفظك عباده وصيانتهم عن هؤلاء الخائنين لتعلمهم احد ثم اجر حكم الله  
بينهم لتكون في شرع الله لمن التراسخين وانك لو تجرى انهار العدل بين رعيتك ليضرك الله  
بجود الغيب والشهادة ويؤيدك على امرك وانه ما من آله الا هولاء الامر والنطق وان اية  
يرجع عمل المخلصين ولا تظن خبث انك فاطن بفضل الله ربك ثم توكل عليه في امورك و  
كن من المتوكلين فاستعن بالله ثم استغن من عنائه وعند خزان السموات والارض يعطي  
من يشاء ويمنع عن من يشاء لا اله الا هو اعني احميد كل فقرا لدى باب رحمته وفضاء لدى ظهور  
سلطانه وكل من جوده لمن التاملين ولا تفرط في الامور فاعمل بين خدامك بالعدل ثم نفق عليهم

على قدر ما يحتاجون به لاعلى قدر الذى يكينونه ويحبونونه زينة لانفسهم وبوتهم ويصرفونه  
فى امور التى لن يحتاجوا بها ويكونون من المسرفين فاعذل بينهم على الخط الاستوا بحيث لن  
يحتاج بعضهم ولن يكينر بعضهم وان هذا العدل مسين ولا تجعل الاعرة تحت ايدى الاذلة و  
لا تسلط الاذنى على الاعلى كما شهدنا فى المدينة وكنا من الشاهدين واما لما وردنا المدينة  
وجدنا بعضهم فى سعة وغنا عظيم وبعضهم فى ذلة وفقر مبين هذا لا يبغي سلطتك ولا يلقى لك  
اسمع نصحي ثم اعدل من الخلق ليرفع الله اسمك بالعدل بين العالمين اياك ان لا تعزوهوا الا لك  
ولا تحزب الرعية اتق من ضجج الفقراء والابرار فى الاسحار وكن لهم سلطان شفيع لانهم كثر  
فى الارض فيسبغى لخصرتك بان تخط كثر من ايدى هولاء السارقين ثم تجس من امورهم و  
احوالهم فى كل حول بل فى كل شهر ولا تكن عنهم لمن الغافلين ثم نصب ميزان الله فى مقابلة  
عينيك ثم اجعل نفسك فى مقام الذى كانك تراه ثم وزن اعمالك به فى كل يوم بل فى  
فى كل حين وحاسب نفسك قبل ان تحاسب فى يوم الذى لن يستقر فيه رجل احد من خشيته  
وتضطرب فيه افئدة الغافلين ويسبغى للسلطان بان يكون فضيه كالشمس يربى كل شىء ويعطى  
كل ذئب حقه وهذا لم يكن منها بل بما قدر من لدن مقدر تدير ويكون رحمته كالسحاب  
ينفق على العباد كما ينفق السحاب امطار الرحمة على كل ارض با مر من مدبر عليم اياك ان  
لا تطمن من احد فى امرك ولم يكن لك احد كمشك على نفسك كذلك نبتن لك

كلمات الحكمة وملتقى عليك ما يقبلك عن شمال الظلم الى يمين العدل وهديك الى  
شاطى قرب منير كل ذلك من سيرة الملوك الذين سبقوك فى الملك وكانوا ان بعدوا  
بين الناس ويسلكوا على مناهج عدل قويم انك نزلت فى الارض فافعل ما يلقى لهذا  
الشان المتعالى العظيم وانك ان تشرح عما يقينك وعلمناك تخرج عن هذا الشان  
الاعز الرفيع فارجع الى الله بقلبك ثم طهره عن الدنيا ورحمها ولا تدخل فيه حب  
المغايرين لانك لو تدخل فيه حب الغير لن يشرق عليه انوار تجلى الله لان الله جليل  
لاحد من قلبين وهذا ما نزل فى كتاب قديم ولما جسد الله واحداً يعنى لخصرتك  
بان لا تدخل فيه جتين اذا تمسك برب الله واعرض عن حب ما سواه ليدخلك الله  
تجربته احديته ويجعلك من الموحدين فواته لم يكن مقصودى فيما يقينناك الا تبريك  
عن الاشياء الغائبة وورودك فى جبروت الباقية وتكون فيه باذن الله لمن الحاكمين ...  
يا ايها الملك فواته ما ريد ان اشكو منهم فى حضرتك انما اشكو شتى حسرتى الى الله  
الذى خلقنا واياهم كان علينا وعليم لسا هدو وكيل بل اريد ان اذكرهم باعمالهم لعل  
لا يفعلوا باحد كما فعلوا بنا ولعل يكون من المستذكرين ستمضى بلايانا واضطرارنا والشدة التي  
احاطت بنا من كل الجهات وكذلك تضى راحتهم والرخاء الذى كانوا فيه وهذا من الحق الذى  
لن ينكره احد من العالمين ويتضى سكوتنا على الثراب بهذه الذلة وجلوهم على السرير العترة

ويحكم الله بيننا وبينهم وهو خير الحاكمين وشكر الله في كل ما ورد علينا ونصبر فيما قضى بقضى  
 وعليه توكلت واليه فوتنت امرى وانه يوفى اجور الصابرين والمتوكلين له الامر وخلق  
 يعز من يشاء ويذل من يشاء ولا ينزل عماشاء وانه لهو العزيز القدير اسمع يا سلطان ما  
 القينا على حضرتك ثم امنع الظالمين عن ظلمهم ثم اقطع ايديهم عن رؤس المسلمين فوالله وردنا  
 ما لا يحبرى استلم على ذكره الابان حين راقمه ولن تقدر ان تسمعه اذان الموحدين بلع امرنا  
 المقام الذي بكت علينا عيون احدانا ومن ورائهم كل ذى بصير بعد الذي توجنا الى  
 حضرتك وامرنا الناس بان يدخلوا في ظلك لتكون حصن للموحدين انا نقتك يا سلطان  
 في شئى او عصيتك فى امر او مع وزراءك الذين كانوا ان يكلموا فى العراق باذناك لا  
 فرب العالمين ما عصيناك ولا اتاهم فى اقل من لمح البصر ولا اعصيناك من بعد ان شابه  
 واراد لو يرد علينا اعظم مما ورد وندعوا الله بالليل والنهار وفى كل بكور واصيل لنوقحك على  
 طاعته واجر حكمه ونحفظك من جنود الشياطين اذا فاضل ما شئت وما ينبغي لخصرتك  
 ويليق لسلطنتك ولا تنس حكم الله فى كل ما اردت او تريد وقل الحمد لله رب العالمين ...

ای فریج در اکثری از الواح الهیه از تسلیم امریه نازل جمیع اجبای الهی را وصیت  
 فرمودیم که ذیل مقدس را بطین اعمال ممنوعه و غبار اخلاق مردوده نیالانید و همچنین وصیت  
 فرمودیم که بمانزل فی الواح ناظر باشند اگر وصایای الهیه را که از مشرق تسلیم رحمانی  
 اشراق فرمود بگوش جان شنیدند و باصغای آن فائز نیکبختند حال اکثر من فی الامکان را  
 بخلعت هدایت مرین مشاهده مینمودید و لکن قضی ماضی حال کثره حسری در این ذرقه بفضای  
 سان قدم در این سخن عظیم میفرماید ای اجبای حق از مغازه ضیق نفس و هوای بفضای مقدسه  
 احدیه بشباید و در حدیقه تقدیس تنه بریه ماومی گیرید تا از نجات اعمالیه کل بریه شاطی  
 احدیه توجه نمایند ابد در امور دنیا و ما متعلق بها و رؤسای ظاهره آن تکلم جائز نه حق  
 جل و عنده مملکت ظاهره را بملوک عنایت فرموده بر احدی جائز نه که ارتکاب نماید  
 امری را که مخالف رأی رؤسای مملکت باشد و آنچه از برای خود خواسته مدائن قلوب  
 عباد بوده اجبای حق الیوم بمنزله مفاخند انشاء الله باید کل بقوت اسم عظیم آن  
 ابواب را بگشایند اینست نصرت حق که در جمیع زبر و الواح از تسلیم فائق الاصبح جاری  
 شده و همچنین باناس مبدار حرکت نمایند و زقار کنند و بکمال تقدیس و تنه بریه و صدق

وانصاف ظاهر شوند بشأنی که جمیع ناس آن نفوس را انشاء الله فی العباد و شمرند حال  
مشاهده کن در چه سمائی طیر او امر حق در طیر است و در چه مقامی آن نفوس ضعیفه ساکن طوبی  
للذین طاروا باجنحة الایقان فی الهوا، الذی جبرمی من قلم ربک الرحمن ای ذبیح نظر  
باعمال حق کن و قل تعالی تعالی قدرته اتی احاطت العالمین و تعالی تعالی انقطاع الذک  
علا علی الخلائق اجمعین تعالی تعالی مظلومیه اتی احترقت بها افئدة المقربین .  
مع آنکه بسلامی لایحیی در دست اعدا، قبلما جمیع رؤسای ارض را واحد بعد واحد تسلیغ  
نمودیم آنچه که اراده الله بان تعلق یافت بود لتعلم الأمم ان البلاء لا یمنع قلم القدم  
انه یتحرک باذن الله مصور الرمم حال مع این شغل عظیم لایق است که اجزاء کم خدمت محکم  
کنند و نصرت امر الله توجه نمایند نه آنکه بارتکاب امور شنیعه مشغول شوند اگر قدری در افعال  
واعمال ظاهره حق مشاهده نمائی تخریب و جهک علی التراب و تقول یارب الارباب اشهد انک  
انت مولی الوجود و مرتبی بعین و الشهود و اشهد ان قدر تک احاطت الکائنات  
لا تخونک جنود من علی الارض و لا تمنعک سطوة من علیینا و اشهد انک ما اردت الایة  
العالم و اتحاد اهلک و نجاته من فیہ حال قدری تفکر نماید که دوستان حق در چه مقام  
باید حرکت نمایند و در چه هوا طیران کنند اسئل الله ربک الرحمن فی کل الاحیان ان یوفیهم  
علی ما اراد انه لهو المقدر العزیز العلام ای ذبیح ضراین مظلوم از سمن و تاراج و اسیری



و شهادت و ذلت ظاهره نبوده نیست بلکه ضراعیست که اجبای حق بآن عاملند و آنرا  
 نسبت بحق میدهند هذا ضری و نفسه لهیمنه علی العالمین و ضرا کبر آنکه هر یوم کی از اهل  
 بیان مدعی امری شده بعضی متمسک بضمی از اغصان و بعضی مستغلقه اند آنچه گفتند و  
 عاملند آنچه عاملند ای ذبیح لسان عظمت میفرماید و نفسی الحق قد انتت الطورات الی  
 هذا الطور الاعظم و من یدعی بعده انه کذاب مقرر نسل الله ان توفقه علی الرجوع ان تا.  
 انه لهو الثواب و ان اصغر علی ما قال سعید علیه من لای رحمه انه لهو المقدر لتدیر مشاهد  
 که اهل بیان آنقدر ادراک نمودند که مظهر قلم و مبشر جامم آنچه فرموده ناظر الی الطور و قیامه  
 علی الامر فرموده و الا و نفسه الحق بکلمه از آنچه فرموده تکلم نمی نمودند این جهال امر غنی معال را  
 لعب اطحال دانسته اند هر روز بخیمالی حرکت می نمایند و در مفارزه سازند لو کان الامر کما یقولون کیف سیتقر  
 امر ربک علی عرش السکون تفکر و کن من المتفکرین تفکر و کن من المتوسمین تفکر و کن من الراسخین  
 تفکر و کن من المعینین علی شأن لو یدعی کل البشر بکل ما یکون او فوقه لا توجه الیهم و تدعهم و را  
 مقبلاً الی قبله العالمین لعمری ان الامر عظیم عظیم و الیوم عظیم عظیم طوبی لمن نبذ الوری  
 و رانه متوجهاً الی الوجه الذی بنوره اشرفت السموات و الارضون ای ذبیح بصر حدید باید  
 قلب محکم در جل نحاس شاید تا بوساوس بسنود نفسیه بلغزو است حکم محکم که باراده مالک  
 قدم از قدم اسم عظم جاری و نازل شده احفظه کما تحفظ عینک و کن من الشاکرین دریالی

وأيام نجدت حق مشغول باش وازدوشش منقطع لعمرى ماترته اليوم سيفنى وبعج نفسك  
فى اعلی المقام لو تكون مستقيماً على امر موليك ان اليه منتقلك مشونك .

ان يا ملوك الميضية اما سمعتم ما نطق به الروح باني ذاهب وات فلما اتى فى ظلل من الغمام  
لم ماقتبرتم به لتفوزوا ببقائه وتكونن من الفائزين فى مقام حسره يقول فاذا جاء  
روح الحق الاتى فهو يرشدكم واذ اجانكم بالحق ما توجهتم اليه وكنتم بلعب انفسكم لمن  
اللاعبين ما استقبلتم اليه وما حضرتم بين يديه لتسمعوا آيات الله من لسانه وتطلعوا بحكمته  
العزيز الحكيم وبذلك منعت نسات الله عن قلوبكم ونفحات الله عن قوادكم وكنتم فى  
وادي الشهوات لمن المجرى فوالله انتم وما عندكم ستفنى وترجعون الى الله وتسلون عما  
اكتسبتم فى ايامكم فى مته الذي تحسرفيه الخلائق اجمعين ...

ان يا ايها الملوك قد قضت عشرين من تسنين وكننا فى كل يوم منها فى بلاجديد  
وورد علينا ما لا وورد على احد قبلنا ان انتم من السامعين بحيث قتلونا وسفلوا دمانا واحدا  
اموالنا وهتكوا حرمتنا وانتم سمعتم اكثره وما كنتم من المانعين بعد الذي ينبغي لكم بان  
تمنعوا الظالم عن ظلمه وتحكموا بين الناس بالعدل ليطير عدالتكم بين الخلائق اجمعين ان الله

قد اودع زمام الخلق بايديكم لتحكموا بينهم بالحق وناخذوا حق المظلوم عن هؤلاء الظالمين وان  
 لن تفعلوا بما امرتم في كتاب الله لن نذكر اسمائكم عنده بالعدل وان هذا الغبن عظيم ،  
 اناخذون حكم انفسكم وتدعون حكم الله العلي المتعالى القادر القدير دعوا ما عندكم وخذوا  
 ما امركم الله به ثم اتبعوا الفضل من عنده وان هذا بسيل مستقيم ثم اتفقوا اليئنا وبما متنا  
 الباساء والفتراء ولا تغفلوا عما فى اقل من آن ثم احكموا بيننا وبين احدنا بالعدل وان  
 هذا الخير مبين كذلك نقص عليكم من قصصنا وبما قضى علينا فكشفوا عما التوءم من ثيابك ليشف  
 ومن لم يشاء ان ربى لخير ناصر ومعين ان يا عبد ذكر العباد بما القيناك ولا تحف من  
 احد ولا تكن من الممترين فوفى يرفع الله امره ويعلو برهانه بين السموات والارضين  
 فوكل فى كل الامور على ربك وتوجه اليه ثم اعرض عن المنكرين فاكف بالله ربك جبراً  
 ومعين انما كتبنا على نفسنا نصرك فى الملك وارتفاع امرنا ولولن يتوجه اليك احد من السلاطين

« در مقامى حضرت موجود در سبب علت اوليه سکون و راحت هم و عمار عالم ميفرمايد »  
 لابد بر بنيت مجمع بزرگى در ارض برپا شود و ملوک و سلاطين در آن مجمع مفاوضه در صلح کسبه  
 نمايند و آن است که دول عظيمه برامى آسایش عالم بصلح محکم قشبت شوند و اگر نيکى بر

نگلی بر خیر و جمیع متفقاً بر منع قیام نمایند در این صورت عالم محتاج متهات حربیه و صفوف عسکریه  
 نبوده و نیت الا علی قدر یحفظون به ممالککم و بلدانکم اینست سبب آسایش دولت و رعیت  
 و مملکت انشا الله ملوک و سلاطین که مرایای اسم عزیز آهینند باین مقام فائز شوند و عالم را  
 از سطوت ظلم محفوظ دارند ...

عقرب جمیع اهل عالم بیک لسان و یک خط مزین در اینصورت هر نفسی بهر بلدی  
 توجه نماید مثل آنست که در بیت خود وارد شده این امور لازم و واجب هر ذی بصر و  
 سمعی باید جبهه نماید تا اسباب آنچه ذکر شد از عالم الفاظ و اقوال بعرضه شهود و ظهور آید ...  
 امروز انسان کسی است که بخدمت جمیع من علی الارض قیام نماید حضرت موجود میفرماید :  
 طوبی لمن ابسح قانما علی خدمه الأمم و در مقام دیگر میفرماید لیس لعن لمن یحب الوطن بل لمن یحب  
 العالم . انتهى . فی الحقیقه عالم یک وطن محسوب است و من علی الارض اهل آن ...



انقوا الله یا ایها الملوک و لا تتجاوزوا عن حدود الله ثم اتبعوا بما امرتم به فی الكتاب  
 و لا تكونن من المتجاوزین آیاکم ان لا تظلموا علی احد قدر خردل و اسلکوا سبیل العدل و اذنه سبیل  
 مستقیم ثم صلحوا ذات بینکم و قتلوا فی العساکر لیتقل مصارفکم و تكونن من المسترکین و ان

ترتفعوا الاختلاف بينكم لن تحتاجوا الى كثرة الجيوش الاعلى قدر الذي تحرسون بها بلدانكم  
وما لكم اتقوا الله ولا تسرفوا في شيء ولا تكونن من المفسدين وعلينا بانكم تزدادون مصارعكم في  
كل يوم وتحملونها على الرعيته وهذا فوق طاقتهم وان هذا انظمتهم اعادوا اياها الملو  
بين الناس وكونوا مظاهر العدل في الارض وهذا ينبغي لكم ويليق شأنكم لو انتم من المنصفين  
اياكم ان لا تطموا على الذمهم هاجروا اليكم ورحموا في خلقكم اتقوا الله وكونوا من المتقين  
لا تطمئنتوا بقدرتكم وعساكركم وحسن انكم فاطمئنتوا بانه بارئكم ثم استنصروا به في اموركم  
ما النصر الا من عند الله ينصر من يشاء يحبوا السموات والارضين ثم علموا بان الهتفرا اما انتم  
بينكم اياكم ان لا تخافوا في امانته ولا تطمئنتوا ولا تكونن من الخائنين تسئلون عن امانته في يوم  
الذي تنصب فيه ميزان العدل ويعطى كل ذي حق حقه ويوزن فيه كل الاعمال من كل غنى وقصير  
وان لن تنصروا بما انصمناكم في هذا الكتاب بلسان بدع مبين ياخذكم العذاب من كل جهة  
ويا تيكم الله بعدله اذا لا تقدر ان تقوموا معه وتكونن من العاجزين فارجموا على  
انفسكم وانفس العباد ثم حكموا بينهم بما حكم الله في لوح قدس منبع الذي قدر فيه مقادير كل  
شيء وفضل فيه من كل شيء تفضيلا وذكرى لعباده المؤمنين ثم استبصروا في امرنا وتبينوا  
فيما ورد علينا ثم حكموا بيننا بين اعدائنا بالعدل وكونوا من العادلين وان لن تمنعوا  
النظام عن ظلمه ولن تأخذوا حق المظلوم فباتى شي تفتخرون بين العباد وتكونن من المفسرين

ايكون افخاركم بان تاكلوا وتشربوا وتجتبوا الزخارف في خزانكم او الترين باحجار البحر  
 واصفرا ولو لو ببيض شين ولو كان الافتخار بهذه الاشياء الغايبه فينبغي للتراب  
 بان يفتخر عليكم لانه يبذل وينفق عليكم كل ذلك من مقدر تقديره وقد رآه الله كل ذلك  
 في بطنه ويخرج لكم من فضله اذا ما نظر وان في شأنكم وما تفتخرون به ان اتم من الناظرين  
 لا فوالذي في قبضته جبروت الملكات لم يكن لغنم لكم الا بان تتبعوا سنن الله في  
 انفسكم ولا تدعوا احكام الله بينكم مجوراً وتكونون من الراشدين ...



يا معشر الامراء لما صرتم سحابة لوجه الشمس ومنعموها عن الاشراق ان اسمعوا ما يحكمكم  
 به احكم الاعلى لعل تسيح به انفسكم ثم انفقوا والمساكين سئل الله بان يؤيد الملوك على  
 الصلح انه لو القادر على ما يريد يا معشر الملوك انما زاكم في كل سنة تزدادون مصارفكم و  
 تحملونها على الرعيه ان هذا الاظلم عظيم اتقوا زفات المظلوم وعبراته ولا تحموا على الرعيه  
 فوق طاقتهم ولا تخربوهم تعمير تصوركم ان اختاروا لهم ما تتحارونه لانفسكم كذلك نبين لكم ما يحكمكم  
 ان اتم من المتفترسين انتم خزانكم اياكم ان تحكموا عليهم مالا حكم به الله واياكم ان تتلموا  
 بايدي السارقين بهم تحمكون وتاكلون وتغلبون عليهم تشكبرون ان هذا الامر عيب لما

نبذتم الصلح الاكبر عن ورائكم تمسكوا بهذا الصلح الاصغر لعل به تصلح اموركم والذين في ظلمكم  
على قدر يا معشر الاميرين ان صلحوا ذات بينكم اذا لا تتحاجون بكبشة العساكر وقاتمهم الا  
على قدر تخطون به ممالككم وبلدانكم اياكم ان تدعوا ما نصحتكم به من لدن عليم امين ان اتحدوا  
يا معشر الملوك به تسكن ارباب الاحتلاف بينكم وتريح الرعية ومن حوكم ان يتم من العيار  
ان قام احد منكم على الاخر قوموا عليه ان هذا الاعدل مبين ...

يا اصحاب المجلس في هناك وديار حسرى تدبروا وتكلموا فيما يصلح به العالم و  
حاله لو انتم من المتوسمين فانظروا العالم كهيكل انسان انه خلق صحيحاً كاملاً فاعترته الامراض  
بالاسباب المختلفة المتغايرة وما طابت نفسه في يوم بل اشتد مرضه بما وقع تحت تصرف  
اطبائهم غير حاذقة الذين ركبوا مطية الهوى وكانوا من الهانئين وان طاب عضو من اعضائه  
في عصر من الاعصار بطبيب حاذق بقيت اعضاء حسرى فيما كان كذلك ينتبكم اعلم  
انجيز واليوم نرزه تحت ايدي الذين احذموا سكر خمر الغرور على شأن لا يعرفون خيرا نفهم  
فكيف هذا الامر الاوعر ان سعى احد من هؤلاء في صحته لم يكن مقصوده الا بان يتفجع به  
اسماً كان او رسماً لئلا يتدر على برئه الاعلى قدر مقدور والذي جعله الله الدبر باق الاظم  
وتسبب الاثم لصحته هو اتحاد من على الارض على امر واحد وشريعتهم واحدة هذا لا يمكن ابداً  
الا بطبيب حاذق كامل مؤيد لعسرى هذا الهوا حتى وما بعده الا الضلال لمسين ...



قل يا ملائكة المغليين موتوا بعظيم قد اشرقت شمس العظمة عن افق الامر واستضاء بصياها  
 كل الوجود وانتم غفتم عنها وكنتم من الغافلين اذا فارحوا على انفسكم ولا تكفروا بالآية  
 انتم به ولا تكونن من المسرئين تالله الحق ان تكفروا بهذا الامر فقد ضحك عليكم كل الملك  
 لانكم استدلتم بينهم في اثبات امركم بايات الله المهيمن مقتدر العزيز العليم فلما برزت  
 مرة اخرى سلطنة عظمى اذا كفرتم بها فويل لكم يا ملائكة الغافلين انتم كنتم في انفسكم بانكم  
 مكف الشس وضياها لا فونفسى لن تقدرن ولن تستطيعن ولو يجمع عليها انتم وما دونكم عما خلق  
 بين السموات والارضين خافوا عن الله ولا تطلوا اعمالكم ثم سمعوا كلمات الله ولا تكونن من  
 المتحبين قل تالله انى لن اريد لى شينا بل اريد نصر الله وامره وكفى نغبه على ما قول شهيد  
 وانتم لو تطرن ابصاركم لتشهدن فعلى شهيد اعلى قولى ثم قولى وليد اعلى فعلى عمت عيونكم  
 اما رايتم قدرة الله وسلطنة ثم عظمته وكبريائه فويل لكم يا معشر المغليين اسمعوا قولى ولا تصبروا  
 اقل من ان وكذلك امركم حبل الرحمن لعقل تقطن عما عندكم وتصعدن الى جوار الله  
 تشهدن في ظل الامر كل العالمين قل لا مهرب لاحد ولا ملجأ لى ولا عاصم اليوم من قهر الله  
 وسلطته الا بعد امره وهذا امره قد ظهر على بهكل اعلام قبارك الله من هذا المنظر المشرق

العزيز البديع خلصوا انفسكم عن دوني ثم توجهوا الي وجهي وان هذا خير لكم عما عندكم  
 ويشهد بذلك لسان الله على لسانى الناطق العالم بعليم قل ارعتمم بان باقبا لكم مزيدة شيئا  
 لا فونفى او باعراضكم نقص عن شئى لا فوداتى الغالب المتنع لمنيع ان اخرقوا حجاب  
 الاسماء وملكوتها فوجمالي قد ظهر سلطان الاسماء الذى بامرہ خلقت الاسماء من اول الله  
 لا اول له ويخلقها كيف يشاء وانه لهو المقتدر الحكيم اياكم ان لا تعرفوا اجسادكم عن خلق الاله  
 ثم اشربوا عن كاس التى تحركها علمان الظهور فوق رؤسكم وكذلك امركم الذى كان ارحم  
 بكم من انفسكم ولن يطلب منكم اجرا ولا جزاء ان امره الاعلى الذى ارسله بالحق وجعله  
 نفسه حجة على الخسايق اجمعين واطهره بكل الآيات اذا فارتدوا ابصاركم لتشهدوا ما نطق  
 عليكم لسان القدم لعل تكونن من المطلعين هل سمعتم من آباءكم او آباء آبائكم الى ان ينتهي  
 الى آدم الاولى بان اتى احد على ظلل الامر سلطان لائح مبين وتحرك عن مينه ملكوت الله  
 وعن يساره جبروت القدم وعن قدمه جنود الله المقدر الغالب القدير وكلم فى كل حين  
 بآيات التى تعجز عن عرفانها افئدة العارفين ولم يكن من عند الله اذا تبينوا ثم تكلموا على الصدق  
 النخلص ان اتم من ذى لسان صادق منيع قل قد نزل معادل ما نزل على من قبل ومن كان  
 فى ريب على ما نطق عليه الروح حينئذ ينبغي له بان يحضر تلقاء العرش لسمع آيات الله ويكون على  
 بصيرة منير قل والله قد تمت نعمته الله وبلغت كلمته ولاح وجهه واحاط سلطانه وظهر امره وسبق احسانه العيان

انسان ظلم عظیم است و لکن عدم تربیت او را از آنچه با اوست محروم نموده بیک کلمه  
 خلق نسرمود و بکلمه اخیری بمقام تعلیم هدایت نمود و بکلمه دیگر مراتب و مقاماتش را حفظ  
 فرمود « حضرت موجود میفرماید » انسان را بشبانہ معدن که دارای اجکار کریمه است مشابہ  
 نما تربیت جو اهر آن بعرضه شهود آید و عالم انسانی از آن منتفع گردد . انتهى  
 اگر نفسی در کتب منزله از سما احتیج به بیدہ بصیرت مشاهده نماید و تفکر کند ادر آن نیاید  
 که مقصود آنست جمیع نفوس نفس واحده مشاهده شوند تا در جمیع قلوب نقش خاتم الملکوت  
 منطبع شود و شمس عنایت و اشرفات انجم فضل و رحمت جمیع را احاطه نماید حق جل جلاله  
 از برای خود چیزی اخذ ننموده نه از اطاعت عالم با و نفعی راجع و نه از ترک آن نقصی وارد  
 در هر آن طیر ملکوت بیان باین کلمه ناطق جمیع را از برای تو خواستم و تو را از برای خود  
 اگر علمای عصر بگذازند و من علی الارض را سحہ محبت و اتحاد را بیابند در آن صین نفوس عارفه  
 بر حریت حقیقی آگاه شوند راحت اندر راحت مشاهده نمایند آسایش اندر آسایش اگر  
 ارض بانوار آفتاب این مقام منور شود اذ ایصدق ان یقال لانری فیها عوجا و لا امتا...

این الذین كانوا بقلوبهم و تطوف في حولهم ذوات البحال ان اعتبروا يا قوم ولا تكونوا  
 من العافلين سوف ياتي دونكم و تصرف في اموالكم ويسكن في بيوتكم اسمعوا قولي ولا تكونوا  
 من الجاهلين لكل نفس مني ان يتبار لنفسه ما لا يتصرف فيه غيره و يكون معه في كل الاحوال  
 تامة انه يحب الله ان اتم من العارفين عمر و ابوتها لا تخسر بها الامطار و تخلكم من حوادث  
 الزمان كذلك يعلمكم هذا المظلوم الفريد .

توحيد بدیع معدهس از تجدید و عرفان موجودات ساحت عز حضرت لایزالی رالایق و  
 سزاست که لم نزل و لایزال در مکن قدس اجلال خود بوده و فی ازل الازال در مقعد و مقتر  
 استقلال و استقلال خود خواهد بود چه قدر غنی و مستغنی بوده ذات منزهش از عرفان ممکنات  
 و چه مقدار عالی و متعالی خواهد بود از ذکر سگان ارضین و سماوات از علو وجود بخت و سمو  
 کرم صرف در کل شیئی تمایشد و یری آیه عرفان خود را و دیده گذارده تا هیچ شیئی از عرفان  
 حضرتش علی مقدره و مرتبه محسوم نماند و آن آیه مرآت جمال اوست در آفرینش و هر قدر

علم و آیات در آن مرآت منطبع و مرتسم گردد علی مقام شهید کل شیئی فی مقامه و یعرف کل شیئی حده  
و مقدره و یسمع عن کل شیئی علی انه لا اله الا هو ...

و این مرآت اگر چه بجا هدایت نفسانی و توجّهات روحانی از کدورات ظلمانی و توتومات  
شیطانی بجدائق قدس رحمانی و حظائر انس ربانی تقرب جوید و واصل گردد و لکن نظر  
بانگه هرامری را وقتی مقدّر است و هر ثمری را فصلی معین لهذا ظهور این عنایت و بریح این مگر  
فی ایام الله بوده اگر چه جمیع ایام را از بدایع فضلش نصیبی علی ما علی عنایت فرموده  
و لکن ایام ظهور را معامی فوق ادراک مدرکین مقرر داشته چنانچه اگر جمیع قلوب من فی آسمان  
و الارض در آن ایام خوش صمدانی بآن شمس عز ربانی مقابل شوند و توجه نمایند جمیع خود را  
مقدس و نیر و صافی مشاهده نمایند فعالی من هذا الفضل الذی ما سبقه من فضل قتله  
من هذه العنایة التي لم یکن لها شبهة فی الابداع و لا لها نظیر فی الاثرع فعالی عما هم یصفون  
او نیدکرون این است که در آن ایام احدی محتاج با حدی نبوده و نخواهد بود چنانچه ملاحظه شد  
که اکثری از قاصدین حرم ربانی در آن یوم الهی بعلموم و حکمتی ناطق شدند که بحر فی از آن دون  
آن نفوس مقدّسه اطلاع نیافته و نخواهد یافت اگر چه بالف سه تعلیم و تعلم مشغول شوند است  
که اجبای آسمی در ایام ظهور شمس ربانی از کل علوم مستغنی و بی نیاز بوده اند بلکه نیایع علم و  
از قلوب و فطریشان من غیر تعطیل و تاخیر جاری و ساریست .

ای برادر من شخص مجاهد که اراده نمود قدم طلب و سلوک در سبیل معرفت سلطان قدم  
 گذارد باید در بدایت امر قلب را که محل ظهور و بروز تجلی اسرار عیبی الهی است از جمیع غبارات  
 تیره علوم اکتسابی و اشارات مظاہر شیطانی پاک و منزه فرماید و صدر را که سپر  
 ورود و جلوس محبت محبوب ازلی است لطیف و نطیف نماید و همچنین دل را از علاقه آب و گل  
 یعنی از جمیع نتفوش شحمیه و صور ظلیه مقدس گرداند بقسمی که آثار حبت و بغض در قلب نماند که مبنا  
 آن حبت اورا بختی بی دلیل میل دهد و یا بغض اورا از حبتی منع نماید چنانچه الیوم کشری تبارنا  
 دو وجه از وجه باقی و حضرت معانی باز مانده اند و بی شبان در صحراهای ضلالت و نیان  
 میچرخند و باید در کل حین توکل بحق نماید و از خلق اعراض کند و از عالم تراب منقطع شود و بکشد  
 و برت الارباب در بند و نفس خود را بر احدی ترجیح ندهد و افتخار و استکبار را از روح قلب شویب  
 و صبر و اصطبار دل بند و ضمت را شعار خود نماید و از تکلم بیفایده احتراز کند چه زبان  
 ناری است افسرده و کثرت بیان ستمی است هلاک کننده نار ظاہری اجساد را متحرق نماید  
 و نار لسان ارواح و افسرده را بگذارد اثر آن نار با سعی فانی شود و اثر این نار بقرنی باقی  
 ماند و غیبت را ضلالت شمرد و بان عرصه هرگز قدم نگذارد زیرا غیبت سراج منیر قلب را

خاموش نماید و حیات دل را بمراند بقیل قانع باشد و از طلب کثیر فارغ مصاحبت منقطعین را  
 عنایت شمارد و عزت از تمسکین و شکب برین رانعت شمرد در اسرار با ذکر مشغول شود و تمام  
 همت و اقدار در طلب آن نگارگوشد غفلت را بنا حسب ذکر بسوزاند و از ماسوی اسد چون برقی  
 درگذرد و بر بی نصیبان نصیب بخشد و از محسرومان عطا و احسان دریغ ندارد رعایت حیوان  
 را منظور نماید تا چه رسد بانسان و اهل بیان و از جانان جان دریغ ندارد و از شامت خلق  
 از حق احتراز بخوید و آنچه برای خود نمی پسندد برای غیر نپسندد و نگوید آنچه را وفا نکنند و از  
 خاطمان در کمال استیلا درگذرد و طلب مغفرت نماید و بر عاصیان مسلم عفو درکشد و بحقارت  
 ننگرد زیرا حسن خاتمه مجهول است ای بسا عاصی که درین موت بجهت ایمان موفق  
 شود و حسرت بچاشد و بملا اعلی شتابد و بسامطیع و منومن که در وقت ارتقای روح تقلیب  
 شود و با سفل درکات نیران مقربا بد .

باری مقصود از جمیع این بیانات متقنه و اشارات محکمه است که سالک و طالب باید  
 جز خدا را فناداند و غیر معبود را معدوم شمرد و این شرائط از صفات عالین و سجیه روحانین است  
 که در شرائط مجاهدین و مشی سالکین در سناج علم الیقین ذکر یافت و بعد از تحقق این مقامات  
 برای سالک فارغ و طالب صادق لفظ مجاهد در باره او صادق میاید و چون بعمل <sup>۱</sup> و آید  
 جاهد و اینما « مؤید شد البته بیسارت <sup>۲</sup> نهندیم سبلنا » مستبشر خواهد شد و چون سراج

طلب و مجاہدہ و ذوق و شوق و عشق و ولہ و جذب و حب در قلب روشن شد و نسیم محبت از  
 شطراحتیہ وزید ظلمت ضلالت شک و ریب زائل شود و انوار علم و یقین ہمہ ارکان وجود را  
 احاطہ نماید در آن حین شیر معسومی بشارت روحانی از مدینہ الہی چون صبح صادق طالع شود  
 و قلب و نفس و روح را بصور معرفت از نوم غفلت بیدار نماید و عنایات و نایبات روح تقدیر  
 صدانی حیات تازہ جدید مبذول دارد بقسمی کہ خود را صاحب چشم جدید و گوش بدیع و قلب  
 نواد تازہ می بیند و رجوع آیات و اضحہ آفاقہ و خبیات مستورہ انفسیہ مینماید و بعین اللہ  
 بدیعہ در ہر ذرہ بانی مفتوح مشاہدہ نماید برای وصول بہ مراتب عین الیقین و حق الیقین نور الیقین  
 و در جمیع اشیاء اسرار تجلی و وحدانیہ و آثار طور صمدانیت ملاحظہ کند قسم بخدا کہ اگر سالک  
 بسبیل ہدیی و طالب معراج شقی باین مقام بلند اعلیٰ و اصل گردد راحۃ حق را از فرسنگہای  
 بعیدہ استنشاق نماید و صبح نورانی ہدایت را از مشرق کل شیئی ادراک کند و ہر ذرہ و ہر شئی  
 اوراد دلالت بر محبوب و مطلوب نماید و چنان متمیز شود کہ حق را از باطل چون شمس از ظل فرق  
 گذارد مثلاً اگر نسیم حق از مشرق ابداع وزد و او در مغرب انحصار باشد بہتہ استشام کند  
 و ہمچنین جمیع آثار حق را از کلمات بدیعہ و اعمال منسیعہ و افعال لمیعہ از افعال و اعمال و آثار  
 ماسومی امتیاز دہد چنانچہ اهل لؤلؤ لؤلؤ را از حجبہ و انسان ربیع را از خریف و حرارت را از



برودت و دماغ جان چون از زکام کون امکان پاک شد البته راحه جانان را از منازل بعید  
 بیاید و از اثر آن راحه بمصر اقیان حضرت مشان وارد شود و بدایع حکمت حضرت سبحانی را در آن  
 شهر روحانی مشاهده کند و جمیع علوم مکنونه را از اطوار ورقه شجره آن مدینه استماع نماید و از  
 تراب آن مدینه تسبیح و تقدیس رب الارباب بگوش ظاهرو باطن شنود و اسرار رجوع و ایاب  
 را بچشم سر ملاحظه فرماید چه ذکر نمایم از آثار و علامات و ظهورات و تجلیات که بامر سلطان اسما  
 و صفات در آن مدینه مقدر شده بی آب رفع عطش نماید و بی نار حرارت محبت آتش بفرماید در هر  
 گیاهی حکمت بالغه معنوی مستور است و بر شاخسار هر گل هنر اربیل ناطقه در جذب و شور از  
 لاله های بدعش تبر نار موسوی ظاهر و از نفحات قدسیه اش نغمه روح القدس عیوی باهر  
 بی ذهب غنا بخشد و بی فایده عطف نماید در هر ورقش نعیمی مکنون در هر غره اش صد هزار حکمت  
 مخزون و مجاهدین فی الله بعد از انقطاع از ماسونی چنان بآن مدینه انس گیرند که آنی از آن منفک نشوند  
 دلائل قطعیه را از سنبل آن مجمل شنوند و بر این واضح را از جمال کل نوای طبل اخذ نمایند و این مدینه  
 در رأس هزار سنه او ازید او اقل تجدید شود و تزیین یابد...

و آن مدینه کتب الهیه است در هر عمدی مثلاً در عمد موسی توراہ بود و در زمن عیسی نجیل و در عمد محمد رسول الله  
 فرقان در این صبر بیان در عمد من سعبه الله کتاب او که رجوع کل کتب بان است و همین است بر جمیع کتب.

مادر هر کجا باشیم و هر چه بر ما وارد شود باید حزب الله بکمال استقامت و طمینان  
 باقی اصلی ناظر باشند و باصلاح عالم و تربیت اعم مشغول گردند آنچه وارد شده و بشود سبب و  
 علت ارتفاع امر بوده و هست خدا و امر الله و تمسکوا به آنه نزل من لدن امر حکیم با کمال  
 شفقت و رحمت اهل عالم را باینستفیع به نفهم دلالت کردیم در راه نمودیم قسم به اقیاب حقیقت  
 که از اصلی ائمه عالم اشراق نموده حزب الله جز عمار و اصلاح عالم و تهذیب اعم مقصودی  
 نداشته و ندارند با جمیع ناس صدق و صفا بوده اند ظاهرشان عین باطن و باطن نفس  
 ظاهر حقیقت امر پوشیده و پنهان نه امام وجود ظاهر و هویدا نفس اعمال گواه این مقال  
 امروز هر صاحب بصری انوار صبح ظهور را مشاهده کند و هر صاحب سمعی ندای مکتوم طور را  
 اصفا نماید امواج بحر رحمت الهی بکمال اوج ظاهر بشانیکه مشرق آیات و مطلع بنیات جامع  
 احزاب بی پرده و حجاب جالس و مؤانس چه مقدار از اهل آفاق بفاق داخل و بوفاق  
 خارج باب فضل بر وجه کل مفتوح با عاصی و مطیع در ظاهر بیک قسم معاشر که شاید بدکاران  
 بد ریای بخشش بی پایان پی برند تحقیقات هم ستار بستی ظاهر که بدکار گمان می نمود از اخبار  
 محسوب هیچ قاصدی محسوم نماند و هیچ مقبلی ممنوع نه ...

ای دوستان باخلاق مرضیه و اعمال طیبه حق جل جلاله رانصرت نماید ایوم هر نفسی  
 اراده نصرت نماید باید بماله ناظر نباشد بل بماعت الله لیس له ان تظیر الی ما ینفعه بل بما  
 به کلمه الله المطاعه قلب باید از شئونات نفس و هوئی مقدس باشد چه که سلاح قبح و سبب  
 اولیه نصرت تقوی الله بوده و هست اوست درعی که هیکل امر را حفظ میکند و ضرب الله  
 نصرت ینماید لازال رایت تقوی مطهر بوده و از اقوی حسود عالم محسوب به با قبح  
 المقربون من القلوب باذن الله رب العزت ...

قل یا قوم لا تطروا الی الالبیسینی ان تریدن ان تعرفن الله و قدرته و من دون ذلك  
 من تعرفونی و لو تفکروا فی امری بدوام الملک و نظرون لاشیاء یتقاء الله الملک القادر الباقی  
 الحکیم کذلک یتنا الامر لعل الناس یتشعرون فی انفسهم و یكونن من العارفين و انک فانظر شان  
 هؤلاء بعد الذی شهدوا کلمهم باقی فذیت نفسی و اهلی فی سبیل الله و حفظاً لایمانهم و کنت بین الاعداء  
 فی ایام الی اضطربت کل النفوس و ستروا و جوههم عن الاجاب و الاعداد و کانوا یحفظ انفسهم  
 من الیبتغین و اطرونا الامر و بلغناه الی مقام کل اعترفوا بسلطه الله و قدرته الا الذین کان  
 صدوهم عقل العلام و کانوا من المشرکین و مع هذا التطور الذی احاطه امکانات و هذا الاشرار

الذى ما سمعوا شبهه فى الآفاق اعترضوا على ملا البسيان ومنهم من اعرض عن الصراط وكفر بالذي  
 آمن به وبغى على الله المقتدر المهين العلى العظيم ومنهم من توقف لدى الصراط وعلق امره  
 بساذجه تصديق الذى خلق بقولى وبذلك جبط اعماله وما كان من الشاعرين ومنهم من قاس  
 نفس الله بنفسه وغرته الاسماء الى مقام حارب بوجهى واقفى على قتلى وبغى بكل ما كان فى  
 نفسه اذا شكر فى شئ وسُرني الذى خلقنى وارسلنى واحمده فى قضاياه وفى وحدتى ثم ابتلا  
 بين هؤلاء الغافلين وصبرت واصبرنى الصراط مستكلاً على الله واقول اى رب فاحد العباد  
 الى شطرحودك ومواهبك ولا تحسه مهم عن بدائع فضلك والطائفك لانهم لا يعلمون ما اردت  
 لهم من رحمتك التى سبقت العالمين اى رب هو لا رضعفاً فى الجهر وايتام فى السر وانك  
 انت الكريم ذو الفضل المتعالى العظيم لا تقهر يا الهى عليهم ثم انظرهم الى مقتيات التى ينبغي لبدائع  
 رحمتك لعل يرجع اليك ويتغفرون عما ارتكبوا فى جنبك وانك انت الغفور الرحيم...

قل يا قوم هل ينبغي لاعدان منيب نفسه الى ربه الرحمن ان يرتكب فى نفسه ما يرتكبه الشيطان  
 لا فوطلقه السبعان لو انتم من العارفين قد سواستلو بكم عن حب الدنيا ثم اسنكم عن ذكر ما سؤه  
 ثم اركانكم عن كل ما يمنعكم عن التقار وتيقركم الى ما يامركم به الهوى اتقوا الله يا قوم وكونوا من

المتقين قل يا قوم ان تقولوا ما لا تفعلوا فما الفرق بينكم وبين الذين هم قالوا الله ربنا  
 ما هم على ظلل القدس اذ كفروا به وكانوا من المنكرين خلتوا انفسكم عن الدنيا وخرها  
 اياكم ان لا تقربوا بها لانت يا مكرم بالبعي والفحشاء ومنعكم عن صراط عزتكم ثم علموا بان  
 الدنيا هي غفلتكم عن موجدكم واستغالكم بما سوه والاحسرة ما يقربكم الى الله العزيز الجليل  
 وكلما يمنكم اليوم عن حب الله انها هي الدنيا ان حببوا منها لتكونن من المفطحين ان الله  
 لن ينعى شي عن الله لا باس عليه لو زين نفسه بحلل الارض ونسيتها وما خلق فيها لان الله  
 خلق كل ما في السموات والارض لعباده الموحدين كلوا يا قوم ما حل الله عليكم ولا تحرموا  
 انفسكم عن بدائع نعمائه ثم اشكروه وكونوا من الشاكرين يا ايها المهاجر الى الله بلغ الناس  
 رسالات ربك لعل يمنعم عن شطر انفس والهوى ويذكرهم بذكر الله العلى العظيم قل يا قوم  
 اتقوا الله ولا تسفكوا الدماء ولا تعرضوا مع نفس وكونوا من المحسنين اياكم ان لا تفسدوا في  
 الارض بعد اصلاحها ولا تتبعوا سبل الغافلين ومنكم من اراد ان يبلغ امر مولاه فليس ينبغي له  
 بان يبلغ اول نفسه ثم يبلغ الناس ليجذب قوله قلوب السامعين ومن دون ذلك لن يؤثر  
 قوله في افئدة الطالبين اياكم يا قوم لا تكونن من الذين يأمرون الناس بالبر و  
 يسون انفسهم اولئك يكذبهم كلما خبر من افواههم ثم حياق الاشياء ثم ملكه لهم قلوب  
 وان يؤثر قول هؤلاء في احد هذا لم يكن منهم بل بما قدر في الكلمات من لدن متقدر حكيم

ومسلم عند الله كمثل السراج يستضي من العباد وهو يحترق في نفسه ويكون من المحترقين قل  
 يا قوم لا تركبوا ما يضيع به متكم وحرمة الامر بين العباد وتكونن من المضدين ولا تقربوا  
 ما ينكره عقولكم ان تحبوا الاثم وانه حرم عليكم في كتاب الذي لن يمسه الا الذين  
 طهرهم الله عن كل دنس وجعلهم من المطهرين ان اعدوا على انفسكم ثم على الناس لنظير  
 آثار العدل من افعالكم بين عبادنا المخلصين اياكم ان لا تخافوا في اموال الناس كونوا  
 انسابهم ولا تحسوا الفقر اذ انا انما الله من فضله وانه يحب منى المنفقين ضعف ما انفقوا وانه  
 ما من اله الا هو له الخلق والامر يعطى من يشاء ويمنع من يشاء وانه لهو اعطى الباذل بعزير اكرم  
 قل يا ايها البها بلغوا امر الله لان الله كتب لكل نفس تبلغ امره وجعله افضل الاعمال لانها  
 لن يقبل الا بعد عرفان الله لمهمين بعزير القدير وقدر تبلغ بالبيان لا بدونه كذلك نزل الامر  
 من جبروت الله العلي الحكيم اياكم ان لا تحاربوا مع نفس بل ذكروها بالبيان احسنه والموعظة  
 البالغة ان كانت متذكرة فلها والافاعرضوا عنها ثم اقبلوا الى شطر القدس مفر قدس منير  
 ولا تجادلوا الدنيا وافتد فيها باحد لان الله تركها لاهلها وما اراد منها الا قلوب العباد ونها  
 يتحربنود الوحى والبيان كذلك قدر الامر من انا مل لهبنا على لوح قضاه من لادن متفضى علم

ان يا ايها المسافر الى الله خذ نصيبك من هذا الجسد ولا تحرم نفسك عما قدر فيه و  
 كن من الفائزين ولو يزرقن كل من في السموات والارض قطرة منه لسفين في انفسهم بغيا لله  
 المقتدر العليم الحكيم خذ بيد الانقطاع غرفة من هذا الجسد الحيوان ثم رش منها على الكائنات  
 ليظهرهم عن حدودات البشر ويقرتهم بمطر الله الاكبر هذا المقر المقدس المنير وان وجدت  
 نفسك وحيدا لا تحزن فالكف بربك ثم استانس به وكن من الشاكرين بلغ امر مولاك  
 الى كل من في السموات والارض ان وجدت مقبلا فاطهر قلبك على الحكمة الله ربك فيما اتقا  
 الروح وكن من المقبلين وان وجدت معرضا فاعرض عنه فوكل على الله ربك ورب العالمين  
 تالله الحق من يفتح اليوم ثقاه في ذكر اسم ربه ليس نزل عليه جنود الوحي عن مشرق سمى الحكيم اعلم  
 وينزل عليه اهل ملا الاعلى بصحاف من النور وكذلك قدر في حبروت الامر من لدن عزيز  
 قدير والله خلف سر ادق القدس عباد يظنون في الارض ويفضون هذا الامر ولن يخافن من  
 احد ولو يجاربن معهم كل الخلائق جميعين اولئك يقومون بين السموات والارض ويذكرن الله  
 باصلي نذائهم ويدعون الناس الى صراط الله العزيز الحميد ان اقتد بهؤلاء ولا تخف من احد  
 وكن من الذين لا يحسنهم ضوضاء الناس في سبيل بارئهم ولا ينعهم لومة اللامين اذهب

بلوح الله واثاره الى الذين آمنوا وبشهرهم برضوان القدس ثم انذر المشركين قل يا قوم تالله قد علم  
 عن جهة العرش نبأ من الله المقدر العلي العظيم وفي يدي تحفة من الله ربكم ورب آبائكم الاولين  
 انتم وزنوا بقسطاس الحقي بما عندكم من حجج انبيس المرسلين ان وجدتموها على حق من عند  
 آياكم ان لاتجادلوا بها ولا تبطلوا اعمالكم ولا تكونن من المشركين تلك آيات الله قدرت بالحق  
 وبها حقق امره بين يديه وارتفعت رايات التقديس بين السموات والأرضين قل يا قوم هذه  
 لصحيفة المنحومة المحتومة التي كانت مرقومة من اصبع القدس ومستورة خلف حجب الغيب وقد  
 نزلت بالفضل من لدن مقدر قديم وفيها قدرنا مقادير اهل السموات والأرض وعلم الاولين  
 والآخرين لن يعرب عن علمه شيء ولن يعجزه امر عما خلق وخلق ان انتم من العارفين  
 قل قد جاءت كرامة الاخرى وبطنا يد الاقدار على كل من في السموات والأرض واظهرنا من  
 سرنا الاعظم على الخلق النخالص سراً اقل عما يحصى اذا ماتت الطوريون عند مطلع هذا النور  
 الاحمر ا على بقعة اسنينا، وكذلك جاء جمال الرحمن على ظل البسمة ان وقضى الامر من لدن  
 العزيز الحكيم قل للمحورية الفردوس ان اخرجي من غرف القدس ثم لبسي من حدر البقا كيف  
 تشاء من سندس السنا باسمي الابي ثم اسمعي نعمات الأبدع الاحلى عما ارتفع عن جهة عرش  
 ربك العلي الاعلى ثم طلعي عن افق النقاب بطراز الكورا ولا تحرمي العباد من انوار حيك  
 البصائر وان سمعت تشفق اهل الأرض والسماء لا تحسرنى دعيم لميوتن على تراب الفناء



ويعد من بما اشعلت في نفوسهم نار البغضاء ثم غمى على حسن النعمات بين الارضين والسموات  
في ذكر اسم ملكي السماء والصفات وكذلك قد زما لك الامر وانا كنا قادرين اياك ان  
لا تخلعني عن يديك الا طهر قميص الانور ثم زدني عيب في كل حين من اجل البقاء في حيرت النساء  
ليظهر منك طراز الله في كل ما سواه ويتم فضل ربك على العالمين وان وجدت من احد راحة  
حب ربك ان افدى نفسك في سبيله لانا خلقناك له ولذا اخذنا عنك العهد في ذرايبنا  
عند معشر المقربين ولا تجرعي عن رمي الظنونات من اهل الاشارات وعيهم بانفسهم لانهم تتعوا  
همرات الشياطين ثم صحى بين الارض والسماء تاشه الحق اني لحوثة خلقني ليهب آء في قصر اسمه الاله  
وزين نفسي بطراز السماء في الملاء الاعلى واني لقد كنت مخوفة خلف حجبات بعصمة وستورة  
عن انظر لبرية اذ اسمعت ابداع الاحسان عن شطرا من الرحمن شهدت بان الجنان تحركت  
في نفسها شوقا لاستماعها وطلباً للقائها كذلك نزلنا في تيوم الاسماء على لحن البقار والى  
لحن الاصلى في هذا اللوح المبين قل انه لهو الحاكم فيما يشاء بسلطانه يحكم ما يريد بامر وولاي  
عما شاء و اراد وانه لهو المنتحار القادر الحكيم ان الذين كفروا بالله وسلطانه اولئك غلبت  
عليهم انفس والهوى ورجعوا الى مقرهم في النار فبئس مقر المنكرين ...



كن في النعمة متفقاً وفي هتدٍ شاكراً وفي الحق مهيناً وفي الوجه طلقاً وللفقراء  
كسراً وللأغنياء ناصحاً وللمنادي مبيهاً وفي الوعد وفياً وفي الأمور منصفاً وفي الجمع متصفاً  
وفي القضاء عادلاً وللإنسان خاضعاً وفي الظلمة سراجاً وللمهم فرجاً وللظلمان حجاباً  
وللمكروب ملجأً وللمظلوم ناصرًا وعضدًا وظهيرًا وفي الأعمال متقيًا وللغريب وطناً وللأرض  
شفاعاً وللمستجير حصناً وللضير بصراً وللمن ضل صراطاً ولوجه الصدق جمالاً ولهيكل الأمانة طرازاً  
ولبيت الأخلاق عرشاً ولجسد العالم روحاً ولجنود العدل رايةً ولانق الخير نوراً وللأرض طيبة  
رذاذاً ولجسد العلم فلحماً ولسماء الكرم نجماً ولرأس الحكمة اكليلاً ولجبين الذهب ياقظاً ولشجر  
الخشوع ثمراً .

لازال قسم مالک قدم بذکر دوستان مشغول و متحرک گاهی فرات حمت از او جاری  
 و هنگامی کتاب مبین از او منزل اوست یکتا و خطیب اول دینا لازال بر بنسبت تکلیف متکلم و  
 بمواعظ کافیه و نصایح نافعه ناطق حق شاهد و خلق گواه که آنی خود راسته نکرده و حفظ نمود  
 امام وجوه اهل عالم قیام نمود و بما اراد امر من مود مقصود اصلاح عالم و راحت امم بود  
 این اصلاح و راحت ظاهر نشود مگر با اتحاد و اتفاق و آن حاصل نشود مگر بصلاح قلم ان علی  
 بیانش آفاق را بنور اتفاق منور نموده باید ذکرش نامحبت برافروزد و سخات مانعه و حجت  
 حائله را بسوزد یک عمل پاک را از افلاک بگذراند و بال بسته را بگشاید و قوت رفقه را باز آرد ...  
 یا حزب الله التقدیس التقوی التقوی ...

بگو یا حزب الله ناصر و معین و بسند و حق در زبر و الواح بمثابة آفتاب ظاهر و لائح آن  
 جنود اعمال طیبه و اخلاق مرضیه بوده و هست هر نفسی الیوم بحسب اخلاق و تقوی نصرت  
 نماید و لله و فی سبیل الله بر خدمت قیام کند البته آمارش در اشرار ظاهر و موبد اگر در ...



حق جل جلاله از برای ظهور جوهر معانی از معدن انسانی آمده ...

الیوم دین الله و مذهب الله آنکه مذاهب مختلفه و سبل متعدده را سبب و علت بعضا بنمایند  
این اصول و قوانین را همسای محکم متین از منقطع و احد ظاهر و از مشرق و احد مشرق و این اختلافات  
نظر بمصالح و وقت و زمان و قرون و اعصار بوده ای اهل بهر کمر همت را محکم نمایند که شاید  
جدال و نزاع مذهبی از بین اهل عالم مرتفع شود و محو گردد و جلاله و لعباده بر این امر عظیم خطیر قیام نماید  
ضعیفه و بغضای مذهبی ناریت عالم سوز و اظهار آن بسیار صعب مگر بید قدرت الهی نایس  
را از این بلا عظیم نجات بخشد ...

مشکاة بیان را این کلمه بمشابه مصباح است ای اهل عالم همه با یک دارید و برگ  
یک شاخسار کبمال محبت و اتحاد و مودت و اتفاق سلوک نمایند قسم با آفتاب حقیقت نور  
اتفاق آفاق را روشن و منور سازد حق آگاه گواه این گفتار بوده و هست جهد نمائید تا باین مقام  
بلند اعلی که مقام صیانت و حفظ عالم انسانیت فائز شوید این قصد سلطان مقاصد و این  
امل طمیت آمال و لکن با افق آفتاب عدل از سحاب تیره ظلم فارغ نشود ظهور این مقام شکل منظر  
می آید ...

ای اهل عجا با جمیع اهل عالم بروج و ریجان معاشرت نمایند اگر نزد شما کلمه یا جوهر است  
 که دون شما از آن محسوسم بلسان محبت و شفقت القا نمایند و بنمایند اگر تبول شد و اثر نمود  
 مقصد حاصل و الا اورا باو گذارید و در باره او دعائ نمایند بجا لسان شفقت جذاب قلوب  
 است و مانده روح و بمشابه معانیت از برای الفاظ و مانند اقی است از برای اشراق آفتاب  
 حکمت و دانائی ...



او امر الهیه از سماعت احدیه نازل باید کتل بان عامل شوید استیاز و ترقی و فوز خلق بان  
 بوده و خواهد بود هر نفسی که بان عمل نمود دستگارش بعد از عرفان مطلع توحید و مشرق تفسیرید  
 دو امر لازم اول استقامت بر صفتش شبانیکه نعاق ناعقین و ادعای مدعیین اورا از حق منع نماید  
 و کان لم یکن شینا انکار و ثانی اتباع او امر او است که لم یزل مابین ناس بوده و خواهد بود  
 و باو حق از باطل ممتاز و معلوم است ...

وبعد از عرفان حق اعظم امور استقامت بر امر اوست تمسک بنا و کن من الراسخین  
 هیچ عملی اعظم از این نبوده و نیت اوست سلطان اعمال و ربک العلی العظیم ...  
 اعمال و افعال حق مشهود و ظاهر چنانچه در جمیع کتب سماویه نازل و مسطور است مثل نیت  
 درستی و پاکی قلب در ذکر حق و بردباری و رضای بما قضی الله له و التفات به ما قدر له و الصبر  
 فی البلیا یا بل تشکر فیها و التوکل علیہ فی کل الاحوال این امور از اعظم اعمال و اسبق آن عند  
 حق مذکور و دیگر مابقی احکام فروعیه در ظل آنچه مذکور شد بوده و خواهد بود ...  
 باری روح قلب معرّفه الله است و زینت او اقرار بانه یفعل ما یشاء و حکم ما یرید و شوب  
 آن تقوی الله و کمال آن استقامت کذلک یتین الله لمن اراده انه یحب من توجه الیه  
 لا اله الا هو الغفور الکریم الحمد لله رب العالمین ...



ان يا حرف الحى لقد سمعت اذن الله نداك ولاحظت عين الله كتابك وينا ديك  
حينئذ عن جهة العرش آيات نفسه المهيمن المهيمن فطوبى لك بما كسرت صنم بنفس والوهم  
وخرقت احجاب الظنون بقدرة ربك المهيمن العزيز المحبوب فاذا يصدق في حقك بانك  
من حروف التى سبقن الحروفات ولذا اختصك الله من قبل لسان على بالحق الذى امرت  
من نور وجهه كل ما كان وما يكون وانك انت فاحمد الله ثم اشكره بما ايدك على امر الذى  
اضطرب عنه سكان السموات والارض وضجت من في ملكوت الامر واخلق وكتب السرير عما  
هو الممكنون فى الصدور اذا سجا طبك ربك العلى فى الافق الاعلى ويقول فطوبى لك  
يا حرف الحى بما آمنت بنفسى ما خجلتني بين اهل ملا الاعلى ووفيت بميثاقك واخرجت نفسك  
عن حجاب الوهم واقبلت الى الله ربك ورب ما يرى وما لا يرى ورب بيت المعمور وانته  
رضيت عنك بما وجدت وجهك مشرقا فى يوم الذى اسودت فيه الوجوه قل يا ملا الينا  
اما وصيناكم فى كل الالواح وفى كل زبرمكنون ان لا تتبعوا انفسكم وهو يكف فانظروا بالمنظر  
الاكبر فى حين الذى يفيض فيه ميزان الاعظم ويرتفع نعمات الروح عن ميين عرش ربكم المهيمن  
العزيز القدوس نهيناكم عن كل ما يمنعكم عن جمالى فى طور بعدى ولو يكون مظاهر الاسماء

وملكوتها ومطالع الصفات وجبروتها فلما اظهرت نفسى اذا كفرتم واعرضتم كنتم من الذين  
 كانوا بايات ربهم يلعبون فوجالى لمن قبل منكم اليوم شئ ولو تسجدون بتجار سلطنة الله او  
 تكونون من الذين يركعون لان كل الامور متعلق بامرهم وكل الاعمال منوط باذنه وكل حينئذ بين يديه  
 كلكم طين مقبوض ولن يرفع اليوم نداء احد الى الله الا بعد حبه وهذا من صل الدين لو انتم  
 تعرفون ارضيتهم برباب ببيعة واعرضتم عن حب الله الذى جعله الله عبداً سابقاً فويل لكم بما لكم  
 نعمه الله كنتم من الذين هم كفروا بنفسى اول مرة ان انتم فى انفسكم تفقهون اذا قوموا بين يدي الله  
 وتداركوا ما فرطتم فى جنب ربكم وهذا امرى عليكم ان انتم تسمعون فوعسى ما فعل الله لفرقان  
 كما فعلتم ولا طأ التورية والانبيل والزبور واتى بذلت نفسى لاثبات امره وبشرناكم فى كل الاوضاع  
 بطوره فلما طغى برداء الكبرياء على بيل لهبنا تجلى احسرى اذا قمتم على المحاربه بنفسه المهيمن  
 ايتيتم اياكم يا قوم فاستحيوا عني وعماء ورد على فى سبيل الله ولا تكونون من الذين هم كفروا  
 بما نزل عليهم من سما عز مرفوع ان يا حرف الحق كذلك نطق حينئذ ربك فى الرفيق الا  
 بلغ كلمات ربك الى العباد لعل يتشعرون فى انفسهم ويتوبون الى الله الذى خلقهم وسوهم و  
 ارسل اليهم هذا الجبال الدررى المقدس المشهود ...



قل خلتوا انفسكم باقوم ثم طهروها عن التوجه الى غيري واذكري طهيت كل شئ ان اتم  
 من العارفين قل اليوم انخلصن كل الاشياء عن حجابات انفس والهوى ليلبس الله كلها في  
 يفعل ما شاء في ملكوت الانشا ليظهر آية سلطانه في كل شئ فتعالى من هذا السلطان المقدر  
 المبين العزيز القدير ان اقر يا عبدا ما وصل اليك من آثار الله بروبات المقربين لتستجيب  
 بها نفسك وتستجيب من نعماتك افدة الخلائق جميعين ومن بعثه آيات الله في بيته و  
 لينشر نعماتها الملائكة الناشرات الى كل الجهات وتقلب بها كل نفس سليم ولولن يستشير  
 في نفسه ولكن يظهر عليه هذا الفضل في يوم من الايام كذلك قدر خفيات الامر من لدن  
 مقدر حكيم ان يا خليل تاتته اذا يحرك القلم على اللوح ولكن يبكي ويصيح في نفسه ويضع معه السرير  
 بين يدي العرش بما ورد على جمال اهدم من الذي ختم بعثوا بارادة من عنده وكان الله  
 على ذلك شهيد وعليم ومن يطير اذنه من نعين المشركين ويتوجه الى الاشياء لسمع ضجيجها ثم يحيا  
 فيما استنصت من عبادنا المشركين كذلك يقينناك ذكرا من مصائبنا تطلع بما ورد  
 على نفسي وتكون فيما ورد عليك لمن الصابرين ان انصر ربك في كل شأن وكن من الصابرين  
 ثم ذكر الناس ما بطق الروح في هذا اللوح الذي لمين قل يا قوم لا تفسدوا في الارض

ولا تحاربوا مع احد ان اصبر واني كل الامور وتوكلوا على الله وكونوا من المتوكلين ان  
 انصروا ربكم الرحمن بسيف الحكمة والبيان ان هذا شأن الانسان ومن دون ذلك  
 لا ينبغي لله الملك التجان ولكن الناس غفلوا عن ذلك وكانوا من الغافلين ان فتحو  
 يا قوم مصارع القلوب بمفاتيح الذكر من هذا الذكر الحكيم ما اراد الله من الارض وما عليها  
 الا قلوب عباده وجعلها عرشاً لظهور تجلياته اذا قد سموا عن دوحها ليرسم عليها ما خلقت لها  
 وان هذا الفضل عظيم قل يا قوم زينوا انكم بالصدق ونفوسكم بالامانة اياكم يا قوم لا تخافوا  
 في شيء وكونوا انما الله بين يديه وكونوا من المحسنين ان الذين تركبون البغي والفحشاء  
 اولئك ضل سعيهم وكانوا من الخاسرين ان اجهدوا يا قوم بان يكون عيونكم ناظرة الى  
 شطر رحمة الله وتلوكم متذكراً بديع ذكره ونفوسكم مطمئنة بمواجهه وفضله وارحمتكم ما  
 على سبل رضائه وهذا وصيتي عليكم ان اتم من العالمين .

بعضی امواتی را اسرار دانتہ و حکم کتاب را سهل شمرده علیم دایرة السوء  
 و عذاب الله المقدر القدير قسم باقبا بافق تقدیس که اگر جمیع عالم از ذهب و فضه شود  
 نفسی کہ فی بحتیتمہ بملکوت ایمان ارتقا جستہ ابداً بان توجه نماید تا چه رسد باخذ آن

و این مقام بلسان عربی اصلی و لغات فصیحی از قبل نازل لعنه الله اگر نفسی حلاوت آنزایا  
 ابد بعیر ما اذن الله عمل ننماید و بعیر دوست ناظر نشود قنای عالم را بعین بصیرت مشاهده  
 نماید و قلبش بعالم ممتصل گردد بگوای مدعیان محبت از جمال قدم شرم نماید و از حلاوت  
 و مشتاقی که در سبیل الهی حمل نموده پسند گیرید و متنبه شوید اگر مقصود این اقوال سخیفه و اعمال  
 باطله بود حمل این زحمات بجهت شده هر سارق و فاسق باین اعمال و اقوال شمال از  
 ظهور عامل بوده برستی میگویم ندای اصلی را بشنوید و خود را از آلائش غش و هوس  
 مقدس دارید الیوم ساکنین بساط احدیه و مستقرین سریرت صمدانیه اگر قوت لایموت  
 نداشته باشند بمال یهود دست دراز نکنند تا چه رسد بعیر حق ظاهر شده که ناس را  
 به صدق صفا و دیانت و امانت و تسلیم و رضا و رفیق و مدارا و حکمت و تقی دعوت  
 نماید و با ثواب اخلاق مرضیه و اعمال مقدسه کل را مژین فرماید بگو بر خود و ناس  
 رحم نماید و امر الهی را که مقدس از جوهر تقدیس است بطنون او هام نخبه نالایقه نیالاید.

يَا إِلَهَ الرَّحْمَنِ وَالْمُقْتَدِرِ عَلَى الْأَمْكَانِ تَرْمِي عِبَادَكَ وَارْقَابَكَ الَّذِينَ يَصُومُونَ فِي  
 الْأَيَّامِ بِأَمْرِكَ وَارَادَتِكَ يَقُومُونَ فِي الْأَسْحَارِ لِذِكْرِكَ وَنَسَائِكَ رَجَاءً لِمَا كُنْتَ فِي كُنَائِزِ  
 فَضْلِكَ وَخَزَائِنِ جُودِكَ وَكَرَمِكَ أَسْأَلُكَ يَا مَنْ بِيَدِكَ زِمَامُ الْمَمْلُوكَاتِ وَفِي قَبْضَتِكَ  
 مَلَكُوتُ الْأَسْمَاءِ وَالصِّفَاتِ بَانَ لَتَحْسِرُ مِنْ عِبَادِكَ عَنْ أَمْطَارِ سَحَابِ رَحْمَتِكَ فِي أَيَّامِكَ  
 وَلَا تَمْنَعُهُمْ عَنْ رَشْحَاتِ سَجْرِ رِضَائِكَ أَيْ رَبِّ قَدْ شَهِدَتْ الذَّرَاتُ بِعَدَّتِكَ وَسُلْطَانِكَ  
 وَالْآيَاتُ بِعَظَمَتِكَ وَاقْتِدَارِكَ فَارْحَمْ يَا إِلَهَ الْعَالَمِ وَمَالِكَ الْقِدَمِ وَسُلْطَانَ الْأُمَمِ عِبَادَكَ  
 الَّذِينَ تَبَتَّ كُؤُوسُ جِبَلِ أَوْامِرِكَ وَخَضَعُوا عِنْدَ طُورَاتِ أَحْكَامِكَ مِنْ سَمَاوَاتِكَ أَيْ رَبِّ  
 تَرْمِي عَيْنُونَهُمْ نَاطِرَةً إِلَى الْإِقْفِ عِنَايَتِكَ وَتُلَوِّجُهُمْ مُتَوَجِّهَةً إِلَى سُجُورِ الطَّافِكِ وَأَصْلُوا تَحْتَهُمْ شَقَّةَ  
 لِيَدَيْكَ الْأَحْلَى الَّتِي أَرْتَفَعَ مِنْ الْمَقَامِ الْأَعْلَى بِاسْمِكَ الْأَبْنَى أَيْ رَبِّ فَأَنْصُرْ حَتْمَكَ  
 الَّذِينَ تَبَدُّوا مَا عِنْدَهُمْ رَجَاءً مَا عِنْدَكَ وَأَخَاطَمُهُمُ الْبِاسَاءُ وَالضَّرَارُ بِمَا أَعْرَضُوا عَنِ الْوَرَى  
 وَأَقْبَلُوا إِلَى الْإِقْفِكَ الْأَعْلَى أَيْ رَبِّ أَسْأَلُكَ بِأَنْ تَعْظُمَ مِنْ شُؤْنَاتِ أَنْفُسِ وَالْهَوَى

وَتَوْحِيدِهِمْ عَلَى مَا سَمِعْتُمْ فِي الْأَحْسَرَةِ وَالْأُولَى أَيْ رَبِّ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْمَكْمُونِ  
الْمَحْرُومِ الَّذِي بِيَدَيْهِ بَاعِلَى النَّدَاهِ فِي مَلَكُوتِ الْإِنْسَاءِ وَيَدْعُوا الْكَلَّ إِلَى سِدْرِهِ الْمُنْتَهَى  
وَالْمَقَامِ الْأَقْصَى بَانَ تَنْزِيلِ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِكَ مِنْ أَمْطَارِ سَحَابِ رَحْمَتِكَ لِيُطَهَّرَنَا عَنْ ذِكْرِ  
غَيْرِكَ وَيُقَرِّبَنَا إِلَى شَاطِئِ سَجَرِ فَضْلِكَ أَيْ رَبِّ فَكُتِبَ لَنَا مِنْ قَدَمِكَ الْأَعْلَى مَا نَقْبِي بِهِ  
أَرْوَاحَنَا فِي حَبْرَتِكَ وَأَسْمَانَنَا فِي مَلَكُوتِكَ وَأَجْسَادَنَا فِي كُنَا فِي حِفْظِكَ وَأَجْسَامَنَا فِي خَزَائِنِ  
عِصْمَتِكَ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ لَمْ يَمُنْ بِقِسْمِ أَيْ رَبِّ  
تَرَى أَيَادِيَ الرَّجَاءِ مُرْتَفِعَةً إِلَى سَمَاءِ جُودِكَ وَكَرَمَاتِ أَسْأَلُكَ بِأَنَّ لَا تُرْجِعَنَا إِلَّا بِلُحُوقِ عَطَا  
وَإِحْسَانِكَ أَيْ رَبِّ فَكُتِبَ لَنَا وَالْأَبَانَا وَأَهْمَانَا كَلِمَةَ الْعَفْرَانِ ثُمَّ قُضِيَ لَنَا مَا أَرَدَهُ  
مِنْ جَمِيعِ فَضْلِكَ وَمَوَاهِبِكَ ثُمَّ قَبِلَ مِنَّا بِمَحَبَّةٍ بِنَا مَا عَمَلْنَا فِي سَبِيلِكَ إِنَّكَ أَنْتَ  
الْمُقْتَدِرُ الْمُتَعَالَى لِفَسْهُدِ الْوَاحِدِ الْعَفُورِ الْعَطُوفِ .

ان يا نبيل الاعظم اسمع ما يناديك به لسان القدم عن جبروت اسمه الاكرم وانه  
 ينطق حينئذ في ملكوت الاعلى ويعين في قلب كل الاشياء باقنى انا الله لا اله الا انا  
 لم يزل كنت سلطاناً مقتدرًا ولا يزال اكون ملكاً مهيمنا وان برهانى قد تدركنى ثم تسلطت  
 بين العالمين جميعاً ...

ان يا اسمى طوبى لك بما ربت على فلكت البهاء وكنت ساير اعلى بحسب الكبرياء  
 بسطاني الاعلى الاعلى وكنت من الفائزين من صبع الله مكتوبا وشربت كأس الحيوان  
 من هذا السلام الذى يطوف في حوله مظاهير التجان ويستبركن ببقائه مطالع الرحمن  
 كل صيل وكبورا عزائك بما سافرت من الله الى الله ودخلت بقعة البقاء مقر الذى كان  
 عن ذكر العالمين منزوهاً واهتزك ارباب القدس في حب مولاك وطهرت ماء العرفان  
 عن دنس كل مشرك مردودا وبلغت الى رضوان الذكر في هذا الذكر الذى كان على  
 هيكل الانسان مشهودا اذا فاشكر الله بما اتيك على امره وانبت في رياض قلبك سنبلاً  
 العلم والحكمة وكذلك كان فضله عليك وعلى العالمين سبوقاً اياك ان لا يخرنك  
 شئ مما خلق بين الارض والسماء عرفتك عن كل الاشارات ودع عن درائك كل اللات

من اهل الحجبات ثم انطق بما يليكم روح الأعظم في امر ربك تغلب المملكات الى شطر  
قدس محمودا ...

ثم اعلم باننا رفعنا حكم السيف وقد زنا النصر باللسان ما يظن من البيان وكذلك  
كان الامر عن جهة افضل تقضيا قل يا قوم لا تقصدوا في الأرض ولا تجاروا مع منفس  
لان ربك اودع مدائن الأرض كلها بيد الملوك وجعلهم مظاهير قدرته على ما هم عليه  
وما اراد نفسه من الملك شيئا وكان نفسه الحق على ذلك شهيدا بل اراد نفسه مدائن  
القلوب ليظهرهم عن دنس الأرض ويقرهم الى مقر الذي كان عن مس المشركين محفوظا  
ان فتحوا يا قوم مدائن القلوب بمفاتيح البيان وكذلك نزلنا الامر على قدر مقدورا  
تأثرت ان الدنيا وزخرفها وما فيها من الآنها لم يكن عند الله الا كغف من التراب  
بل احقر لو كان الناس في انفسهم بصيرا طهروا انفسكم يا ملا البهتاء عن الدنيا وما فيها  
تأثرت انما الا ينبغي لكم دعوها لاهلها وتوجهوا الى منظر قدس منيرا وما ينبغي لكم هو حبه الله  
ومنظر نفسه واتباعكم بما يظن من عنده ان اتم بذلك حلما قل زينو انفسكم بالصدق  
والادب ولا تحموا انفسكم من خلع الحكم والعدل ليهب من شطر فتلوكم على المملكات  
رواح قدس محبوبا قل يا ايها البهتاء لا تكونوا مثل الذين يقولون ما لا يفعلونه في انفسهم  
ان اجهدوا بان يظن منكم على الأرض آثار الله واوامره ثم اهدوا الناس بافعالكم لان

فی الاقوال شیار کون کبشر العباد من کل و ضیع و شریفنا و لکن الاعمال میتاز کم عن دو نکم  
و یطیفر انوار کم علی من علی الارض فطوبی لمن سیمع نصحی و شیبع ما امر به من لدن علیم حکیم .

ای محمد قبل علی طوبی لک بما زنت قلبک بطراز حب ربک العزیز احمد بهر نفسی  
که الیوم باین مقام فائز شد کل خیر با و متوجه ناظر باین مباش که اجبای الهی در این ایام  
بذلت ظاہرہ بستلی شده اند این ذلت فخر عزت نهاست که ام عزت اعظم از آنکه لسان قدم  
در سخن عظم بذکر اجبای خود مشغول شود زود است که سحاب مانع خرق شود و شمس کلمه شرفه  
العزیز لله و لاجبانه از افق سماء مشیت مشرق و طالع گردد جمیع ناس از وضع و شریف  
طالب این مقام بوده هستند و لکن بعد از اشراق شمس حقیقت کل ممنوع و محجب مگر نفوسی که  
بجبل عنایت حق متمسک شده اند و منقطعاً عما سواه بشر احدیه توجه نموده اند حمد کن مقصود  
امکان را که باین شرافت کبری فائز شدی عنقریب دنیا و آنچه در او است مفقود و بی الغرۃ  
لا جبار ربک العزیز الکریم .



كتاب نزل باسحق لقوم يعقثون يأمر الناس بالعدل والتقوى ويمنعهم عن البغى والنميمة  
 لعقل الناس هم يستبهون قل يا قوم ان اعملوا ما امرتم به في الألواح ولا تتبعوا ظنون  
 المضدين الذين يتركبون النجاسة ويستبونوا الى الله المقدس العزيز المنيع قل انما قبلنا  
 الضمائر والبأساء لتنزيه انفسكم ما لكم لا تكونون من المتفكرين تالله من تفكر من ضمير اليزيد  
 من نار الحزن وتركب على ما اقول شهيد انما حملنا البساياء لتطهير انفسكم وتتم من الغيان  
 قل ينبغي لكل من تثبت بهذا الدليل بان يكون مقدساً عما يكرهه اهل الملأ الاعلى انك  
 قضى الامر من لدن ربك الابن في هذا اللوح لمبين قل ادعون حتى تتركبون ما يحزن  
 به قلبي ما لكم لا تفقهون ما نزل من لدن عليم حكيم انما نريكم في اعمالكم اذا وجدنا منها  
 الراسخه المقدسه لطيبه نصلى عليكم وبذلك ينطق لسان اهل الفردوس بذكركم وثناءكم  
 بين المقربين تثبت بذيل الله وتمتك بجله لمتين اياك ان يمنعك صريح الذين كفروا بهذا  
 الشبا العظيم بلغ ما امرت به في اللوح ولو يعرض عليك العباد ان تركب لهو القوي  
 الخفي والبهتان عليك وعلى من معك من اجابى الا اختتم من الفائزين .

قم بحال محبوب است رحمتی که همه ممکنات را احاطه نموده و نیست یومی که در آن فصل لیلی  
 جمیع کائنات را فسر گرفته ای علی عین رحمت در جریان است و قلب شتقم در احتراق چه که  
 لازال دوست نداشته که اجبایش را حرفی اخذ نماید و یا همی مس کند اگر اسم رحانم نیاید  
 رضا حرفی از اجبایم استماع نمود مهموماً معمولاً بمحل خود راجع شد و اسم ستارم هر زمان <sup>شده</sup>  
 نمود نفسی بتکی مشغول است بحال حسرتان بمقرا قدس بازگشت و بصیحه و ندبه مشغول و  
 اسم غفارم اگر ذنبی از دوستانم مشاهده نمود صیحه زد و مدهوشش ابرض او قناد ملکه امیر  
 بمنظر اکبر حملش نمودند نفسی اتحق یا نبیل قبل علی احتراق قلب بها از تو بیشتر است و ناله  
 او عظیم تر بر حسین که اظهار عصبیان از نفسی در ساحت اقدس شده بهیکل قدم از حیا اراده تر بحال  
 خود نموده چه که لازال ناظر بوفایا بوده و عامل شریط آن چون کلمات تلقا، وجه مذکور شد  
 قد تموج بحسب وفائی و مرت نسما ت غفرانی و اهتزازت سدره عنایتی و داریت سما فضلی قسم  
 باقیاب اتق باقی که از خزنت مخروم و از بهت مهموم آهت از سر ادق ابھی نفوذ نمود و بمقر  
 امع اقدس اعلی فائز شد ناله ات استماع گشت و نوحه ات بمع مالک قدم رسید طوبی  
 لکت ثم طوبی لکت اقرارت در کمن متحار بهیکل بدیع ظاهر و اعترافت در منظر غفار بطراز

نسیج باهر است تعترف وانا المعترف وانت تقروانا المقر چه که اعتراف مینمایم سجدهات تو  
 وشدتهای وارده بر تو که در بسیم عمل نمودی یشهد بحجی آیاک کل الذرات ای علی این ندایت  
 بسیار محبوب است بنویس و بگو و بنخوان ناس را بشطر پروردگار عالمیان بجزارت و جذبی که جمیع  
 را مشتعل نماید قل یا الہی وحبوبی و محرکی و مجذبی و المنادی فی قلبی و محبوب ستری لک محمد  
 بما جعلنی مقبلا الی وجہک و مشتعلا بذکرک و منادیا باسمک و ناظما بشنائک ای رب  
 ای رب ان لم تطفہ العقلة من این نصبت اعلام حمتک و رفعت رایات کرمان  
 و ان لم یعلن النحا کیف یعلم بانک انت السار النصار العلیم حکیم نفسی لعقلہ غافلک الفداء  
 بما مرت عن وراثتہا نعمات رحمۃ اسمک الرحمن الرحیم ذاتی لذنب مذنبک الفداء  
 بما عرفت بہ ارباب فضلک و تفضوحات مسک الطائفک کینوتی لصیان عاصیک الفداء  
 لان بہ اشرفت شمس مواہبک من افق عطا ناک و نزلت امطار جودک علی محتاج خلقک  
 ای رب انا الذی اقررت بکل لصیان اعترفت بما لا اعترف بہ اهل الامکان عتر  
 الی شاطی غفرانک و سکنت فی ظل خیام مکرمتک اسئلک یا مالک القدم و لم یمن علی  
 العالم بان تطفہ منی ما تطیر بہ الأرواح فی ہوا و حبک و النفوس فی فضاء انسک  
 ثم تدرلی قوۃ سلطانک لا قلب بہا المملکات الی مطلع ظهورک و مشرق و حکم  
 ای رب ما جعلنی بکلی فانی فی رضا ناک و قائما علی خدمتک لانی احب الحیوۃ لا طوف

حول سرادق امرک و خیام عظمتک ترانی یا الهی منقطعاً الیک و خاضعاً لیک فاضل  
 بی مانت اهلہ و نسبی لجلالک و یلیق لخصرتک ای علی بعنایت رب العالمین فائز  
 بوده دستی بجزل و قوہ او بایست مابین عباد بر نصرت امرش و اعلائی ذکرش محسوس  
 باش از اینکه صاحب علوم ظاہرہ و خط نبستی ابواب فیوضات کل در قبضہ قدرت  
 حق است بروجہ عباد گشوده و میکشاید انشاء اللہ این نفع لطیفہ در کل او ان از شرط  
 در عالم مُرور نماید بشائی کہ ثمرات آن در کل دیار ظاہرہ شود اوست مقدر بر ہر شیئی آنہ  
 لہوالمقتر العزیز القدیر .

ان یاعبد طوبی لک بما عرفت الحق و عرضت عن الذی کفر بالرحمن و کان فی تم الا  
 شیئا ان اتقم علی حب اللہ و امرہ تم نصرہ بالبسیان کذلک یا مرک الرحمن صین الذی  
 کان بایدی الظالمین سجوناً اذا متک البلیانی سبلی ان اذکر بلائی و محبتی و سجنی کذلک  
 نفیک من لدن عزیز حکیم لعمری سوف نظوی الدنیا و ما فیہا و نبسط باطال احسنہ اتہ  
 کان علی کل شیء تدیراً قدس قلبک لذکری و اذکک لاستماع آیاتی ثم اقبل الی المقر الذی  
 استقر فیہ عرش ربک الرحمن قل ای رب لک الحمد بما و قمتنی علی عرفان منظر نفسک

وجعلتني مقبلاً الى كعبه وصدك و تفانك اسئلك باسمك الذي منه انظرت السما وانشقت  
الأرض بان تكتب لي ما كتبت له لمن اعرض عن دونك و اقبل اليك و قدر لي مقعد صدق عندك  
في سوادق الأبعثي انك انت فعال لما تشاء لا اله الا انت العزيز الحكيم .

نسخه اصل لوح مبارک منور پیدا شده است



وان وجدتم من ذليل لا تكبروا عليه لان سلطان العزيز عليه في هذا الايام و  
لا يعلم كيف ذلك احد الا من كان مشيئة مشيئة ربكم العزيز الحكيم ان ياطا الاعنياء ان يتم  
من فقير ذي مرتبة لا تفروا عنه ثم اقدوا معه واستفسروا منه عما شرح عليه من رشحات بحر  
التضارثانه في تلك الحاله يشهدكم اهل بلا الاعلى وصيلين عليكم ويستغفرن لكم ويذكرنكم ويحذرنكم  
بالسن مقدس ظاهر فصيح فياطوبى للعالم لن يقينى على دونه بعلمه فياجتذ المحسن لن يستهزى بمن  
عصى ويستر ما شهد منه ليستر الله عليه صيراته ...

انا نختب ان نرى كل واحد منكم مبدئ كل خير ومشرق اصلاح بين العالمين آروا اخوانكم  
على انفسكم فانظروا الى بئس الله في الارض انه انفق نفسه لاصلاح العالم انه لهو لمتفق العزيز  
المنيع ان ظهرت كدوره بينكم فانظروني امام وجوهكم وغضوا ابصر عما ظهر خالصا لوجهي وجبا  
لامرى لمشرق المنير انا نختب ان نرى في كل الاحيان في حبه رضائي بالروح والرياح ونجد  
منكم عرف الالفه والوداد والمحبته والاتحاد كذلك نصيحه العالم الامين انا نكون بينكم في  
كل الاوان اذا وجدنا عرف الوداد نفتح ولا نختب ان نجد سواه يشهد بذلك كل عارف بصير...

قسم باسم عظم حیف است این آیام نفسی بشؤونات عرضیه ناظر باشد بایستید بر  
 الهی بایکدیگر بحال محبت سلوک کنید خالصاً لوجه المحبوب حجابات نفسانیه را بنا بر احدیه محرق  
 نمایند و با وجوه ناظره تبشیره بایکدیگر معاشرت کنید کل سجایای حق را بچشم خود دیده  
 که ابداً محبوب نبوده که شبی بگذرد و یکی از اجای الهی ازین غلام آزرده باشد قلب عالم از  
 کلمه الهیه مشتعل است حیف است باین نارشتعل نشوید انشاء الله امیدواریم که لیله مبارک  
 رایسته الاتحادیه قرار دهید و کل بایکدیگر متحد شوید و بطرز اخلاق حسنه ممدوحه مرتین گردید  
 و همتان این باشد که نفسی را از غرقاب فنا بشریعه تعالیه هدایت نمایند و در میانۀ عبادت حق  
 زمار کنید که آثار حق از شما ظاهر شود چه که شمایند اول وجود و اول عابدین اول سایه  
 و اول طائفین فوالذی انطقنی بما اراد که اسما شما در ملکوت اعلی مشهور تر است از ذکر شما  
 در نزد شما کمان کنید این سخن وهم است یالیت انتم ترون ما یرمی ربکم الرحمن من علو  
 شانکم و عظمته قدرکم و سمو مقامکم نسأل الله بان لا تمنعکم نفکم و اهلواؤکم عما فتدرکم...

ای سلمان آنچه عسرها ذکر نموده اند جمیع دررتبه خلق بوده و خواهد بود چه که نفس  
 عالیه و افسده مجرده هر قدر در سما علم و عرفان طیران نماینده ازرتبه ممکن ما خلق فی انفسهم  
 بانفسهم تجاوزتوانند نمود کُل العرفان من کُل عارف و کُل الاذکار من کُل ذاکر و کُل الاوصاف  
 من کُل واصف نتیجی الی ما خلق فی نفسه من تجلی رتبه و بهر نفسی فی اجملة تفکر نماید خود تصدیق  
 نماید باینکه از برای خلق تجاوز از حد خود ممکن نه و کُل امثله و عرفان از اول لا اول  
 بخلق او که از مشیت امکانیه بنفسه لایمن شئی خلق شده راجع فبجان الله من ان  
 يعرف بعرفان احد او ان یرجع الیه امثال نفس لم یکن بنیه و بین خلقه لا من نسبته  
 و لا من ربط و لا من جهة و اشاره و دلالة و قد خلق المکملات بمشیته التي احاطت العیان  
 حق لم یزل در علو سلطان ارتفاع وحدت خود مقدس از عرفان مکملات بوده و لایزان بسمتو  
 امتناع ملیک رفعت خود منزه از ادراک موجودات خواهد بود جمیع من فی الارض و السماء  
 بکلمه او خلق شده اند و از عدم بحت بعرضه وجود آمده اند چگونه میشود مخلوقی که از کلمه خلق  
 شده بذات قدم ارتقا نماید ...



قل اليوم لو يقطع احدٌ عن كل من في السموات والارض ويتوجه بعثته الى سطر القدر  
ليتحرر المكنات باسم من اسما رب العالمين الحكيم قل قد اشرفت الشمس باشرافات ما اشرفت  
بشهما في اعصار القبل ان تضيئوا يا قوم من انوارها ولا تكونن من الصابرين ...

قل اذ جاء النصر كل يدعون الايمان ويدخلون في امر الله طوبى للذين هم استقاموا  
على الامر في تلك الايام التي فيها ظهرت العقنة من كل الجهات ...

ای پبلان آبی از خارستان ذلت بگلستان معنوی بشاید و ای یاران ترابی قصد آشیان  
روحانی فرمایند مرده بجان دهید که جانان تاج ظهور بر سر نهاده و ابو ابهای کلزار قدم را  
گشوده چشم را با بشارت دهید که وقت مشاهده آمد و گوشه را مرده دهید که هنگام استماع آمد  
دوستان بوستان شوق را خبر دهید که یار بر سر بازار آمد و همدندان صبارا که کنسید که

نکار از دن بارداده ای عاشقان روی جانان غم ساق را بر سر وصال تبدیل نماید  
و ستم هم بر آن را بشهد تقابلیا میزید اگر چه تا حال عاشقان از پی معشوق در آن بودند و جیبان  
از پی محبوب روان در این ایام فضل سبحانی از غمام رحمانی چنان احاطه فرموده که معشوق  
طلب عشاق مینماید و محبوب جویمای اجاب گشته این فضل را عنایت شمرد و این نعمت را کم  
نشمرد نعمتهای باقیه را نگذارد و باشیای فانی قانع نشود برقع از چشم قلب بردارد و  
پرده از بصر دل بردارد تا جمال دوست بی حجاب بیند و ندیده بیند و نشنیده بشنود ای  
بلبلان فانی در گلزار باقی گل شکفته که همه گلهما نزدش چون خار و جوهر جمال نزدش بی مقدار  
پس از جان نخر و شید و از دل بسروشید و از روان بنوشید و از تن بکوشید که شاید بوستان  
وصال در آید و از گل شمال بوئید و از تقای بیند و ال حصه برید و از این نسیم خوش صبا می معنوی  
خافظ نشوید و از این رانحه قدس روحانی بی نصیب نمانید این چند بند را بگسلد و سلسله خون  
عشق را بچسباند و لهما را بدلدار رساند و جانها را بجانان سپارد قفس بگند و چون طیر  
روحی قصد آشیان قدس کند چه شبها که رفت و چه روزها که در گذشت و چه وقت ها که  
با حشر رسید و چه ساعتها که با آنها آمده و جز باشتغال دنیای فانی نفسی بر نیامد سعی نماید  
تا این چند نفسی که باقی مانده باطل نشود عسرها چون برق میگذرد و منرها بر بستر تراب  
مقر و منزل گیرد و دیگر چاره از دست رود و امور از پشت شمع باقی بی فانوس روشن

و منیر گشته و تمام محبت فانی را سوخته ای پرواگان بی پروا بشناید و بر آتش زیند  
 و ای عاشقان بی دل و جان بر معشوق بیایند و بی رقیب نزد محبوب دوید گل مستور  
 بیزار آمد بی ستر و حجاب آمد و بگل ارواح مقدسه ندای وصل میزند چه نیکو است اقبال  
 مقبلین فہنیا للفاخرین بانوار حسن مدح ...



چشم و دیعہ من است اورا بغبار نفس و ہوی تیرہ مکن و کوشش منظر خود من است  
 اورا باعراض شہتہ نفسیہ از اصغای کلمہ جامعہ باز مدار قلب خزینہ من است لسانی مکنونہ آنرا  
 بنض سارقہ و ہوس خان سپار دست علامت عنایت من است آنرا از اخذ الواح مستور  
 محفوظہ محسوم و منما ...

بی طلب عنایت فرمودم و بی سوال اجابت فرمودم و بی استعداد منتہای فضل و  
 جود را مبذول داشتم ...

چون ارض تسلیم شوید تا ریاحین معطرہ ملونہ مقدسہ عرفانم از ارض وجود انبات نماید  
 و چون نار مشتعل شوید تا حیات فلیطہ را متحرق نماید و اجساد مبرودہ مجوبہ را از حرارت  
 حب الہی زندہ و باقی دارید و چون ہوا لطیف شوید تا در مکن قدس ولایتیم در آید ...



ای مؤمن مهاجر عطر و طهارت را از سبیل قدس عنایت تسکین ده و شام  
تیسره بعد را بصبح منیر قرب منور کردن بیت محبت باقی را بظلم شهوت فانی و خراب کن  
و جمال غلام روحانی را بجبات تیره نفسانی مپوش تقوای خالص پیشه کن و از ماسوی  
اندیشه نما و معین قلب منیر را بنجاشاک حرص و هوی مسدود کن و چشمه جاریه دل را از جریان  
باز مدار بحق متمسک شو و بحبل عنایت او متوسل باش چه که دون او احدی را از فقر  
بنمائزساند و از ذلت نفس نجات بخشد ای عباد اگر از بحر غمهای مستوره احدیه مطلع شوید  
از کون و امکان هر دو غمی و بی نیاز گردید ما طلب در جان بر سر و زید تا بطلب رفع منسج  
که مقام قرب و تقای جانان است فائز گردید ...

ای بندگان بنیام مصر ایقان حضرت سبحان را بنقر و هم وطنی منهدم نکنید  
چه که ظن لم یزل معنی نبوده و لایزال نفسی را بصراط مستقیم هادی نگشته ای عباد قدرت  
بسوطه مهوده مرتفعه سلطنتم را مغلول فرض گرفته اید و رحمت منزله مسبوته غیر مقطوعه ام را <sup>مقطوع</sup>  
داشته اید و سبحان مرتفعه متعالیه جود و کرم را ممنوع و غیر مهطول فرض نموده اید آیا بدیع  
قدرت سلطان احدیتم مفقود شده و یا نفوذ مشیت و احاطه اراده ام از عالمیان ممنوع گشته  
اگر نه چنین دانسته اید چرا جمال غرق قدس احدیتم را از ظهور منع نموده اید و مظهر ذات عز ارباب را

از ظهور در سما قدس ابعاد ممنوع داشته اید اگر چشم انصاف بکشاید جمیع حقایق ممکنات را  
از این باده جدیده بدیعه سیرت بینید و جمیع ذرات اشیا را از اشراق انوارش مشرق و منور  
خواهید یافت فبئس ما انتم ظننتم و ساء ما انتم تظنون ای بندگان بیدار خود رجوع نمایند و  
از غفلت نفس و هوی برآمده قصد سینیای روح در این طور مقدس از سر و ظهور نمایند  
کلمه مبارکه جامعه اولیه را تبدیل نمایند و از مقرر عزت قدیس و قدس تحسین منحرف مدارید  
بگو ای عبادِ غافل اگر چه بدایع رحمت حسیب ممالک غیب و شهود را احاطه نموده و ظورات خود  
و فضل بر تمام ذرات ممکنات سبقت گرفته و لکن سیاط عذابم بسی شدید است و ظهور قهرم  
بغایت عظیم نصایح مشفقانه را بگوش مقدس از کبر و هوی بشنوید و چشم ستر و سر در برین  
امر ملاحظه نمایند ...

حال ای عبادِ اسراج قدس منیر صدانی که در شکاه غزربانی مشتعل و میضی است خود را  
ممنوع نمایند و سراج حب الهی را بدهن هدایت در شکاه استقامت در صدر منیر خود برافروزید  
و بزجاج توکل و انقطاع از ماسوی الله از هبوب انفاس مشرکین حفظش نمایند ای بندگان مثل  
ظهور قدس احدیتم مثل بحریت که در قعر و عمق آن لئالی لطیفه منیره ازید از احصاء مستور باشد  
و هر طالبی لبتته باید کمر جهد و طلب بسته شاطی آن بحر در آید تا قسمت مقدره در الواح محتومه  
مکنونه را علی قدر طلبه و جوده اخذ نماید حال اگر احدی شاطی قدسش قدم نگذارد و در طلب او

قیام نماید هیچ از آن حبه نمانی آن کم شود و یا نقصی بر او وارد آید بنس ما تو همتم فی نفسکم  
 و ساء ما انتم توتهمون ای بندگان تا شده اتحق آن حبه اعظم لحنی و موج بسی نزدیک و قریب است  
 بلکه اقرب از جبل و رید بانی بان فیض صدانی و فضل سبحانی و خود رحمانی و کرم عنتره ابهانی  
 و اصل شوید و فائز گردید ای بندگان اگر از بدایع جود و فضل کم که در نفس شما و دبعه گذارده ام مطلع  
 شوید البته از جمیع جهات مطلع شده بمعرفت نفس خود که نفس معرفت من است پی برید و از دروا  
 من خود را مستغنی بینید و مطعام عنایت و مقام مکر مرم را در خود چشم ظاهر و باطن چون  
 شمس مشرقه از اسم ابهتیه ظاهر و مشهور بینید این مقام امنع اقدس را بمشتمیات ظنون و سو  
 و افکیات و هم و عمی ضایع مگذارید مثل شما مثل طیری است که با جنحه منسیعه در کمال روح و روحان  
 در هواهای خوش سبحان با نهایت اطمینان طیران نماید و بعد بجان دانه آب و گل ارض میل نماید  
 و بجزص تمام خود را آب و تراب بیالاید و بعد که اراده صعود نماید خود را حاجنه و مقهور مشاهده نماید  
 چه که اجنحه آلوده آب و گل قادر بر طیران نبوده و نخواهد بود در این وقت آن طایر سما عالی خود را  
 ساکن ارض فانیه بیند حال ای عباد پرهای خود را بطن غفلت و ظنون و تراب غل و بغضا  
 میالایند تا از طیران در آسمانهای قدس عرفان محسوم و ممنوع نمایند ای عباد لسانی صدق کبر  
 صدانی را از کسب علم و حکمت ربانی بقوه یزدانی و قدرت روحانی بیرون آوردم و حوریات عز  
 ستر و حجاب را در مظاهر این کلمات محکمات محسور نمودم و ختم انامسک احدیه را بید القدر

مفتوح نمودم و رواج قدس مکنونه آنرا بر جمیع ممکنات مبذول داشتم حال مع جمیع این فضیلتها  
منبیه محیطه و این عنایات مشرقه لمبیه اگر خود را منع نماید طاعت آن بر نفس شاربوح بوده  
و خواهد بود ...

ای عباد نیست در این قلب مگر تجلیات انوار صبح بقا و تکلم نماید مگر بر حق خالص از  
پروردگار شما پس متابعت نفس نماید و عهد الله را شکنید و نقض میثاق مکنید باستقامت  
تمام بدل و قلب و زبان با توجه نماید و نباشید از بنده ان دنیا نمایشی است بی حقیقت  
و نیستی است بصورت هستی آراسته دل باو بنزید و از پروردگار خود مگسبید و مباحثید  
غفلت کنندگان بر اوستی میگویم که مثل دنیا مثل سرابست که بصورت آب نماید و صاحبان عطش  
در طلبش جهد بلیغ نمایند و چون باو رسند بی بهره و بی نصیب مانند و یا بصورت معشوقی که از جان  
و روح عاری مانده و عاشق چون بدو رسد لایمین و لایغنی مشاهده نماید و حسرت تعب زیاد و حسرت  
حاصلی نیابد ای عباد اگر در این ایام مشهود و عالم موجود فی السجده امور بر خلاف رضاء از جبر و  
تضا واقع شود دلتنگ شوید که ایام خوش رحمانی آید و عالمهای قدس روحانی جلوه نماید  
و شمارا در جمیع این ایام و عوالم قسمتی مقدر و عیشی معین و رزقی مقرر است البته جمیع آنها رسید  
فانز گردید ...



باری ای سلمان بر اجبای حق العا، کن که در کلمات احدی بیدید اعتراض ملاحظه نماید  
بلکه بیدید شفقت و مرحمت مشاهده کنید مگر آن نفوسی که الیوم در رذات الواح ناریه نوشته  
بر جمیع نفوس حتم است که بر رذ من رذ علی الله آنچه قادر باشند بنویسند که لک قدر من  
مقدر قدیر چه که الیوم نصرت حق بذكر و بیان است نه سیف و امثال آن که لک نزن من  
قبل حسینند ان اتم تعرفون فوالذی یطیق حسینذنی کل شیء با لله لا اله الا هو که اگر نفسی  
در رذ من رذ علی الله کلمه مرقوم دارد مقامی با و عنایت شود که جمیع اهل ملا اعلی حسرت آن  
مقام برند و جمیع اقلام ممکنات از ذکر آن مقام عاجزند و السن کائنات از وصفش قاصر  
چه که هر نفسی الیوم بر این امر اقدس ارفع ارفع مستقیم شود مقابل است با کل من فی السموات  
والارض و کان الله علی ذلک شهید و علیم ان یا اجبا، الله لات تقروا علی فراش الراحة و لولا  
عرفتم بارکم و سمعتم ما و رد علیهم قوموا علی النصر ثم انطقوا و لاتصموا اقل من آن و ان هذا  
خیر لکم من کنوز ما کان و ما یکون لو انتم من العارفين ...



ان اول ما كتب الله على العباد عرفان مشرق وحيد ومطلع امره الذي كان مقام  
 نفسه في عالم الامر والنخلق من فاز به فتد فاز بكل الخير والذي منع انه من اهل الضلال ولو  
 يأتي بكل الاعمال اذ انتمتم بهذا المقام الاسنى والاقى الاعلى ينبغي لكل نفس ان تتبع  
 ما امر به من لدى المقصود لانهما معاً لا يقبل احدهما دون الآخر هذا ما حكم به مطلع الالهام  
 ان الذين اوتوا ابصار من الله يرون حدود الله السبب الاعظم لنظم العالم وحفظ الامم والذ  
 عقل انه من هيج رعا ع انا امرناكم بكبر حدودات انفس والهوى لا ما رتم من القلم الاله  
 انه لروح حسيوان لمن في الامكان قد ماجت بجوار الحكمة والبيان بما ماجت نسمة الرحمن  
 اعتموا يا اولي الاباب ان الذين نكثوا عهد الله في اوامره ونكصوا على اعقابهم اولئك  
 من اهل الضلال لدى الغنى المتعال يا ملا الارض اعلوا ان اوامرى سرح عنياتي بين عباد  
 ومفاتيح رحمتي لسرتي كذلك نزل الامر من سما مشيته ركبكم مالكت الاديان لويجد  
 احد حلاوة البيان الذي طغى من فم مشيته الرحمن لسيفق ما عنده ولو يكون خزان الارض  
 كلها ليشب امر من اوامره المشرقة من افق العناية والالطاف قل من حدودى تيم عرف  
 قميصى وبها تنصب اعلام تنصر على يقن والاطلال قد تكلم لسان قدرتى في جبروت

عظمتی مخاطباً لبرتی ان اعلموا حد و دی تباً لجمالی طوبی لجمیب و جد عرف المحبوب من هذه  
 الكلمة التي فاحت منها نغفات لفضل على شأن لا توصف بالاذكار لعسرى من شرب حرق  
 الانصاف من ايدى الاطراف انه يطوف حول و امرى المسترقة من انق الأبداع لا تحب  
 انما نزلنا لكم الاحكام بل فتمنا ختم الرحيق المنحوم باصابع القدرة و الاقتدار يشهد  
 بذلك ما نزل من مسلم الوحى تفكروا يا اولى الافكار ...

اذا اشرفت من انق البيان شمس الاحكام لكل ان يتبعوها ولو باقر تنفطر عنه سموات  
 افدة الاديان انه يفعل ما يشاء و لا يسل عما يشاء و ما حكم به المحبوب انه المحبوب و مالك الاحرام  
 ان الذى وجد عرف الرحمن و عرف مطلع هذا البيان انه يتقبل بعينه السهام لاثبات الاحكام  
 بين الانام طوبى لمن اقبل و فاز بفضل الخطاب ...

وجه حق اراق اعلى باهل كبا توجه نموده و ميفر مايد در جميع احوال با آنچه سبب ايسا  
 خلق است مشغول باشيد همت را در تربيت اهل عالم مصروف داريد كه شايد نفاق  
 و اختلاف از ما بين امم با هم عظم محو شود و كل اهل يك بساط و يك مدينه مشاهده  
 قلب را منور داريد و از خار و خاشاك ضعيفه و بغضا مطهر نمايد كل اهل يك عالميد  
 و از يك كلمه خلق شده ايد نيكوست حال نفسى كه بحبت تمام با عموم انام معاشرت نمايد



ان الذين هاجروا من اوطانهم ليلبغ الامر يؤيدهم الروح الامين ويخرج معهم  
قبيل من الملائكة من لدن عزيز عليم طوبى لمن فاز بخدمة الله لعسرى لا يقابله عمل من  
الاعمال الا ماشاء ربك المقدر القدير انه سيد الاعمال وطرزها كذلك قدر من لدن  
سترل تدريم من اراد التبليغ ينبغي له ان يقطع عن الدنيا ويجعل همه نصرته الامر في  
كل الاحوال هذا ما قدر في لوح حفظه واذا اراد الخروج من وطنه لامر به يجعل زاده التوكل  
على الله ولباسه التقوى كذلك قدر من لدى الله العزيز الحميد اذا اشتعل نار استب ورتن  
بطرز الانقطاع يشتعل بذكره العباد ان ربك لهو العليم الخبير طوبى لمن سمع المشاء واجاب  
انه من المقربين ...

قد كتب الله لكل نفس مبلغ امره والذي اراد ما امر به ينبغي له ان يتصف بالصفات الحسنه  
اولا ثم يبلغ الناس لتجذب بقوله قلوب المقبلين ومن دون ذلك لا يؤثر ذكره في افئدة العباد ...



فانظروا في الناس قلة عقولهم يطلبون ما يضرهم ويتكلمون ما يفتقرون الا انهم من  
الناس الذين انما نرى بعض الناس ارادوا الحرية ونفسهون بها اولئك في جهل مبين ان  
الحرية تستحق عواقبها الى الفتنة التي لا تحمد نارا هكذا كذا نخبكم محي اعلموا  
ان مطالع الحرية ومظاهرها هي احيوان الانسان ينبغي ان يكون تحت سنن تحفظه عن جهل  
نفسه وضر الماكرين ان الحرية تنجح الانسان عن شؤون الادب والوقار وتجعله من الازليين  
فانظروا المخلوق كالانعام لا بد لها من راع ليحفظها ان هذا الحق يقين انما صدقها في بعض  
المقامات دون الاخر انما كنا عالمين قلة الحرية في اتباع او امرى لو انتم من العارفين  
لو اتبع الناس ما نزلنا لهم من سما الوحي ليحذب انفسهم في حرية تحت طوبى لمن عرف مراد الله  
فيما نزل من سما شئيه المهيمته على العالمين قلة الحرية التي تنفعكم انتم في العبودية لله الحق  
والذي وجد صلاوتها لا يتبدلها بملكوت ملك السموات والارضين ...

مؤحد الیوم نفسی است که حق را مقدس از اشباح و امثال ملاحظه نماید نه آنکه امثال و اشباح را حق داند مثلاً ملاحظه کن از صنایع صنعتی ظاهر میشود و از نقاشی نقش حال اگر گفته شود این صنعت و نقش نفس صنایع و نقاشی است بپدا کذب و رب العرش و الهی بلکه مدلسد بر بطور کمالیه صنایع و نقاشی ای شیخ فانی معنی قنای از نفس و بقای باشد نیست که هر نفسی خود را در جنب اراده حق فانی و لایستی محض مشاهده نماید مثلاً اگر حق نفرماید فعل کذا تمام تمهت و شوق و جذب قیام بر آن نماید نه آنکه از خود توهمی کند و آنرا حق داند در دعا صوم نازل و لو خیر من فم ارادک منخاطباً ایاهم یا قوم صوموا اجتنبوا الجمالی و لا تعلقه بالمیقات و الحدود فوعزتمک هم یصومون و لا یأکلون الی ان یوتون نیست معنی قنای در این مقام درست تفکر نمایند تا بسببیل حیوان که در کلمات مالک امکان جاری ساری است فائز شوید و شهادت دهید باینکه حق لم یزل مستزهر از خلق بوده انه لهو الفرد الباقی العظیم الخیر این مقام اعظم از مقامات بوده و خواهد بود باید آنجناب با اراد الله قیام نمایند و ما اراد الله ما نزل فی الالواح است بقسمی که بیسبب از خود اراده و مشتقی نداشته باشند اینست مقام توحید حقیقی از خدا نخواهید در این مقام ثابت باشید

و ناس را سلطان معلوم که بهیکل مخصوص ظاهر و بکلمات مخصوصه ناطق است هدایت کنند  
 اینست جوهر ایمان و ایقان نفوسی که با وهام خود متکلف شده اند و هم آنرا باطن گذشته  
 فی الحقیقه عبده اصنامند کذک شد الرحمن فی الألواح انه لهو اعلم بحکیم .

همدکن که شاید نفسی را بشریعه حرم وارد نمائی این از افضل اعمال عند غنی متعال  
 مذکور و بشانی بر امر الهی مستقیم باش که هیچ امری تو را از خدمتی که بآن مأموری منع نماید اگر چه  
 من علی الأرض بمعارضه و مجادله بر خیزند مثل اریح باش در امر فالح الأصباح چنانچه مشا  
 یمانی که اریح نظر بأموریت خود بر ضرب و معور مرور ینماید نه از معور مسرور و نه از ضرب  
 محزون و نظر بأموریت خود داشته و دارد اجزاء حق هم باید ناظر باصل امر باشند و  
 بتبلیغ آن مشغول شوند لکن بگویند و بشنوند به نفسی اقبال نمود آن حسنه با و راجع و به نفسی که  
 اعراض نمود حسرتی آن به او و اصل و در حین ضروب نیست آفاق از عراق اخبار داده شد بطیور  
 ظلمتیه و البته از بعض اراضی غیب مرتفع خواهد شد چنانچه در سین قبل شده در کل احوال پناه  
 بحق برده که مباد متابعت نفوس کاذبه نمایند قد انتهت الطورات الی هذا الطور الأعظم  
 کذک نصیحتکم ربکم اعلم بحکیم و الحمد لله رب العالمین .

حضرت رحمن انسان را بسنا و شنوا خلق فرموده اگر چه بعضی او را عالم صغیر دانستند  
 و لکن فی الحقیقت عالم اکبر است و مقام و رتبه و شان هر انسانی باید در این یوم موعود ظاهر شود  
 قلم اعلیٰ در کل احیان کمال روح و ریجان اولیای حق را ذکر نموده و متذکر داشته طوبی  
 از برای نفسی که شئونات مختلفه دنیا و از مطلع نور توحید منع ننموده باستقامت تمام بهم  
 قیوم از حق محموم آسائیده آن من اهل الفردوس فی کتاب الله رب العالمین ...

لله الحمد عالم را بطرزای مزین نموده و بردانی متردی نشد موده که صاحبان جنود  
 و صفوف و عزت و ثروت قادر بر نزع آن نه قل ان القدرة کلماته مقصود العالمین و اعظمته  
 کلماته معبود من فی السموات و الارضین این مظاهر تریبیه قابل ذکر نموده و نیتند  
 بگو آشنو این طیور صحرائی دیگر و مقامی دیگر است من تعذر ان بطنی ما انار و الله بیده  
 ابیضا و من یطیع ان یخمد ما اشعلته ید قدره ربک القوی الغالب القدر استعان بارقتنه  
 رای قدرت خاموش نمود آنه هو المقدر علی ما یشاء بقوله کن فیکون قل ان جبل سکون

اصفياني لا يتغرغ من ارياح العالم ولا من قواصف الامم سبحان الله اين قوم رايه برا  
 داشت كه اوليای حق را سير نمايند و بحسب فرستند سوف يرون لمنخلصون من العذل  
 مشرقه من افق العلاء كذلك يخبرك مولی الوری فی سجنه المتین ...



يا معشر البشر تمسكوا باجمل المتين انه ينفعكم في الارض من لدى الله رب العالمين  
 خذوا العدل والانصاف ودعوا ما امركم به كل جاهل بعيد الدين زينو اروسهم بالعمائم وقتوا  
 على الذي به ظهر كل امر حكيم باسمي رعت مقاماتهم بين العباد واذا اظهرت نفسي افتوا  
 على ظلم مبين كذلك نطق لفظكم بالحق والقوم من الغافلين ان الذي تمسك بالعدل  
 انه لا يتجاوز حدود الاعتدال في امر من الامور ويكون على صبيرة من لدى البصير ان  
 التمدن الذي يذكره علماء مصر اصنابع وفضل لو يتجاوز حد الاعتدال لتهزه تقمه على الناس  
 كذلك يخبركم انخبر انه يصير مبداء الفساد في تجاوزه كما كان مبداء الاصلاح في اعتداله تفكروا  
 يا قوم ولا تكونوا من الهائمين سوف تحترق المدن من ناره وينطق لسان العظمة الملك لله  
 العزيز الحميد وكذلك فانظر في كل شئ من الاشياء ثم اشكر ربك بما ذكرك في  
 هذا اللوح البديع احمد لله مالك العرش العظيم اگر نفسی فی احتیقه در آنچه از قلم اعلى نازل



شده تفکر نماید و حلاوت آنرا بیاد بسته از مشیت و اراده خود فارغ و آزاد گردد و بارگاه<sup>الله</sup>  
 حرکت نماید طوبی از برای نفسی که باین مقام فائز شد و از این فضل اعظم محروم نماند هر فرد  
 نه خائف مستور محبوب است و نه ظاهر مشهور باید حکمت عامل باشند و بخدمت امر مشغول  
 بر کل لازم است در احوال این مظلوم تفکر نماید از اول امر تا حین باین اجبا و اعدا ظاهر  
 بوده و هستیم و در حیاتی که از کل جهات بلا یا و رزایا احاطه نموده بود اهل ارض را کمال  
 اقتدار بافق اعلی دعوت نمودیم قلم اصلی دوست نداشته و ندارد در این مقام مصیبت  
 خود را ذکر نماید چه که بسته مقربین و موحدین مخلصین را احزان اخذ کند آنه لهو الناطق  
 السامع لعظیم در اکثر آیام بین ایادی اعدا بودیم و حال باین حیات ساکنیم این  
 اراضی مقدسه در جمیع کتب الهی موصوف و مذکور و کثرت انبیا و مرسلین از این اراضی ظاهر  
 شده اند اینست آن بیدانی که جمیع رسل بتبیک اللهم تبیک ناطق بودند و وعده ظهور شده  
 در این اراضی بوده اینست وادی قضا و ارض بیضا و بقعه نورا در کتب قبل جمیع آنچه الیوم ظاهر  
 مذکور است و لکن اهل آن در جمیع کتب الهی غیر مقبول شانی که در بعضی از مقامات با اولاد  
 افاعی ذکر شده اند و حال این مظلوم باین اولاد افاعی باعلی التند اند اینماید و کل را  
 بغایه قصوی و ذروه علیا و افق اصلی میخواند طوبی لمن سمع ما نطق به اللسان فی ملکوت  
 البسیان و یل لکل غافل بعید ...

اذن واعیه طاهره مقدسه در جمیع احیان از کل اشطار کلمه مبارکه انالله وانا الیه  
 راجعون اصفا، نماید اسرار موت و رجوع مستور بوده و هست لعمر الله اگر طاهر شود  
 بعضی از خوف و عزن هلاک شوند و بعضی بشانی مسرور گردند که در هر آنی از حق جل جلاله  
 موت را طلب نمایند موت از برای قنصین بمشابه کاس حیوان است فرج نبخشد و سر آورد  
 و زندگانی پائیده عطا فرماید مخصوص نفوس کثیره خلقت که عرفان حق جل جلاله است فائز  
 شده اند این مقام را یسانی دیگر و ذکری دیگر است العلم عند الله رب العالمین ...

من یدعی امر اقبل تمام الفسنة کامله انه کذاب منقر نسل الله بان یؤیده علی الرجوع  
 ان تاب انه هو التواب وان اصر علی ما قال یعبث علیه من لای رحمه انه شدید العقاب  
 من یأول هذه الآیة او یفسرها بغير ما نزل فی الظاهر انه محسوم من روح الله و حرمته  
 التي سبقت العالمین خافوا الله و لا تتبعوا ما عندکم من الاوهام اتبعوا ما یامرکم به تکلم  
 الغریر بحکمیم ...

**Bahā'allāh:**

Múntakhabátí Az Áthár-i Ḥadrat-i-Bahá'u'lláh

= The gleanings from the writings of Bahá'u'lláh / Bahá'u'lláh.

Hofheim-Langenhain: Bahá'í-Verlag, 1984

Text pers.

ISBN 3-87037-921-9

Eine Auswahl aus den Schriften Bahá'u'lláhs  
zusammengestellt von Shoghi Effendi

© Bahá'í-Verlag GmbH 1984 - 141

ISBN 3 87037 921 9

THE GLEANINGS  
FROM THE WRITINGS OF  
BAHÁ'U'LLÁH